۱۱

[کتـ]ـابخانهٔ
[مجلـ]ـس شورای
[اسـ]ـلامی
۱۵

بسمه تعالی
هذه النسخة الشريفة الظريفة مما اهداها الی [illegible] المعروف [illegible]
بعض الاحباب فی شهر محرم الحرام [illegible]
4

[illegible]

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب بحر الانساب
مؤلف
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۵۲۰م
شماره ثبت کتاب ۹۰۷۲۸
۱۲۱۴۴

بسمه تعالی
هذه النسخة الشريفة الظريفة مما اهداها الی [illegible] المعروف [illegible]
بعض الاحباب فی شهر محرم الحرام [illegible]
4

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب بحر الانساب
مؤلف
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۵۲۰م
شماره ثبت کتاب ۹۰۷۲۸
۱۲۱۴۴

۱۵۲۰۴
۹۰۷۲۸
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

هذا کتاب بحر انساب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الخالق البرایا والشکر لواهب العطایا والصلوة علی النبی والوصی والبتول والسبطین
والسجاد والباقر والکاظم والرضا والتقی والنقی والعسکری والمهدی صاحب الزمان
صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین اما بعد تعریف الله و مصنف این کتاب ابو مخنف بن لوط
بن یحیی خزائی رحمة الله علیه و این کتاب را بحر انساب نام کرده و حضرت امام جعفر صادق ع
راوی است از جد بزرگوار خود محمد مصطفی صلعم که فرمود که خواجه کاینات و سرور مخلوقات
علی ابن ابیطالب که یا علی بدان و آگاه باش که مرا از این دنیای فانی دون سفر کنم امتان
سیه فامان نان و نمک مرا فراموش کنند و لگد بر شکم دختر من فاطمه زهرا خواهند زد و بچه
محسن در بطن مبارکش هلاک شود و چون خصومت آورند حرامزاده در میان امتان تو
پیدا شود و تیغ بر روی تو و فرزندان تو کشند اول کسیکه با تو حرب کند معاویه علیه اللعنه باشد
یا علی لعنت کن بدان امت خارج که خون فرزندان من را بر گردن ایشان است و چون
مدت عمر تمام شود ولی و وصی من و پسر عم من و داماد من و شیر خدا تو ئی چنانکه هارون
بود بمنزله موسی خلیفه و نایب من تو ئی و جانشین من تو خواهی بود چون روزگار تو
تمام شود شخصی از جانب یمن بیاید و نام او ابن ملجم باشد تو را ضربت رساند و شهید

کنند و جناب امام حسن ع را جعده ملعونه الماس دهد چنانکه به شصت و دو پاره جگرش پاره پاره
از حلق مبارک وی بیرون آید و یزید بن زیاد شهید خواهند کرد و چون مدت امام حسن ع منتهی
گردد خوارجان کوفه نامهای خلاف بخواهند نوشت و حسین ع از کوه خانه من بیرون
خواهند برد و چون بزمین کربلا رسد خوارجان وی را شهید نمایند چون نوبت با امام
زین العابدین ع برسد خالد بن عبد الملک مروان علیه اللعنه وی را شهید کند و اولاد امام
حسین ع را خوارجان متفرق سازند و هر یکرا بولایتی شهید خواهند کرد و چون نوبت امام محمد
باقر ع رسد او را هشام ابن عبد الملک مروان شهید خواهد کرد و اولاد امام زین العابدین
یزید ظالم هشام روی باطراف و جوانب نهند و هر یکرا در شهری شهید کنند و اولاد امام محمد
باقر ع اکثر بدست حجاج ابن یوسف علیه اللعنه کشته خواهند شد امام جعفر صادق ع را منصور علیه اللعنه
شهید خواهد کرد اما اولاد آنحضرت را در همان عصر شهید خواهند کرد و امام علی ابن موسی الرضا را
مأمون بزهر شهید خواهد کرد و امام محمد تقی بدست زن خود ام الفضل کشته خواهد شد اما
او را زهر خواهد داد و اولاد آنحضرت بدست معتصم بن هارون علیه کشته خواهند شد اما
امام علی النقی ع را متوکل علیه اللعنه شهید خواهد کرد و اولاد آنحضرت بدست بنی خوارج
کشته خواهند شد اما امام حسن عسکری را معتصم علیه اللعنه شهید خواهد کرد و او را یک فرزند خواهد
بود کنیت او کنیت من و اسم او اسم من و القاب او القاب من و مرا ابو القاسم گویند

محمد مصطفی ص

داو را نادی گویند و در آن عصر که آنحضرت ظهور کند عالم را از نور پروردگار منور سازد چنانکه
پر شده باشد از ظلم چون امیرالمؤمنین این سخن شنید زار زار بگریست و گفت یا رسول الله در حق
فرزندان من چندان جفا و محنت و مصیبت و ستم روی دهد از امتان تو و در حق ایشان
رحم نخواهند کرد حضرت پیغمبر ص آب از دیده مبارک بگردانید و سر سوی آسمان کرد و گفت
الها ملکا پادشاها هر که در حق اولاد و اهلبیت من جفا کند تو آن قوم را رحمت مکن محمد مصطفی
در بیان اخبار جناب محمد مصطفی ص بدانکه حضرت رسول الله فرزند بود از ذکور و اناث

و از اناث جناب فاطمه ع و از ذکور قاسم و ابراهیم اما هر دو اولاد ذکور پیش از پدر بجوار رحمت
الهی در پیوستند و تربت ایشان در مدینه است اما فاطمه ع بعد از پدر بزرگوار مجده

فاطمه زهرا ع

روز و در بعضی روایت آمده است که مدت شش ماه بود اما راوی گوید که در زمان رسول ص
که از دنیا نقل نمود حضرت فاطمه بفراق پدر بزرگوار بگریه مشغول شده بود و روز و شب پیوسته
بگریستی مردم مدینه از گریه فاطمه ع به تنگ آمده بودند و آن کس که محب اهل بیت نبود پیوسته
بگریستند بعضی از خوارجان اتفاق کردند که بروید و خانه را بسر فاطمه ع خراب کنید القصه

فاطمه بجوار رحمت حق پیوست و تربت شریفش در نزد پدر است امیرمؤمنان در بیان
فرزندان علی علیه السلام حضرت شاه مردان و شیر بیشه یزدان و ناطق قرآن و ولی
کردگار قاتل کفار قسیم هر دو سرای و ابن عم رسول الله اسد الله الغالب علی ابن ابو
طالب اما آورده اند که جناب علی را بیست و نه فرزند بود از ذکور و اناث ذکور
هفده تن بودند و اناث دوازده تن بودند اما ذکور امام حسن ع و امام حسین ع و

علی مرتضی ع

محمد حنفیه و عباس و عون و محمد و ما هر دو و ابوبکر و عمر و عثمان و اجل و سهل و زید
و عبدالله و سالم و ابراهیم و عقیل و ابی طالب اما دختران ام صغری و ام کبری و فاطمه
و میمونه و صفیه و رقیه و ام هانی و ام کلثوم و ام سلمه و زینب و رابعه و عایشه حضرت امام
حسن را با قوت معاویه ملعون خالد بن ولید زهر داد و باعث آنکه شاید امام حسن ع را از دست

ان حرامزاده هلاک شود آخر الامر ان حرامزاده در مدینه آمد کنیزی که او را اسمو نیه
خوانند هزار درهم زر سرخ داد تا زن امام حسن را از راه بیرون برد و الماس بحضرت
امام حسن داد چنانکه هفتاد و دو پاره جگرش از حلق مبارک وی بیرون آمد وی را
بدین نوع شهید کردند و تربت شریف وی در قبرستان بقیع واقع است اما
حضرت امام حسین ع و ابوبکر بن علی و عمر بن علی و عثمان علی و عباس ابن علی در زمین کربلا مدفونند

طوس کوه عقیق بلخ دزفول

علی مرتضی ع

قصه پرغصه آن در جمیع کتابهای معتبره مذکور است اما عون بن علی و محمد ما هر دو
در ولایت خراسان در شهر طوس مدفونند و کشنده ایشان قیس بن حجاج علیه اللعنه
بود اما حضرت محمد حنفیه را آنچه روایت کرده اند و بعضی گفته اند که در کوه عقیق غایب
شده و بعضی گفته اند که بعد از مختار بن ابو عبیده ثقفی خروج کرده چندین از خوارجان

را بجهنم فرستاد و او را در ولایت طائف شهید کردند و تابوت مبارک او را بر شتر بار کردند
چرا که وصیت چنین کرده بود و آن شتر در روی زمین بگردد تا روز قیامت تابوت او
بر پشت شتر خواهد بود و بعضی گفته اند که تربت شریف او در بلخ است اما جعفر و ابراهیم از ظلم
یزید در ولایت دزفول افتادند و در آن جایگاه رود آب می گذرد بدست شهر سلمی
علیه اللعنه شهید شدند و شیخ ابراهیم و شیخ یوسف عبد المؤمن یکی از ایشان زاد در جا

علی نقی

دفن کردند و مشهد با خشند اما زید و سلم در ولایت یمن در موضع رکنا باد شهید کردند
و قاتل ایشان ابو بصر دمشقی بود اما عبدالله و ابو طالب در ولایت ری شهر یار افتادند
مدتی روزگار بتقیه بسر بردند آخر الامر بموضع ایدران که در ولایت نیشابور است آوایشان را
در آن ده شهید کردند و کشنده ایشان عبدالله ابن محمد قیصی علیه اللعنه بود اما اهل
و سهل در توابع قم افتادند ایشان را جراحت بسیار رسیده بود چون بنزدیک غاری رسیدند

بنالیدند که الهاملکا پادشاها در میان این غار جای ده ما را بقدرت جناب اقدس
الهی آن غار شکافته شد و ایشان در آن جایگاه غایب شدند اما ام صغری و ام کبری و میمونه
و صفیه را در شهر حلب در مسجد عتیق قاسم بن ازرق علیه اللعنه ایشان را شهید کرد رقیه و ام
ثانی و ام سلمه در ولایت ری افتادند ایشان را در حوالی شهر و کوچه بوزن کران مسجدی
بود او را مسجد بنا کرده شدی و در آن جایگاه یک چشمه آبی بود و یوسف دوانقی ایشان را

نیز نحیف

حضرت زینب

شهید کرد اما زینب را در شهر دمشق در پیش مسجد بنی امیه در آن جایگاه طاقی
بود که سر مبارک جناب امام حسین ع بر آن طاق نهاده بودند و خون مبارک حلق وی
در آن جایگاه چکیده بود وقتی که حضرت مصعب بن قعقاع خزاعی علیه الرحمه خروج
کرده اهل بیت را از کوه لبنان بیرون آوردند چون بشهر دمشق رسیدند زینب خاتون را
چون چشم بدان خون ناحق ریخته حضرت امام حسین ع افتاد در ساعت بجوار الهی در
پیوست و تربت شریف وی به نزدیک آن طاق واقع شد و در آن جایگاه مشهد

ساخته و آنرا محله سر خوانند و بعضی آن موضع را مسجد الاکبر خوانند بنا بر خاطر
خون جناب امام حسین ع اما فاطمه و رابعه و عایشه در شهر کوفه در محله بنی کنده بدست
ایاس مرادی شهید شدند سر حضرت قاسم آن جناب سر مبارک قاسم بن حسن بن علی روایت
می کند لوط بن یحیی خزاعی در زمانیکه یزید علیه اللعنه قصد اولاد اهل بیت کرد
و خانه نبوت را خراب کرد درخت شجر المبارک را بی بهره ساخت و علم سیاه بر در
خانه خویش افراشته کرد و خانه کعبه را از آه و ناله اهل بیت خراب کرد که صد هزار بار لعنت

حضرت سکینه

خدا و نفرین ملائکه بر یزید بن معاویه باد اما آنکسانیکه این کار را کردند چهار کس بودند عبدالله
بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و شبث ربعی مقدم لشکر کفر بود که لعنت خدا و
نفرین رسول بدان حرامزاده کان باد که پشت رسول را شکسته و میان خود را در کین عداوت
بستند تا در آن روز که بزمین کربلا رسیدند و پرده عصمت مصطفی ع و مرتضی ع را دریدند
و سنانها بر روی فرزند رسول خدا کشیدند و طمع خود را از آخرت بریدند وای بر این امت
بیوفا روایت است حضرت امام حسین ع در زمین کربلا نزول کرد و آن غارتگران اهل
بیت رسول را یکان یکان شهید کردند چون نوبت بحضرت امام حسین ع رسید

غلغله در هفت آسمان افتاد و زلزله بر فرشتگان هفت آسمان افتاد و ناله و فغان
برآوردند و اهل زمین بمفارقت شهدای کربلا بگریستند چون امام مقتدای هر دو جهان
آهنگ حرب کرد غلغله در میان پردگیان عصمت و خواتین آنگاه جناب زینب خاتون
از حرم بیرون آمده نوحه کنان و دست بر سر زنان خود را بدست و پای مبارک حضرت
امام حسین ع انداخت و گفت ای برادر مهربان و ای شفاعت خواه عاصیان ای نور
سینه مرتضی و ای جگرگوشه فاطمه زهرا ما غریبانیم و بیکسانیم و ما مصیبت زده کانیم ما را بکه می
سپاری و ما را بکدام دیار میفرستی آنگاه حضرت امام حسین ع زینب خاتون را در کنار گرفت

نیز

حضرت امام حسین ع

و سر و روی وی را بوسه داد و گفت ای خواهر مهربان من میدان و آگاه باش که مارا کردگار
عالمیان چنین حکم کرده است که سینه خود را باتش هجران بسوزانیم و لب خود را از تشنگی پاره پاره
سازیم و این بلا را بر تن خود و اهل بیت راه دهیم چنانکه حضرت رسول صلعم فرمود که البلاء موکل بالانبیاء
چنانکه حق سبحانه و تعالی در کلام مجید میفرماید و اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و آنگاه اهل
بیت را وداع کرد چون جناب امام حسین ع سوار شد و این آیه را خواند و توکلت علی الله ان الله
یحب المتوکلین و روی بحرب نهاد چون پرده کیان چنان دیدند فریاد و واویلا برآوردند و
از ناله اهل بیت ملائکه هفت آسمان بگریه در آمدند و میگفتند الفراق بینی و بینکم راوی گوید چون

ناله اهل بیت بسمع مبارک جناب امام حسین ع رسید عنان مرکب را بگردانید و بدر خیمه آمد و گفت
ای جان من و ای غریبان من بگذارید تا یک ساعت دیگر رضای خدای عز و جل را حاصل
گردانیم و جان خود را واصل بدرجه اعلی رسانیم آنگاه شهربانو از خیمه بیرون آمد و دست و قدم
حضرت امام حسین را بوسه داد و گفت ای امام مظلومان و ای نور دیده محمد مصطفی و ای
جگرگوشه فاطمه زهرا اینکه عبدالله از جهت آب فریاد می کند چون امام حسین ع از شهربانو این
سخن شنید آب از دیده بگردانید و فرزند خود را در کنار گرفت و گفت ای ظالمان اگرچه
مرا گناهکار میدانید فرزند من عبدالله چه گناه کرده که آب نمی دهید ناگاه برادرزاده سعد بن

حضرت امام حسین

ازرق اشعث نام تیر دو شاخ بینداخت و بر حلق شهزاده زد چنانکه از قفای وی بیرون آمد
و جان را بجان آفرین تسلیم کرد حضرت عنان مرکب را بگردانید و گفت ای شهربانو بستان طفل
خود را که از دست عدو شربت شهادت نوشید چون زنان آن طفل شش ماهه را کشته دیدند فریاد بر
آوردند و نوحه میکردند و میگفتند اللهم کل البلاء و البلاء الخ راوی روایت کرد آن زمان
که مختار بن عبید الله ابی عبیده ثقفی خروج کرد و کشندگان جناب امام حسین ع را در کوفه دمار از مخالفان
برآورد بجد هزار کافر را بجهنم فرستاد و آنکه زبان ناسزا بر اهل بیت گشاده بودند بتوفیق خداوند
عالم مختار زبان ایشان را از قفا بیرون کشید اما اشعث که برادرزاده سعد بن ازرق علیه اللعنه بود آن

حرامزاده بدبخت بنا شقی ازل و ابد روی بهزیمت نهاده در گوشه کوه پایه ستمدار در بالای
بندک سو درباره علیا بکنار رود خانه وطن ساختند تا آن زمان که یوسف بن یعقوب بن محسن بن
حضرت امام موسی کاظم ع از ظلم خارجیان مدتی در شام بتقیه روزگار بسر میبردند چون دید
که در آنجا نتوان بودن روی بهزیمت نهاد در کوه پایه ستمدار افتاد و در بالای دربندک
سو درباره علیا بکلیچ رسید و همانجا بماند چون در وقتیکه حضرت امام حسین ع را در زمین کربلا شهید
کردند و امامزاده پناه یابد تا در آن زمان که ملک شاه غازی که کهین فرزند ملک شاه یزدجرد
بن شهریار بود و ملک شاه غازی را چهار پسر بود ملک اشرف و ملک بهمن و ملک قباد و ملک کیخسرو

امام زین العابدین

و اما ولایت رستمدار مزبور بر ملک کیخسرو قرار گرفت بفرمود تا آن طایفه را که مانده بودند پیاوردند
و بعضی را بکشتند و بعضی را بخشید و بهر خرج و تکلیفاتی که در کردن حاکم بود بگردن ایشان نهادند
چرا که طایفه اشعث ابن ازرق دمشقی ملعون بودند که بضرب تیر عبدالله ابن امام حسین ع را
شهید کردند و واجب ظلم بودند که لعنت خدا بر ایشان باد اما مخفی نماند که چون جناب
امام حسین ع فرزندان و برادر زادگان او را جمله شهید کردند و حضرت امام زین العابدین ع
بیمار بود و خوارجان همه بخت روسیاه هر دو عالم بآن خیام مبارکه اهل بیت بخشید و اسیر
ساختند و شخصی که نام وی نوفل بن نعمان بود آن حرامزاده میخواست که جناب

امام زین العابدین ع را شهید کند مردی در میان لشکر کفار محاسن سفید و عصای
سفیدی در دست داشت و نام وی حبیب بن محمد کشی بود گفت ای حرامزاده پدر و
برادران او را و عموهای بزرگواران او را تمام بکشتید و شرم از خدا و رسول خدا نکردید
که این کودک بی گناه را نیز میخواهید بکشید فریاد برآورد که عمر بن سعد علیه اللعنه و العذاب الابدی
شنید بانگ بر سپاه مخالفان زد که دست از اهل بیت باز دارید و هر چه غارت آورده اید
باز دهید و حضرت امام زین العابدین ع را نیازارید آنگاه سرهای آن کشتگان را از
تن جدا کردند از حضرت امام حسین ع و از برادران و برادرزادگان و عم زادگان و آن

فضل امام زین العابدین

سرهای مبارک هجده سر بودند که به نیزه کردند و بجانب کوفه بردند آنگاه عبدالله زیاد گفت
تا منادی ندا زدند و فرمان تعرض بمردمان کوفه گفتند که اگر امام خود را میخواهید به
پیشواز استقبال آیند و اما شیعیان در خانه سلیمان بن صرد جمع شده بودند و همه
بر مصیبت اهل بیت بگریستند وقتیکه سرهای مبارک را در کوفه آوردند شیعیان را قصد
چنین بود که خانه عبدالله زیاد را خراب کنند چون این حکایت بگوش عبدالله زیاد رسید
بفرمود تا آن شب سرهای مبارک اهل بیت را از شهر بیرون بردند و سپهسالار
عمر سعد علیه اللعنه سرها را برداشتند و دو منزل راه برفتند و زهیر بن قیس کندی که سپهسالار

لشکر عجم بود روی بعمر سعد کرد و گفت یا امیر المؤمنین امروز شش ماه است که من در این
مملکت مانده ام اگر صلاح دانید ما را باز گردان که خبر از خانه خود ندارم آنگاه عمر بحکس فرمود
تا برای آن حرامزاده خلعت شاهی و اسب گرانمایه دادند و روانه نمودند آن ملعون سر فرود آورد
و گفت یا امیر از این سرهای ابوترابیان یکی بمن ده تا ببرم در ولایت خود و آن
مؤمنان شادی کنند آنگاه عمر سعد فرمود تا سر مبارک حضرت قاسم بن حسن ع که نوداماد
بود بدان حرامزاده دادند و آن ملعون روی براه نهاد و روز و شب همی آمد و هر شهر که
میرسید وی را اعزاز و اکرام کردندی و زر و مال بسیار نثار کردندی اما مردان بهمان

سر حضرت قاسم

و در کرین و قزوین بیشتر دادندی از دیگر جاها تا چون بشهر ری رسیدند قاصدی بری فرستادند
و تمامت بزرگان و امیران ری و خوار و رامین و دماوند و کوه پایه جمله باستقبال
آن حرامزاده در آمدند و بسیار زر و مال نثار کردند و همی گفتند که ارواح ابوسفیان
بر شما شاد باد طغرل ملعون حاکم ری بود بفرمود تا سر امامزاده قاسم را بمیدان بردند و چوگان
بازی کردند و از مرتضی و مصطفی شرم نداشتند اما در شاه میدان در محله زنی بود
از نسل جابر انصاری نام وی بجاریه خاتون و مدتی بود که در آن ده مقیم بود آنگاه آن
حرامزادگان سر امامزاده را بآن زن پیره زن باسم امانت سپردند و آن زن گفت

ندانم که این سر از آن کیست که هر روزه آن سر مبارک را بجانب ری میبرند و چوگان
بازی میکردندی تا شب جمعه رسید پیره زن در خانه رفت می بیند که خانه از نور
روشن شده متحیر بماند و گفت بار خدایا مگر این سر یکی از اهل بیت است زیرا که از بنی آدم
چنین علامت ظاهر نمی شود پس سر را برداشت و بچند آب گلاب بشست و زار زار بگریست
امشب نذر کردم که شمع در نزد این سر مبارک روشن کنم و دیده را از خواب غفلت باز
دارم شاید برین چیزی ظاهر شود که این سر از کیست چون شب درآمد پیره زن چهار
شمع روشن کرد و در حضور آن سر مبارک بطاعت مشغول بود و گاهی گریان بود تا

قریه شمیران امامزاده قاسم

حضرت

نصف از شب درگذشت دید شش نفر زن آمدند اول فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی دوم
فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین علی سیم آمنه مادر خاتم محمد مصطفی چهارم
خدیجه بود مادر فاطمه زهرا پنجم آسیه زن فرعون ششم مریم مادر عیسی که همه
جامهای سیاه در بر داشتند سر شاهزاده از زمین برخواست و گفت السلام علیک
یا جده ببین که امت شما در حق ما چه کردند تنهای ما در زمین کربلا بماند و سرهای ما هر یکرا
بولایتی فرستادند و اهل بیت ما را غارت کردند و عترت پیغمبر را بطریق اسیران بشام بردند
چون فاطمه از آن سر بریده این سخنان شنید زار زار بگریست و خروش از زنان بر خواست

و فاطمه فرمود ای فرزند زاده من چون فردای قیامت درآید من عمامه جد علی مرتضی را بگردن
خود بیاویزم و جامه زهرآلود حسن الرضا را بر دوش راست خود و جامه خون آلود حضرت
حسین مظلوم را بر دوش چپ نهم و مرکب جراحت یافته کربلا را سوار شوم و در عرصه عرصات
قیامت بگردم و داد شما را از مخالفان بستانم آنگاه پیره زن دست دراز کرده و دامان فاطمه را
بگرفت و گفت ای سیده نسا تو میدانی که ما شیعه ایم و شما را دوست میداریم زنهار که زیارت
ما را پیش پدرت محمد مصطفی و شوهرت علی مرتضی ببری آنگاه فاطمه زهرا بدست
خود نامه نوشت و بآن زن داد و گفت یا جاریه بخدا اقرار کردم که بی تو قدم در بهشت ننهم

قریه امامزاده قاسم

ابن الحسن قاسم

چون روز شد ظالمان آمدند و میخواستند تا سر مبارک قاسم را دیگر باره بشهر ری برند اما
پیره زن را پسری بود عبدالله نام مادرش گفت ای جان فرزند امروز می بینی که درختهای
بنور ابریده اند و شاخهای ایشان را درهم شکسته و میوه های او را بر زمین انداخته اند
امروز می بینی که سر فرزندزاده محمد مصطفی و نور دیده مرتضی و یادگار حسن الرضا
قاسم بن الحسن را در زمین کربلا شهید کردند و سر مبارک وی را به دیار ری آورده اند و چوگان
بازی میکنند صد هزار بار لعنت خدا و نفرین رسول بر یزید بن [illegible] طفل چون
پیره زن گفت ای فرزند اگر میخواهی که من شیر پستان بر تو حلال کنم برو تا سر را ببرم و بیاوری

سر امامزاده قاسم بدین ظالمان مده آنگاه پسر گفت ای جان مادر علاج این کار
آید چون مادر را از فرزند این سخن شنید کاردی برگرفت و سر فرزند خود را از تن جدا کرد و گفت ای جان مادر
از تو خوشنود شدم خدا از تو خوشنود باد آن زن پیر در فکر بود که ناگاه حرامزادگان
آمدند و آن سر فرزند خود را بایشان سپرد و ایشان ببردند چون در میدان ری رسیدند چند
دست بازی کردند دیدند که آن سر پاره پاره شده پس مخالفان دیدند و دانستند که این آن سر
نیست آن حرامزادگان همگی بیکبار روی به پیره زن نهادند اما پیره زن را یک پسر دیگر بود اسمعیل
نام در باغ ایستاده بود از دور دید که سواران و پیادگان در قفای یکدیگر می آیند پس مادر زنجیر

ری دارالمرز دروازه ده

حضرت امام حسن عسکری

کرد چون پیره زن از آمدن مخالفان خبر شد بنالید و گفت بار خدایا تو میدانی که من این جفا را
بدوستی مصطفی و مرتضی میکشم اجل فریضه بر من گمار که من تاب این سگان ندارم چون زن
این دعا کرد در ساعت جان بحق تسلیم کرد اما راوی گوید که فرزندان علی را پاسر در ولایت ایشان
رود بودند و شنیدند که سر مبارک شاهزاده قاسم را در ری آوردند و باز شمیران بردند ابراهیم بن
محمد بن عمار یاسر با ابن عمان خویش او روی بشمیران نهادند و با ظالمان محاربه کردند تا چند نفر مخالف
بجهنم رسانیدند و سر مبارک شاهزاده قاسم را و تن پیره زن و تن پسر را در موضع علیا دفن کردند
شب دوشنبه بود بیست و نهم ماه صفر حضرت امام زین العابدین ابن حسین بن امام زین العابدین را

ده فرزند بود بدین اسامی قاسم و عبدالله و حمزه و سلیمان و ابراهیم و سعید و محمد و داود
و اسد و یوسف چون امام محمد باقر را هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه زهر داد و شهید
کرد قصد اولاد ائمه کرد اما عبدالله و حمزه را در توابع بغداد در موضع [illegible] شهید کردند قاسم
در آن هزیمت روی به ارالمرز نهاد در موضع دروازه ده شهید کردند اما سلیمان و ابراهیم
در آن هزیمت بسوی منجیل خرزویل روی نهادند چون بمنجیل خرزویل رسیدند مدتی بسر
و مردمان منجیل سلیمان را که خدا بخشید و او فرزندان حاصل شد بدین اسامی طاهر و مطهر دوازده
و مظفر و فضل و هارون و کنانه و خالد و علی و ادهم و سالم و قاسم و حاتم اما ابراهیم را

در خرزویل

نجل خود اصفهان

حضرت امام زین العابدین

در خرزویل که خدا بخشید و ابراهیم را ده فرزند بود بدین اسامی حسام الدین و نظام الدین
و شرف الدین و جلال الدین و غیاث الدین و علاء الدین و ابوتراب و عباس و عدنان و جعفر
اما داود و محمد و اسد و یوسف در آن هزیمت روی باصفهان نهادند چون باصفهان
نهادند چون رسیدند در محلت سرخ فرود آمدند اما حسن بن محمد بن علی بن هاشم بن
محمد بن زید بن امام حسن علیه السلام را دختری بود سکینه نام در عقد محمد بن حسین بن امام زین العابدین علیه السلام
در آوردند و محمد را شش فرزند بود بدین اسامی جدان برهان و ضیم و اقیم و اقطر

و اظهر اما اسد و یوسف مدتی در اصفهان بسر بردند و باز روی بسبزوار نهادند و مردمان
سبزوار ایشان را بسیار رعایت کردند و اسد و یوسف را که خدا بخشید اما اسد را ده فرزند
بود بدین اسامی محمود و الود و یحیی و ذکریا و ثریا و لوط و شعیب و یونس و اسحاق اما یوسف را
چهارده فرزند بود بدین اسامی غالب و طالب و مهلب و مطلب و علی و زید و حسن و محسن
و اهل و سهل و ابرار و یحیی و علمدار و اسلام و کنعان اما سعد بن حسین امام زین العابدین علیه السلام را
در آن هزیمت عبدالملک مروان علیه اللعنه روی به تبریز نهاد اما سعید زاده

نجیل طبرستان ساوج بلاغ قم

حضرت امام زین العابدین

فرزند بود بدین اسامی مالک و محسن و ناصر و دانیال و صالح و حافظ و خالق و قادر
و ادریس اما در آن زمان که حضرت امام جعفر صادق ع را منصور علیه اللعنه زهر داد
و شهید کرد در آنوقت آن امامزاده خروج کرد و نامه نوشت باطراف و جوانب
فرستاد بدین عبارت که ای هواخواهان آل ابوسفیان چون نامهٔ من بشما رسد باید که
دمار از ابوترابیان برآرید چون نامه باطراف رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند و

قصد اولاد ائمه کردند اما سلیمان بن حسین بن امام زین العابدین ع را با فرزندان
در نجیل شهید کردند و باقی فرزندان روی بهزیمت نهاده اند اما فضل و هارون
و کنعان در توابع لمسر در ده زوشاب شهید کردند اما طاهر و مطهر و مظفر در
ساوج بلاغ در موضع شندک شهید کردند اما خالد و علی را در پیش پل رشش
در نجیل شهید کردند اما ابراهیم و سالم و قائم و اقسم را در شهر قم شهید کردند و
حاتم بن سلیمان حسین امام زین العابدین ع را در سلطانیه شهید کردند

اما اولاد

قزوین سلطانیه هارونیه طالقان اصفهان سلیمه شهریار

حضرت امام زین العابدین

اما از اولاد ابراهیم ابن حسین بن امام زین العابدین ع را در هزیمت روی باطراف
و جوانب نهادند اما ابراهیم و حسام الدین و نظام الدین روی بولایت قزوین نهادند
چون بهارونیه رسیدند ایشان را شهید کردند و باقی فرزندان پراکنده شدند
شدند اما شرف الدین و علاء الدین روی بطالقان نهادند و در موضع
اوراز ان وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب الکلامی اما عدنان و
جعفر را در ساوه شهید کردند اما محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع از ذریت

منصور و نجمی از اصفهان روی بهمدان نهادند اما محمد را بایک فرزند که جبران
نام داشت در میدان اصفهان شهید کردند اما منعم و اقطر بولایت ری رفتند
اما چون بشهر سلیمه رسیدند ایشان را شهید کردند اما اطهر بن محمد بن حسین بن امام
زین العابدین ع را بشهریار در موضع درک شهید کردند که ما بین قریه بنیه امام زاده
و افخم مدتی در بهدانی بسر بردند بعد از آن روی بقزوین نهادند و دهی کلاونی
نام آن ده ترکه بود چهارصد نفر کدخدای نامی در آن ده بودند افخم بن

لبان کل محان بغداد

حضرت امام زین العابدین

محمد بن حسین بن امام زین العابدین در ده ترکه وطن ساختند ذریات وی در آن
ده زیاد شد بالقاب حسینی و سید کل حسباً و نسباً بلاشک فی ذریت علی بن ابی طالب
اما برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع در قزوین افتاد و در خانه کمال
نان و اهدت یک روز بماند بعد از آن روی بولایت دیلمان نهاد چون بولایت
دیلمان رسید مدتی در آن شهر بماند بعد از آن روی بباشکو نهادند در دهی که
آن را لبان کل محان خوانندی اما دهی بود عظیم و مردم آن ده شیعه علی بن

ابیطالب بودند اما برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین را بسیار عزت
کردندی وی را کدخدا کردند اما برهان را چهارده فرزند بود بدین اسامی سالار
و کیا ابوالحسین و قاسم و یحیی و رضا بالیکیا و ناصر کیا و حسن کیا و حیدر کیا و داود و خلیل
و شیر کیا و علی کیا و خالکیا اتابرهان در همان موضع کار حق در یولت تا آنزمان
که خلفای بنی عباس سیمه حضرت امام موسی کاظم ع را در بغداد شهید کردند قصد
اولاد ائمه نمودند الکاه خلفای بنی عباس سپاه بی انداز جمع کرده و روی باطراف

جیلان دو هزار لنگا الاهیجان نگاهن

حضرت امام زین العابدین

و جوانب نهادند و هر جا که یکی از اولاد ائمه بدست آوردی بکشتی تا بولایت الکو رسید
جاسوسی بدهات فرستاد تا معلوم شود از اولاد ائمه جاسوس در هر ده خانه بخانه می گشت
تا بلبان کل محان رسید دید که یکی از کسان عباس مرا از بام که در کوفه زیر تیغ مختار بهزیمت
آمده بودند در ده لبان کل محان وطن ساخته بودند آن امامزاده را نام برد
بود به نزدیک خلفای بنی عباس رفت و گفت در اینجا فرزندان ابوترابیان
بسیارند آن گاه خلفای بنی عباس کس فرستاد و بزرگان و مهتران ده را
بخواندند و زجر و سیاست کرد و گفت شما فرزندان برهان بن محمد بن حسین بن امام
زین العابدین ع را پنهان کرده اید و در آن ده مردی بود نام وی شیرزاد دیلم

مردی بود مالدار و غنی وی را فرزندان و برادران و برادرزادگان صد
نفر بودند اما آن مرد مؤمن صد و بیست سال عمر داشت و از دوستداران خانواده اهل
بیت بود و با خلفای بنی عباس مجادله کرد چون شب در آمد امامزادگان
روی بهزیمت نهادند بعضی بکوه پایه و بعضی در دار المرز جیلان افتادند
اما کیا ابوالحسین و یحیی و قاسم روی بقم و هزار و سه هزار نهادند اما قاسم
و یحیی را بولایت سه هزار بالای الیس شهید کردند اما ابوالحسین ابن برهان

ولایت قم

کویک اشکور شهریار شیراز ازکله

حضرت امام زین العابدین

بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع در ولایت لنگا شهید کردند اما رضا کیا و بال
کیا و خال کیا را در ولایت لاهیجان افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
کیا مشهور شدند اما تاج کیا و حسن کیا و شیرکیا در ولایت تنکابن افتادند و وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب کیا اما جلیل و اسد در ولایت کردستان افتادند چون در دره
سعدآباد رسیدند ایشان را شهید کردند اما شیرکیا و علی کیا روی در ولایت کویک نهادند
چون بموضع کویک رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بالقاب کیا اما سپه سالار ابن برهان
بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع هشت فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و محمود و اسمعیل و محمد

و قاسم و حسن و حمید و مجید اما سپه سالار و فرزندان از جهت بنی عباس در اشکور و ولایت
الموت روی نهادند چون برودبار الموت رسیدند فرزندان وی روی باطراف و جوانب
نهادند اما حمید و مجید در ولایت شهریار در موضع خاوه شهید کردند اما قاسم و حسن روی
بولایت شیراز چون بولایت شیراز رسیدند ایشان را شهید کردند اما اسمعیل بن سپه سالار ابن
برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع با برادر کهین محمود نام در رودبار الموت
ماندند اما چند روز در گذشت در کوه پای الموت نهادند بموضعی رسیدند که آن موضع را آفتاب
در خواندند چون بآفتاب در رسیدند وطن ساختند اما سپه سالار را یک فرزند دیگر محمد نام

بود روی

قزوین سلطانیه طارمین طالقان اصفهان سلیمه شهریار

حضرت امام زین العابدین

بود روی بولایت ارنکه رودبار نهادند چون بولایت ارنکه رودبار رسیدند اما سپه سالار ابن
برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع در موضع آتیرک رسیدند در آنجا که هر روزه
مردم آن ولایت بزیارت وی آمدندی خوارجان الموت بپریشانی وی رزده بودند و آن جماعت
که داشت می نالید روز چند در گذشت امام زاده معصوم بدان جلادت روی بکارک خود را پنهان
کرد اما را وی کوبه در بالا را ابر آب موضعی بود که او را کوه برخ خواندند و امامزاده معصوم در آن
کوه غایب شد و در پایان آن کوه موضعی بود جماعتی چند از شیعیان وطن ساختند روزی کوسفندی روی

بدان کوه نهاد و در آن موضع که امامزاده غایب شده بود کوسفند در آن موضع پناه برد و امامزاده بطاعت
خدا مشغول بود قضا را صاحب کوسفند در پی کوسفند می گشت در آن موضع رسید کوسفند خود را دید
کفت سبحان الله آن پیر سالخورده کوسفند مرا چرا در دیدی آن ملعون آهنگ کرد که امامزاده را بیازارد
هر دو دستش بقدرت حق تعالی خشک شد و کفت ای بزرکوار از تو چه کرد کمی من تو را نشناختم اما امامزاد
فرمود برو که در خانه تو آتش افتاد و بسوخت و آن کوسفندان برداشت و روی بخانه نهاد و آن
کوسفند کرک شد و صاحب خود را بخورد و مردم آنجا عجایب و غرایب بسیار دیدند و ملک
رستمدار را از آن علامت خبر کردانیدند ملک چند پاره ده وقف کرد اول سد اک و چهارده آ
و دوکلاته را با علیه کوسفند و در ولایت ساوج بلاغ نصف کومه و باغ که آن باغ را علیشاه ماهان

اخراج

کندالموت رستمدار شهر رویان

حضرت امام زین العابدین

کویند و در ولایت رستمدار در محال رستاق ده که آن را آل بنده کویند آن ده را نیز وقف کرد و این سند
مشهور است آنجا که ملک فرمود که لعنت بر آن و بر اولاد آن کس که وقف امامزاده سپه سالار بن برهان حسین بن
امام زین العابدین ع را ببرند و صرف خود کنند و آن موضع را شهید الاکبر خوانند اما محمد ابن سپه سالار بن
برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع را در موضع کند شهید کردند اما در اخبار آمده که الموت
رودبار را ملک عجم دارا شت و حاکم آن ملک اشرف بن ملک قباد بن ملک بهمن بن ملک
کاووس بن ملک کیخسرو بن ملک شاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار بود و از دستة خاندان

امیر المؤمنین علی ع بود اما جمشید ابن محمد بن جعفر بن سلیمان بن ابراهیم بن محمد عمار یاسر در ولایت الموت
رودبار بود اما در آن زمان که اسمعیل بن سپه سالار بن برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین در کوه پایه
الموت آفتاب در وطن ساختند اما جمشید با فرزندان و برادران جمله بدیدن شاهزاده اسمعیل و محمود آمدند و
نذورات بسیار آوردند و دست و پای امامزاده را می بوسیدند تا مدت سه ماه در خدمت شاهزادکان
مشغول بودند بعد از سه ماه جمشید همشیره خود را بعقد اسمعیل در آورد روز چند در کذشت جمشید روی
بولایت رستمدار نمود چون بشهر رویان رسید روز چند در کذشت ملک اشرف کفت که ای جمشید از اطراف
خبر داری آنکاه جمشید از جا برخواست و کفت یا ملک دولت تو مستدام باد خبر آنست که اسمعیل بن
سپه سالار بن برهان ابن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع با یک برادر محمود نام در کوه پایه الموت در

موضع

آفتاب در الموت است

حضرت امام زین العابدین

موضع آفتاب در وطن ساخته چون ملک این سخن شنید شاد شد و ملک فی الفور بفرمود
تا زر بسیار بر جمشید نثار کردند و خلعت ملوکانه بروی دادند ملک اشرف کس فرستاد و فضل بن
یحیی بن اسد بن محمد بن کثیر قعقاع خزانی را بخواند فضل به بارکاه در آمد زمین را بوسه
داد و خدمت کرد آنکاه کفت یا فضل ترا باید رفتن در کوه پایه الموت در موضع آفتاب در
دو معصوم زاده مطهر از نسل ولی کردگار علی بن ابیطالب ع امامزاده اسمعیل و محمود را زیارت کن و دست
و پای مبارک ایشان را ببوس و نیاز مندی ما را بدرکاه آن دو شاهزاده بزرکوار برسان و
ایشان را با اعزاز و اکرام بسوی من آور آنکاه فضل برخواست و کفت یا ملک هزار جان من

بفدای شاهزاده اسمعیل و محمود باد فضل برفور دو روی براه نهاد و روز و شب برفت تا بکوه
الموت در موضع آفتاب در رسید اما آن زمان از آمدن رسول شاهزادکان را معلوم کردند و شاهزاده ها
بیرون آمدند چون فضل را چشم بر آن جمال مبارک آن دو سرور افتاد سلام کرد و دست
و پای امامزاده ها را ببوسید و پیغام را بجای ادا کرد آنکاه امامزاده ها روی بولایت
دارالمرز رستمدار نهادند چون بموضع رودبار علیا رسیدند ملک را از آمدن معصوم زاده ها
خبر دادند چون خبر بملک رسید شاد شد آنکاه ملک اشرف با جمله سپاه پیاده شد و پای امامزاده ها را
بوسید ملک بفرمود تا بسیار زر و مال بر سر امامزادکان نثار کردند و ایشان را با اعزاز و اکرام تمام

رودبار زعلی الت

خضر امام زین العابدین

رویان آوردند جلوزمان در طهران به بالای مهار امدند و بر امامزاده نظاره می کردند
اما ملک امامزاده ها را بجوالموت برد مدت شش نگاه داشت انگاه ملک اشرف فرمود
تا پیاده بالموت فرشد و مردمان زرکان و جودلاک و میان آن دو لتور رستاق را وردند
آنگاه ملک فرمود اشرف بد ان مردم گفت که دهات من فروشید و هر چه ارمی طلب
کنید بشما دهم و مرا مقصود آنست که آن چهار پاره ده را بخرم و تسلیم امامزاده ها امامزاده
اسمعیل و محمود کرده ام و ثواب آیه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب حاصل کرده
باشیم انگاه جمله مردم بر خواستند و گفتند یا ملک هزار جان ما فدای امامزاده ها

باد ملک بدان مردمان آفرین کرد بفرمود تا خام کاد را برابر زر بیاوردند و بیع
شرعی در میان آوردند و چهار ده و دو مزرعه خرید بخط شیخ عبد الله بن شیخ حبیب الله
ابن شیخ عزیز الله بن شیخ نصر الله ابن شیخ امان الله ابن شیخ جابر انصاری علیه الرحمه
باین عبارت اقات در زرکان و جودلاک و میان آن و شورستان و فرت یا ددرزرا
تسلیم ملک کردن و روی بالموت نهادند آنگاه ملک با لشکر صفار و کبار در خدمت امام
زاده گان بولایت طالقان بموضع شهرک رفتند انگاه ملک دست امام زادگان را ببوسید
و وداع کرد و ملک بولایت ستمدار رفت و امامزادگان بر فتند باولایت الموت

موضع

اقات در ستمدار

حضرت امام زین العابدین

بموضع اقات در وطن ساختند و قرار گرفتند اما اسمعیل را شش فرزند بود بدین اسامی سیف الدین
علاء الدین و ناصر الدین و نظام الدین و حسام الدین و عبد الله اما سیف الدین را
دو فرزند بود بدین اسامی علی و زید و ذریات وی بسیار شد با تفاق حسینی اقادر آن مکان
بودند تا در آن زمان که امام علی النقی را متوکل علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد انگاه ملعون
حکم کرد که هر جا سیدی صحیح النسب باشد بکشند و بوزانند از ظلم آن حرامزاده سیدان ترسیدند
و نسب خود در مخفی پنهان کردند بسیار سید مخفی النسب باشند چون متوکل علیه اللعنه از کشتن حضرت
امام علی النقی فارغ شد لشکر بجانداه جمع کرد در روی باطراف و جوانب نهادند و هر شهری ودیاری

رسیدند هارا از اولاد ائمه برآوردی چون متوکل بولایت الموت بموضع شهرک رسیدند
فرود آمد اما عباس بن سعید بن رحیم بن رشید بن جهان بن خالد بن ولید علیه اللعنه خانه ملعون در
کوه پایه رود بار الموت بموضع شهرک بود آن حرامزاده با متوکل علیه اللعنه گفت در کوه
پایه الموت در موضع آقات در فرزندان آن اسمعیل ابن سپه سالار ابن برهان بن محمد
بن حسین بن امام زین العابدین در موضع آقات در وطن ساختند و نسب صحیح دارند
چون متوکل ملعون این سخن شنید شاد شد خواست شبخون بر امامزادگان برد اما
فرزندان مالک اشتر در رود بار الموت بموضع کیلا آباد وطن ساختند چون خبر

آقات در کیلا آباد الت تبریز شیر زید شمیران

خضر امام زین العابدین

بایشان رسید همه کرت آغاز کردند اما محمد بن عبد الله بن هارون بن علی بن مالک اشتر ابا العوام
خواند بود انگاه محمد روی بموضع آقات نهاد و امامزادگان را از آمدن متوکل لعین
معلوم گردانید چون شاهزادگان این سخن شنیدند پریشان شدند و جمعی خود را پنهان کردند و آنقب
چون روز دیگر متوکل لعین بموضع آقات در رسیدند با امامزادگان بسیار محاربه کردند آخر
الامر مردم زرکان و جودلاک و میان آن و پرشان و تمامت مردم کوه پایه آمدند و قسم خوردند
که موضع آقات در هیچ صحیح النسب نیست انگاه متوکل علیه اللعنه از کشتن آن سیدان بیچاره مردی
دست باز داشت در آن زمان سادات آقات در مخفی نسب باشند و در آن زمان

از هجرت پیغمبر ص ۳۰۰ سال السید رسیده بود تا علما و فضلا را معلوم شد و این حکایت صحیح
از کتاب قدیم بخط حضرت امام جعفر صادق ع نوشته شد اما در اخبار آوردند که
چون متوکل نامه باطراف فرستاد و حکم کرد که دمار از ابو ترابیان برآورید چون نامه باطراف
رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند اما ابراهیم ابن حسین بن امام زین العابدین ع را
با فرزندان در شهر تبریز شهید کردند و باقی فرزندان روی در غربت نهادند اما علی
اکبر و مالک و محسن از شهر تبریز بولایت شمیران افتادند اما علی اکبر بن ابراهیم بن
حسین ابن امام زین العابدین ع در ده شیر زید ساکن عبد الله بانس رسید انگاه عبد الله

یابس

شیر زید شمیران تالش جرجان طهران ری نیشابور سبزوار هزار جریب ری

حضرت امام زین العابدین

یانس رسید آنگاه عبد الله یانس امامزادگان را دشنام داد و گفت ای ابو ترابیان نزل
من بچه کار آمدید آنگاه عبد الله یانس یک بیل محکم بر پیشانی علی اکبر زد و وی را شهید کرد اما
ملک و محسن از شمیران روی بولایت دار المرز مازندران نهادند چون ده بار فروش رسیدند
ایشان را شهید کردند اما دانیال و صالح بولایت تالش استان افتادند چون بموضع جرجان
رسیدند ایشان را شهید کردند اما ادریس ابن ابراهیم بن حسین بن امام زین العابدین بولایت ری
افتادند چون بموضع طهران رسیدند وی را شهید کردند اما حافظ بن ابراهیم ابن حسین بن
امام زین العابدین ع برادر شیر ار شهید کردند ذکر فرزندان اسد بن حسین بن امام زین العابدین ع

چون بهزیمت متوکل علیه اللعنه روی باطراف نهادند بعضی بولایت نیشابور و بعضی بولایت
استراباد اما اسد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع در شهر سبزوار شهید کردند اما محمود
و سعید بولایت نیشابور رسیدند ایشان را شهید کردند اما العود یحیی و ذکریا را بولایت
استراباد افتادند چون بموضع سیه ابراهیم رسیدند ایشان را شهید کردند اما اسحق و یونس
بولایت هزار جریب افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد باتفاق حسینی
اما صوبا و لوط و شعیب در ولایت مازندران افتادند چون بشهر ساری رسیدند ایشان را
شهید کردند دیگر اولاد یوسف بن حسین بن امام زین العابدین در زمان متوکل علیه اللعنه

حضرت امام زین العابدین

روی باطراف نهادند اما یوسف با فرزندان آن جماعت از شهر سبزوار روی بولایت شهریار
رفته‌اند چون بشهر ری رسیدند یوسف و طالب و غالب را در شهر ری شهید کردند اما سهل و اهل در ولایت
ساوج بلاغ افتادند چون بموضع کرکلین رسیدند ایشان را شهید کردند اما محلب و مطلب در شهر
قم افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ابرار و مختار بولایت ساوه افتادند
چون بشهر ساوه رسیدند ایشان را شهید کردند اما علمدار و سلام و کنعان در ولایت کاشان افتادند
چون بشهر کاشان رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ابراهیم بن
سپهسالار بن هامان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین در ولایت رستمدار در موضع ونه مرده

شهید کردند اما در خبر آورده اند که در زمانیکه جناب امام حسین ع در کربلا بود فرزندان برادر
زادگان و عم زادگان تمام را شهید کردند حضرت امام حسن ع بحضرت امام حسین ع وصیت کرده بود
که دختر خود زبیده خاتون را العقد قاسم در آورید اما جناب امام حسین ع را مقصود چنین بود که هرگاه بکوفه
رود شاهزاده قاسم را کدخدا سازد چون یزید بن معاویه کینه جناب امام حسین ع را در دل گرفت
و بسیار حیله کرد که امام معصوم را شهید کند لشکر بسیار از جمع کرده در جنگ امام حسین ع فرستاد
و در راه بر حضرت امام حسین ع گرفته و نگذاشتند که بکوفه رود چون اهل بیت مصطفی و تیغ
در زمین کربلا گرفتار شدند یکان یکان را شهید کردند چون نوبت بقاسم بن حسن ع

حضرت امام حسین ع

رسید حضرت امام حسین ع قاسم را در کنار گرفت و گفت ای نور دیده تو از برادرم حسن الرضا
یادگار مانده و برادرم مرا وصیت چنین کرده بود که دختر خود زبیده را العقد قاسم در آور ای
نور دیده وصیت پدرت را بجای آورم تا فردای قیامت شرمنده در پیش جدم نگردم آنگاه قاسم
گفت ای جان عمو امروز چه جای عروسی و دامادی است زیرا که بر ما محنت جان دادن
است آنگاه حضرت امام حسین ع بفرمود تا زبیده خاتون را بصورت عروسان
بیاراستند و دست وی را بدست قاسم دادند جناب امام حسین ع نگذاشت که آن
روز قاسم بحرب رود چون زبیده خاتون را العقد قاسم در آوردند قاسم یکشب در حرم

خویش بماند و با منکوحه خویش صحبت داشت بتقدیر خداوند عز و جل فرزندی در وجود
مادر افتاد چون حضرت امام حسین ع را با اولاد و اصحاب شهید کردند شهربانو و زبیده خاتون
بر اسب حضرت امام حسین ع سوار شدند از کربلا روی بولایت ری نهادند و آن اسب
میمون نام داشت اما در روایت صحیح آورده اند که هرگاه مخالفان در عقب شهربانو و زبیده
خاتون می‌آمدند تا ایشان را باز گردانند الا بتقدیر خدا می‌رسید چون از مخالفان
دور افتادند بهمراه راه در پیش تا بولایت ری افتادند چون بشهر ری رسیدند در حوالی
شهر غاری بود آنگاه شهربانو و زبیده خاتون روی بدان نهادند چون نزدیک آن غار

حضرت امام حسین

رسیدند آنگاه بنالید و گفت الها ملکا تو میدانی که بعد از جناب امام حسین ع زندگی نمی‌خواهم
که چشم مخالفان بروی من افتد مرا در میان این غار جای ده چون شهربانو این دعا کرد در ساعت
غار شکافته شد و دری پیدا شد آنگاه شهربانو خواست که در غار رود زبیده خاتون دامان
او را بگرفت و گفت ای مادر کجا میروی و مرا بکه میگذاری شهربانو گفت ای یادگار تو امانت قاسم داری تو را
رخصت نیست آنگاه یکدیگر را در کنار گرفته زار زار بگریستند و وداع کردند و شهربانو در آن غار از دیده و
زبیده خاتون پنهان گشت اما در روایت آورده اند که در آن کوه زنی بود از زنان عابده
و نام آن زن رابعه بود چون شنید که زبیده خاتون بنت جناب امام حسین ع بولایت ری وطن

ساختند آن نیک زن در خدمت زبیده خاتون آمد و چندی گذشت که زبیده وضع حمل
نمود آن طفل متولد شد و آن فرزند را قاسم ثانی نام کردند اما ملک شاه غازی ابن ملک
یزدجرد بن شهریار که ملوک عجم بودند اما ملک شاه غازی بقلعه شمیران بود رفت
و قاسم ثانی را بولایت شمیران آوردند و بسیار گرامی داشت تا زمانیکه حجاج ابن یوسف
علیه اللعنه خروج کرد قصد اولاد ائمه کرد و دمار از اولاد ائمه بر آورد چون بولایت
ری رسیدند از اولاد ائمه خبری رسید آنگاه سعد بن ابوهریره علیه اللعنه خود و مشایخ ری بود
و حجاج گفت که در ولایت شمیران ملوکند که فرزندان زاده امام حضرت امام حسن ع

قاسم ثانی در پیش ایشان است چون حجاج این سخن بشنید شاد شد و مخالفان بیکبار روی بشمیران نهادند
چون نزدیک قلعه رسیدند ملوکان را از آمدن مخالفان معلوم کردند مخالفان با ملوکان جنگ
کردند و بسیار مخالفان را بجهنم رسانیدند آنگاه مخالفان زیاد شدند و چندی از ملوک را شهید
کردند و قاسم ثانی را از دست ملوکان بیرون آوردند و شهید کردند چون خارجیان باز گشتند آنگاه
ملوکان قاسم ثانی را بموضع دزاعیب بردند خواستند که دفن کنند سر مبارک پدرش قاسم بن
حسن در قبر آواز داد که جسد مرا بنزدیک طیب آورید آنگاه قاسم ثانی را در قبر پدرش نهادند
تا علما و فضلا معلوم نمود ذکر فرزندان حضرت امام حسن ع اما در اخبار آورده اند که

که حضرت امام حسن ع چهار فرزند بود بدین اسامی قاسم و عبدالله و زید و حسن که حضرت امام حسن ع
نام خود را بفرزند خود عطا کرده بود و برادران سبب حسن گفتندی اما قاسم و عبدالله را در صحرای
کربلا شهید کردند اما زید و حسن بن حضرت امام حسن ماندند اما زید را شش فرزند بود بدین اسامی
سپهسالار و عبدالله و محمد و ابراهیم و فضل و بکر و فاطمه اما حسن بن امام حسن را چهارده
فرزند بود بدین اسامی احمد و محمود و یعقوب و یحیی و یونس و حارث و هاشم و طیب
و هادی و جمشید و مرتضی و مصطفی و ابوتراب اما محمد بن زید بن حضرت
امام حسن را چهار فرزند بود بدین اسامی یوسف و موسی و علی و اسحق اما سپهسالار

مدینه

حضرت امام حسن ع

این حضرت امام حسن را ده فرزند بود بدین اسامی زکریا و ابراهیم و قاسم و معصوم و مظلوم و مختار
و عون و سالم و لعید اما ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن را شش فرزند بود بدین اسامی عبد
اکبر و عبد مناف و عبد المطلب و جعفر و الیاس و عبد الحمید اما فضل ابن زید بن حضرت
امام حسن ع را شش فرزند بود بدین اسامی ابو طالب و عبد الموالی و عبد الباقی و عبد الله
و عبد اللطیف اما احمد بن حسن بن حضرت امام حسن را سه فرزند بود بدین اسامی قاسم و حکیم و حلیم
اما محمود بن حسن امام حسن ع را نه فرزند بود بدین اسامی تقمان نعمان و یزدان و برهان و عمران و کنعان و طالوت
و جالوت و سام اما یعقوب بن حسن بن حضرت امام حسن را هشت فرزند بود بدین

اسامی ایوب و عزیر و عیسی و کمال و زاهد و حامد و واحد و غفار اما یونس بن
حسن بن حضرت امام حسن را چهار فرزند بود بدین اسامی جرجیس و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
اما حارث بن حسن بن امام حسن را پنج فرزند بود بدین اسامی مالک و مالک و مؤمن
و رزاق و رحیم تا زمان هشام بن عبد الملک مروان علیه اللعنه حضرت امام
محمد باقر را زهر داده شهید کرده قصد اولاد ائمه کردند جمله امام زادکان روی باطراف
و جوانب نهادند اما محمد بن زید بن حضرت امام حسن را دو فرزند یوسف و موسی نام

دمشق شهید عمر و رامین

حضرت امام حسن ع

داشتند در زمان مصیبت بشهر دمشق شهید کردند جمله امام زادکان روی باطراف
و جوانب نهادند اما محمد بن زید بن حضرت امام حسن را دو فرزند یوسف و موسی نام داشتند
در زمان مصیبت بشهر دمشق شهید کردند اما علی و اسحق را در جزایر شهید کردند اما حسن
بن امام حسن ع را یک فرزند دیگر احمد نام در مشهد حسن شهید کردند و او را بالقاب حسن
حسینا که حسنا خوانند و باقی فرزندان متفرق شدند بعضی بولایت ورامین افتادند
و بعضی روی به البرز مازندران نهادند اما یحیی و یونس را در ولایت ورامین

جمع این نسخه از آنک شهید کردند اما محمود و یعقوب و جعفر و فرزندان محمود بن
حسن بن امام حسن تقمان و نعمان و یزدان و برهان و عمران و کنعان و طالوت
و جالوت و آن ده تن را در دماوند در موضع قتلگاه شهید کردند اما سه
روز تنهای مبارکشان در خاک مذلت افتاده بود و کسی را زهره آن نبود که تنهای
مبارک ایشان را دفن کنند چون شب درآمد یحیی بن شجاع الدین ابن ابو لؤلؤ انصاری
با فرزندان خود گفت با جهد کنید تا خوارجان از حال ما آگاه نشوند بان سبب

نوشا مازندران مشا قم و رامین خاوه

حضرت امام حسن

القاب آن طایفه با جهد مجاهد اما هاشم و حارث و هادی در بیع شوا افتادند و حارث
و هادی را بدرجه شهادت شهید کردند اما هاشم را بسیار جراحت رسیده چون بکلاه شار رسید بجوار
حق رسید اما یحیی و ابو تراب به البرز مازندران افتادند و وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب مرعشی و بعضی بالقاب رکابی اما سپه سالار و فرزندان از شهر
ری روی به البرز جیلان نهادند مدتی به تقیه روزگار بسر بردند بعد از آن روی
بولایت قم نهادند چون بشهر قم رسیدند سپه سالار بن زید بن حضرت امام حسن ع با دو

فرزند که ابراهیم نام بود آن سه تن را در شهر قم شهید کردند اما عبد الله و زکریا و ابراهیم
در شهر ورامین شهید کردند اما قاسم بن عبد الله ابن زید بن امام حسن ع را بولایت ...
بموضع کهن خندان شهید کردند اما معصوم و مظلوم را بولایت ورامین در موضع
آب باریک شهید کردند اما عون و سالم و لعید را بولایت ورامین در موضع ...
شهید کردند اما عبد مناف و عبد المطلب را در شهر نمارستاق شهید کردند اما
عبد الحمید و عبد المطلب را در شهر ... ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن را ز بغداد

سرستاق دامغان سبزوار

حضرت امام حسن ع

جانب البرز جیلان افتادند مدتی به تقیه روزگار بسر میبردند و در آن سپاه اکبر کشتند از جهت آنکه
با اولاد هشام بن عبد الملک مروان علیه اللعنه بسیار مجادله کرده بود آخر الامر بدار البرز
جیلان روی بولایت مازندران نهادند چون بکوه مازندران بموضعی رسیدند که
آن موضع را سرستاق خوانند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد تا زمان خلفای
عباس علیه اللعنه آن ماموم حکیم که بود سید صحیح النسب را بکشتند و بسوزانید چون خلفای
بنی عباس بکوه پایه مازندران بموضع سرستاق رسیدند و ایشان سرستاق را از جود
ایشان کشتند اما مردمان سرستاق آمدند پیش مخالفان قسم یاد کردند که اینها که در ده

سرستاق میباشند سید نیستند و شیخند در آن زمان خلفای بنی عباس از کشتن سیدان بجا
باز داشتند در آن زمان به بعد القاب ایشان شیخی مذکور شده و بسیاری ایشان را شیخ خوانند
اما فضل بن زید بن حضرت امام حسن ع در زمان عبد الملک علیه اللعنه رو بولایت ری روا
نهادند و جمله فرزندان در عقب وی رفتند چون بشهر دامغان رسیدند فضل را با ده
فرزند دیگر عبد المعانی و عبد الموالی در شهر دامغان شهید کردند اما عبد الباقی
و عبد الغرض بشهر سبزوار رسیدند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
حسینی اما عبد اللطیف ابن فضل بن زید بن حضرت امام حسن روی

به رستاق استراباد و برکانه فرح زاد شمیران طبرسر و تنگ شمیران

حضرت امام حسن ع

بولایت استراباد نهاده اند چون بشهر استراباد رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب حسینی آقا ابو طالب بن فضل بن زید بن حضرت امام حسن ع را بکوه پایه فرح زاد در
موضع برکانه شهید کردند آقا مقتب بن حسن بن حضرت امام حسن را بتوابع شمیران در موضع
اوین بنی ضیاء الدین و فرزندان شهید کردند آقا سالم و صالح بولایت طبرسر افتادند چون به
پایان قلعه طبرسر رسیدند ایشان را شهید کردند آقا سلیم و حکیم و حلیم بولایت شیروان افتادند چون
بشهر رسیدند ایشان را شهید کردند آقا جمشید بن حسن بن امام حسن ع را بتوابع شمیران در موضع
سوهنک طایفه کالوادان شهید کردند آقا فرزندان یعقوب بن حسن بن حضرت

امام حسن ع در زمان هشام بن عبدالملک مروان عیسی و کاهی و زاهد و ... و ...
و غفار به رستاق رسیدند مردم مرداک و مردم حسن بونا که مقدم ایشان ... بودند
بودند در عقب شهزادگان رفتند و بسیار مجادله عظیم کردند آخرالامر شکست تن اما فرزندان
کان را در موضع به رستاق حسن کناو علی بونا شهید کردند آقا فرزندان یونس ابن
حسن ابن امام حسن ع را در ولایت یزد افتادند اما جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
چون بشهر یزد رسیدند ایشان را شهید کردند آقا فرزندان حارث بن حسن بن حضرت
امام حسن ع مالک و مؤمن در ولایت آذربایجان رسیدند ایشان را شهید کردند اما مالک

درزان

یزد آذربایجان خراسان استراباد و رامین قزوین

حضرت امام حسن ع

حسن بن ع

بولایت خراسان افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی آقا ابو تراب
بن حضرت امام حسن ع را شش فرزند بود بدین اسامی سلیم و مسلم و عابد و صالح و ادریس و
محمد آقا سلیم و محمد در ولایت استراباد افتادند چون بموضع کلباد افتادند وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کلبادی آقا عابد و صالح بولایت ورامین
افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی آقا ادریس بن ابو
تراب بن حسن بن حضرت امام حسن در ولایت قزوین افتادند چون بشهر قزوین
رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی ختم شد اخبار اولاد

حضرت امام حسن ع (مجلس سیم در اخبار اولاد جناب امام حسین ع) اما در
اخبار آورده اند که حضرت امام حسین ع را شش فرزند بود بدین اسامی حضرت
امام زین العابدین ع علی اکبر و عبدالله و محسن و دختر فاطمه و زینب خاتون اما علی اکبر
و عبدالله را در زمین کربلا شهید کردند اما امام زین العابدین ع و محسن و فاطمه را به شهر شام
بردند اما خواهران جناب امام حسین ع سه تن بودند زینب و رقیه و ام کلثوم چون بشام
رسیدند محسن بن جناب امام حسین ع شش ماهه بود و هم چنان بر روی نشسته بود در
شام بجوار حق در پیوست و باقی اسیران را بدمشق بردند روایت کند سلیمان بن

شام خراب

حضرت امام حسن ع

عبدالله شیرازی از اسیران اهل بیت مصطفی ص و مرتضی ع را که در دمشق آوردند من
بودم که ایشان را به نزدیک حرم یزید ملعون آوردند اما مردی در خدمت یزید پلید
بودم وی طاهر حجار شامی اصفهانی گوید که مرا شبی در نزد یزید ایستاده بودم که یزید را خواب
در گرفت مرا گفت یا طاهر بیا تا من سر خود را بدامن تو نهم آنگاه من نشستم یزید پلید سر
نحس خود را بدامن من نهاد و در خواب رفت سر مبارک جناب امام حسین ع را دیدم که در طشت
زرین نهاده بودند از چشمان مبارک آن حضرت ... ریزان ... بعد چهار رش ایستاده و مانند ابر که
بهاری می گریست و میگفت اللهم هذا اولادنا و هذه احبتنا و هؤلاء اصحابنا چون من

بدیدم گریه آغاز کردم و جامه را چاک کردم و با آواز بلند گفتم که ای مظلومان و محزونان
ستمدیده و دل داده آنگاه پرده کیان آواز دادند که حضرت امام حسین ع را دختری
مانع است فاطمه نام و در سن ... سالگی است و جناب امام حسین را بغایت دوست داشتی
و حالا میگوید که پدرم کجاست از یزید بدان پدرم میروم آه چون من از پرده کیان
این شنیدم فریاد بر آوردم چنانکه یزید علیه اللعنه از فریاد من از خواب بیدار شد سر مبارک
حضرت امام حسین ع همچنان ایستاده بود آنگاه یزید خواست که ... کند سر مبارک
جناب امام حسین ع روی به یزید ملعون کرد و گفت ای پسر معاویه من در حق تو چه بدی کرده ام

در حق

شام

حضرت رسیده شهید امام زین العابدین ع

که تو در حق من کردی شهدای ما را بر زمین کربلا و سرهای ما را بدین حال آوردید
و پرده کیان حرم الرسول را در بدر و خان و مان ما را غارت کردید و سرهای در طشت زرین
و تن در زمین کربلا در میان خاک مذلت افکندی بار خدایا تو این ظلم را نپذیری
که یزید بن معاویه بر من و اولاد من کرده است و داد من را از وی بستان چون یزید بن
معاویه از سر مبارک حضرت امام حسین ع این سخن شنید لرزه بر اندام وی افتاد آنگاه یزید
علیه اللعنه گفت تا سر مبارک را به پرده کیان بردند چون چشم اهل بیت بدان سر مبارک
امام مظلوم افتاد همه گریه آغاز کردند و ناله و وا ویلاه و وا حسرتاه و وا محمداه و وا علیاه و وا حسناه

و حسیناه بر آوردند آنگاه فاطمه را چشم بدان سر مبارک افتاد فاطمه دوید و سر پدر را بر
داشت در بر کشید و گفت ای جان پدر تو رفتی و ما را بکه گذاشتی و صورت بصورت پدر مالید
تا آنکه جان بحق تسلیم کرد چون پرده کیان آنچنان دیدند همه جامه ها چاک کردند
و روی خراشیدند و موی ها کندند و نوحه و زاری کردند اما در اخبار آورده اند که
حضرت امام زین العابدین ع هفده سال در کوه لبنان در قید یزید بود تا زمان
مسیب قعقاع خزاعی رحمة الله علیه خروج کرد و ما را از کشندگان حضرت امام حسین ع
بر آورد دختر به محمد بن زید بن حضرت امام حسن ع رسید لشکر جمع کرد و دولتیان مخالفان

حضرت سید الشهدا و امام زین العابدین

ناگاه چون سیف شنید شاد شد و با جمله سپاه باستقبال محمد بن زید بن امام حسن بیرون رفتند چون سیف نزدیک محمد رسید پیاده شد و جمله سپاه پیاده شدند و دست و پای محمد بن زید را بوسیدند آنگاه سیف وی را باعزاز و اکرام تمام بمنزل خود آورد و مدتی
درگذشت که مادر از فغان برآوردند و بعد از آن روی بدمشق نهادند مدت دو ماه شد که دمشق را خراب کرد و تمام سپاه دمشق را بقتل رسانیدند و تمام مال و خزانه را بدست آوردند اما یزید بن معاویه و عمر بن عاص و مروان و خالد بن ولید با تنی چند از مخالفان از ترس سیف بهزیمت بکوه لبنان رفته بودند چون خبر بایشان رسید که

سیف دمشق را خراب کرد و مال مرتبت آورده آنگاه یزید ملعون قاصدی بسوی سیف فرستاد و گفت بقصد آنکه حضرت امام زین العابدین را از بند خلاص کرد اما نه از برای سلطنت و پادشاهی است آنگاه قسم خورد و عهد کرد آنگاه بنوعی که حضرت امام زین العابدین را با جمله سپاه ایران بنزد تو می آیند شاد شد آنگاه سیف و محمد بن زید و تمامت بزرگان و امیران باستقبال شاهزاده کان بیرون رفتند و جمله سپاه بعقب سیف می رفتند چون بنزدیک جناب امام زین العابدین رسیدند پیاده شدند و سر و پای برهنه بقدم حضرت افتادند و دست و پای آن شاهزاده را

حضرت امام زین العابدین

بوسیدند و خاک حضرت بر سر ریختند و ناله و فریاد برآوردند بعد از آن سیف بفرمود تا از برای حضرت امام زین العابدین خلعت شاهوار بگرانمایه آوردند آنگاه خلعت شاهی بر تن امام پوشیدند و براسب سوار کردند و جامهای سیاه بر تن پرده گیان پوشیدند مدت یک هفته در گذشت که محمد بن زید بن امام حسن بشرع خود فاطمه نام را بعقد جناب امام زین العابدین در آوردند و امام زین العابدین را چهارده فرزند بود بنام های حضرت امام محمد باقر و حسین و محسن و زید و علی و جعفر و حسن و موسی و ازهر و ابراهیم و مهدی و ابو تراب و ثابت بود اما ذکر اولاد حسین بن امام زین العابدین در

مجلس سیم گفته شد اما محسن بن امام زین العابدین را سه فرزند بود تقی نقی و عسکری اما زید بن امام زین العابدین را شش فرزند بود باسامی عین و عنین و امان و وحید و خانه و مالک اما علی بن زین العابدین را شش فرزند بود باسامی طیب و طاهر و شبر و شبیر و صالح اما جعفر بن امام زین العابدین را شش فرزند بود باسامی سالم و سلام و رضی و اشرف و یعقوب و اعلام اما حسن بن امام زین العابدین را چهار فرزند بود باسامی احمد و نعمت و هیبت و عابد اما موسی بن امام زین العابدین را نه فرزند بود باسامی ثابت و اسحق و اسمعیل و ایوب و یونس و نابیل

حضرت امام زین العابدین

و قابیل و وهب و داود اما ازهر بن امام زین العابدین را هشت فرزند بود باسامی ابرار و کرار و حوت و نوح و لوط و هاشم و محتشم اما ابراهیم بن امام زین العابدین را ده فرزند بود باسامی قیدار و عطار و ماه و تمیم و تمیم و جعفر و الیاس و فارس اما مهدی بن امام زین العابدین را شش فرزند بود باسامی محمد و زفیر و عبدالله و عقیل و مسلم و ابراهیم و حامد اما ذکر اولاد مهدی بن امام زین العابدین در مجلس چهارم گفته شد اما تقی بن محسن ابن امام زین العابدین را چهار فرزند بود باسامی

خواهد

طیب و طاهر و فضل و حارث اما عسکر بن محسن ابن امام زین العابدین را پنج فرزند بود باسامی طاهر و مطهر و یوسف و یونس و سعید اما عین بن زید بن امام زین العابدین را شش فرزند بود باسامی اکمل و جنید و قوام الدین و قطب الدین و جلال الدین و سیف الدین اما عنین بن زید بن امام زین العابدین را ده فرزند بود باسامی سیف الله و کتاب الله و عطاء الله و حبیب الله و حجة الله و اسد الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله اما جنید بن زید بن امام زین العابدین را

سه فرزند

امام زین العابدین

سه فرزند بود باسامی حمید و مجید و مرید اما خان بن امام زین العابدین را چهار فرزند بود باسامی غیب الله و لطف الله و علی الله و عطاء الله اما مالک ابن زید بن حضرت امام زین العابدین را دو فرزند بود باسامی امان الله و حسین الله اما طیب بن علی ابن امام زین العابدین را سه فرزند بود باسامی ابو طاهر و ابو تراب و احمد اما حسین بن علی ابن امام زین العابدین را چهار فرزند بود باسامی محمد و جعفر و سلیمان و حامد اما رضی بن جعفر بن امام زین العابدین را هشت فرزند بود باسامی ایوب و زکریا و هاشم و هارون و مامون و زیتون و حمزه و لهی و طاها اما احمد بن حسن ابن امام زین العابدین را

هشت فرزند بود باسامی اولیا و فضل و معصوم و سالم و سالم و زاهد و اشرف و فرزین اما عابدین هم در ابن امام زین العابدین را شش فرزند بود باسامی مالک و سلمان و زکریا و اسمعیل و نوح اما روز بروز اولاد ائمه زیاد می شد تا زمان هشام بن عبدالملک مروان ملعون که حضرت امام محمد باقر را زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه کرد و جمله امامزادهگان روی باطراف و جوانب نهادند اما حسین و محسن و علی را در حله شهید کردند و زید روی بولایت مدینه نهاد اما جعفر و حسن و موسی و ازهر و ابراهیم

حله و دهنا و باد بینی و ساوه و ساوج بلاغ فیروزکوه کلاک خرداں سمنان

حضرت امام زین العابدین ع

نادر و مهدی و ابوتراب با همراهی و اولاد از شهر حله روی بولایت ری نهادند
هر شهر و هر ده که میرسیدند خوارجان در عقب می آمدند و یکان یکان را شهید می کردند
چون بولایت شهریار رسیدند محال افان ده بده صحرا بصحرا بعضی بشمشیر و بعضی به تیر و
بعضی به نیزه و بعضی به سپر روی با امامزادگان نهادند و بسیار مجادله کردند اما فرزندان
محسن ابن امام زین العابدین ع تقی و نقی و عسکری در ولایت ساوج بلاغ و احمد و حسن
کردند اما فرزندان زید بن امام زین العابدین ع علی و علی و غنی بولایت نشابور افتادند
چون بموضع دهنا آباد رسیدند مردم بهرام آباد علی و غنی را شهید کردند اما امان و حیدر

وحنانه بولایت ساوه افتادند چون بشهر ساوه رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان
تقی ابن امام زین العابدین ع روی بولایت فیروزکوه نهادند اما شیر و ذر و عیسی و صالح را
در شهر فیروزکوه شهید کردند اما طیب و طاهر تواتیع حبیب رودبار در موضع کلاک مشهد
ساختند و ایشان را در رهامی شهید کردند اما جعفر بن امام زین العابدین ع را و ولایت
ساوج بلاغ در موضع خرداں شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام زین العابدین
روی بدیار المرز مازندران نهادند چون بموضع سوانکوه رسیدند سام و لادم را شهید
اما ظهر و اشرف در شهر سمنان افتادند در محله زاغان وطن ساختند ذریات ایشان بسیار

بشهربانی

اردبیل رودبار فیروزکوه ده امام تره کوه آویه دشت

شد بالقاب حسینی اما یعقوب و اسلام در ولایت ده افتادند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب حسنی اما فرزندان حسن بن امام زین العابدین ع بولایت
اردبیل افتادند احمد و نعمت و علیت را در شهر اردبیل شهید کردند اما موسی بن امام زین
العابدین ع را در کوه پایه ساوج بلاغ بجوار بوریه شهید کردند اما فرزندان موسی بن امام زین
العابدین ع اسحاق و اسماعیل و ایوب و یوشع و هاشم و تاسید در حسین در ولایت
بارو رودبار افتادند اما ایوب و یوشع را در موضع کوکنگ ده شهید کردند اما اسمعیل
و اسحاق را در موضع میان ده شهید کردند اما فرزندان نادر ابن امام زین العابدین

بولایت امام افتادند محمد و زفر و عبدالله را در موضع نوجان شهید کردند اما طاهر
بن امام زین العابدین بهمراه در شهر درکزین شهید کردند اما فرزندان اقر ابن امام زین العابدین
قیدار و علمدار و ماه ... و تمیم و تمر میان تره کوه روی نهادند آن پنج تن را در تره کوه
شهید کردند اما خضر و الیاس و عباس و ... و هارون بولایت الموت افتادند
چون بموضع آویه دشت رسیدند طایفه دزد برایشان خبر یافتند با امامزادگان
در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر آن پنج تن امامزادگان را بموضع آویه
دشت شهید کردند اما فرزندان اظهر ابن امام زین العابدین ابرار و مختار و کرار و حمزه

مائین دشت اندرود ارنک اهوازک قنده ها ساوج بلاغ مازندران

حضرت امام زین العابدین ع

ونوح و لوط و هاشم و محتشم در ولایت طالش اسپان افتادند اما ابرار و مختار و کرار
را در موضع رحمة آباد شهید کردند حوت و نوح و لوط را در موضع مائین دشت شهید
کردند اما هاشم و محتشم را در موضع پوران لوشکان شهید کردند اما عقیل و ابراهیم و سلیم
و حامد را در ولایت پنجهزار افتادند در موضع اندرود در ولایت ارنک رودبار
الحسین را در موضع کوراب در زمین رم لار شهید کردند اما حسن را در موضع کوکنگ بالا در
زیر بابا و فرزندان او شهید کردند اما محمود را در موضع اهوازک شهید کردند اما فرزندان
نقی بن محسن ابن امام زین العابدین ع را در ولایت کنج شهید کردند طاهر و مطهر و فضل

وحارث در ولایت قنده ها را افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
حسینی اما فرزندان عسکر بن محسن بن امام زین العابدین یعقوب و یوسف و طیب را در ولایت تون
خالصه افتادند و ایشان را شهید کردند اما فرزندان عیسی بن زید بن امام زین العابدین ع عیسی و محمد
را در ولایت ساوج بلاغ در موضع اشتهارد شهید کردند اما فرزندان یحیی بن زید بن
امام زین العابدین اکمل و جنید و قوام الدین و قطب الدین و فخر الدین و زین الدین
در ولایت ارالمرز مازندران افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شدند
بالقاب میر بزرگ خواندند اما سیف الدین بن علی ابن امام زین العابدین ع بکوه پایه زندرا

سید صلح شریعه

حله بدخشان نیشابور بسطام ری قزوین ربانک دماوند ابهر

حضرت امام زین العابدین ع

در موضع حله شهید کردند اما فرزندان هارون بن زید امام زین العابدین ع سیف الله و برکت الله
و عطاءالله و صادق الله و حجة الله و اسدالله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله
در ولایت بدخشان افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما امان
بن زید بن امام زین العابدین در ولایت نیشابور در موضع هکور شهید کردند اما
فرزندان حیدر ابن زید بن امام زین العابدین حمید و مجید و حرید در ولایت بسطام افتادند
ایشان را شهید کردند اما حیدر ابن زید بن امام زین العابدین ع را تواتیع ری افتادند در
موضع کاهک شهید کردند اما فرزندان حنانه ابن امام زین العابدین ع غیب الله

و لطف الله و علی الله و عطاءالله در ولایت قزوین افتادند و وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب مرعشی اما فرزندان مالک ابن زید بن امام زین العابدین بولایت ری
افتادند چون بموضع ربانک رسیدند اما مالک را او و فرزند بو حسین الدین و
امین الدین در موضع ربانک شهید کردند اما طیب ابن علی بن امام زین العابدین
ابوطالب و ابوتراب و سعید به پایان دماوند در رودبار لرکستان افتادند وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما طیب در ولایت ابهر شهید کردند
اما فرزندان عیسی ابن علی ابن امام زین العابدین مجید و جعفر و سلیمان و حبیب و رضی

ارکه ری فروزکوه ارکه دماوند لسر

حضرت امام زین العابدین

بولایت ارکه رفته بار افتادند اما محمد را در ولایت سیلکان شهید کردند و جعفر را در دماوند
شهید کردند و سلیمان را در موضع ارفابا شهید کردند و حیا و رضا را در موضع غزلکلاه
شهید کردند اما فرزندان رضا ابن جعفر بن امام زین العابدین ع ایوب و ذکریا در ولایت
دار المرز افتادند چون بموضع دوج علیا رسیدند ایشان را شهید کردند اما هاشم و هارون
در ولایت ارکه رفته بود در موضع لبه آستان شهید کردند اما مامون و زیتون و حمزه و لطف
وطاها را در ولایت ترخان رفته بار افتادند آن پنج تن را شهید کردند اما احمد بن
حسن ابن امام زین العابدین اولیا و فضل و معصوم در ولایت ری افتادند چون

بولایت وصف بار رسیدند سه تن را شهید کردند اما صایم و سالم و شرف و فردوس
وزاهد در ولایت فیروزکوه افتادند چون بموضع ارکه رسیدند مردم ارکه آن
شش تن را شهید کردند اما احمد بن حسن بن امام زین العابدین ع در موضع وش ورد شهید
کردند اما فرزندان عقیل بن هادی ابن امام زین العابدین ع مالک و سلیمان و ذکریا و اسمعیل
و نوح در ولایت ری افتادند اما زین العابدین بن اعصیر بن هادی ابن امام زین العابدین ع
را در ولایت ماوند در موضع کوتان شهید کردند اما مالک و سلیمان را در موضع کولعان
شهید کردند اما ذکریا و اسمعیل در ولایت لسر افتادند چون بموضع پارود رسیدند مردم

حضرت امام زین العابدین ع

لسر شیراز

مردم پارود با امامزادگان در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر امامزاده
ذکریا و اسمعیل را در موضع پارود شهید کردند اما نوح ابن عقیل ابن هادی ابن امام
زین العابدین ع در ولایت شیراز افتادند و مدتی بسر بردند بعد از آن نوح را که خدا
ساختند اما عقیل ابن هادی ابن امام زین العابدین ع را هشت فرزند بود بدین اسامی یعقوب
و ادهم و ابراهیم و یونس و زید و جعفر و مالک و موسی اما مهدی ابن امام زین
العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر و عبدالله اما شیث بن امام
زین العابدین را شش فرزند بود بدین اسامی ابو طالب و حسین و رحیم و صابر و صالح

و سالم اما جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی ابن امام زین العابدین را ده فرزند
بود بدین اسامی عباس و رزاق و هبت الله و عطارد و لقمان و خاقان و عبدالله
را دختری بود زبیده خاتون نام و علاء الدین و عماد الدین را هشت فرزند
بود بدین اسامی قاسم و حمزه و ازمان و عمران و کنعان و یوسف و داود و عقیل
و حافظ و کامل اما قاسم بن عماد الدین بن جعفر بن نوح ابن عقیل ابن هادی ابن
امام زین العابدین ع را نه فرزند بود بدین اسامی محمد و حسن و علی و محی و عبدالرحمن
و عبدالحمید و عبدالمجید و عبدالواسع و عبدالکریم اما عبدالواسع را چهار فرزند

وش ورد کوتان دو موضع آری کسند جوزه

حضرت امام زین العابدین

بود روح الله و نورالله و علی الله و عبدالله اما روح الله ابن عبدالواسع بن
قاسم بن عماد الدین ابن جعفر ابن نوح ابن عقیل ابن هادی ابن امام زین العابدین ع
را دو فرزند بود بدین اسامی قوام الدین و رکن الدین اما رکن الدین را سه فرزند بود قاضی
عبدالله و قاضی یحیی و قاضی سیف الله تا زمان امام علی النقی ع که متوکل علیه اللعنه زهر
داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه نمود و لشکری مذاکی جمع کرد و روی باطراف و جوانب کردند
و هر جا که یکی از اولاد ائمه بدست آوردندی کشتندی و امان ندادی و دوازده هزار اولاد ائمه
را از مرد و زن و پیر و جوان و طفل شیرخواره قتل آوردند هزار بار لعنت خدا و نفرین رسول بر متوکل باد

آنگاه بهر طرف و جوانب فرستادندی عبارت که چون بهر کس شمار رسد باید دمار از او بر آیات برآورند
چون بهر طرف و جوانب رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند جمله اولاد ائمه را بقتل آوردندی باقی
اولاد ائمه روی بطرف و جوانب نهادند اما یعقوب و ادهم و ابراهیم و موسی و یونس و زید و
جعفر و مالک از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بولایت ری رسیدند ایلی سواران کند
خبر یافتند و روی با امامزادگان نهادند و بسیار مجادله کردند آخر الامر آن هشت تن امامزادگان
را ایلی سواران کند در موضع قلعه جری شهید کردند اما زید ابن نوح ابن عقیل ابن هادی ابن حضرت
امام زین العابدین از آن جمله روی بولایت ری نهادند چون بموضع جوبرک رسیدند اما طاهر و مطهر را

ری کشتند لوزان جهران

حضرت امام زین العابدین ع

رئیس ابو الخیر و فرزندان شهید کردند اما فرزندان شیث بن موسی بن امام زین العابدین ع ابو
طالب و حسین و رحیم و صابر و صالح و سالم در ولایت بغداد روی بولایت ری نهادند
چون بموضع کند رسیدند ایلی سواران کند خبر یافتند روی با امامزادگان نهادند و مجادله
بسیار کردند آخر الامر ابو طالب و حسین و رحیم را در موضع فیروز بهرام ایلی سواران شهید کردند اما
صابر و صالح و سالم روی بولایت نیشابور نهادند چون بموضع زبانک رسیدند محمود آب
یار با جمله یاران آن سه تن را شهید کردند اما فرزندان جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی ابن

امام زین العابدین ع عباس و رزاق و هبت و عطارد و لقمان و خاقان از جمله روی بولایت
ری نهادند چون بپایین خرم آباد رسیدند کاوسواران لوزان خبر یافتند بسر راه امامزاد
گان رفتند و بسیار مجادله کردند آخر الامر آن پنج تن امامزادگان را کاوسواران لوزان شهید کردند
اما عبدالله با یک همشیره زبیده خاتون نام از بغداد در ری رفته بموضع جهران ایشان را شهید
کردند اما عماد الدین و علاء الدین را رئیس جلال الدین بسکلی شهید کرد اما فرزندان
علاء الدین بن جعفر ابن نوح ابن عقیل ابن هادی ابن حضرت امام زین العابدین ع قاسم و حمزه و ادمان
و عمران و کنعان و یوسف و عقیل و داود و حافظ و کامل از سامره روی بولایت ری نهادند

شهریار خوار سولقان بلخ

حضرت امام زین العابدین ع

چون بولایت شهریار رسیدند خوارجان در عقب در آمدند و با ایشان فرادکان در آمدند
و محاربه کردند آخر الامر قاسم و ادنان و حمزه را در ولایت شهریار شهید کردند اما
عمران و کنعان و یوسف از ولایت شهریار روی بولایت خوار نهادند چون بولایت
خوار رسیدند عقیل را در توابع سولقان شهید کردند اما داود را در موضع کلا شهید
کردند و عقیل را در موضع کشر شهید کردند اما حافظ و کامل در ولایت بلخ افتادند و وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان جعفر ابن نوح ابن عقیل

ابن هادی ابن امام زین العابدین ع محمد و محسن در زمان متوکل ملعون روی بولایت
کشمیر نهادند چون رسیدند پیری بسیار زاهد و عابد و صالح بود و آن پیر چهل هزار مرید داشت و
نام وی شیخ مسیح ابن شیخ عطاءالله ابن شیخ حسام الدین ابن شیخ ابراهیم ابن
شیخ ادهم ابن شیخ یعقوب ابن شیخ صهیب رومی که خادم حضرت محمد مصطفی ص بود
اما محسن در کشمیر بجوار حق پیوست اما محمد ابن جعفر ابن نوح ابن عقیل ابن هادی ابن
امام زین العابدین ع دختر ابابنت شیخ مسیح الله را دختر بدتا مدت پنجاه سال
ریاضت کشید و خدمت کرد اما زید ابن ابراهیم ابن داود ابن علی ابن امام محمد

تبریز اخجه خارزم

حضرت امام زین العابدین علیه السلام

مادر او دختری بود زبیده خاتون نام در عقد محمد در آوردند اما محمد را سه فرزند بود قاسم
و قوام الدین و صالح الدین اما محمد همیشه بذکر خدای تعالی مشغول بود تا چهاردهم بهمن
ماه قدیم و ۲۸ شهر رمضان المبارک لیلة پنجشنبه ندا از حضرت حق سبحانه و تعالی در رسید
و گفت یا سید محمد نوربخش و از آن سبب القاب ایشان نوربخش ماند و نسب صحیح ایشان
در بحر انساب مذکور شده از خط شریف امام حسن عسکری ع سید محمد ابن قاسم ابن سید محمد ابن
سید جعفر ابن سید نوح ابن سید عقیل ابن سید هادی ابن حضرت امام زین العابدین ع اما
حسین و علی در ولایت عربستان بماندند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کلانتها

عبدالرحمن و عبدالحمید و عبدالمجید و عبدالواسع و عبدالکریم از سلطانیه روی بولایت
تبریز نهادند چون بشهر تبریز رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبدالواسع ابن جعفر
ابن نوح ابن عقیل ابن هادی ابن امام زین العابدین ع روح الله و علی الله و عبادالله
از بغداد روی بولایت اخجه نهادند چون بشهر اخجه رسیدند ایشان را شهید کردند
اما فرزندان روح الله ابن عبدالواسع ابن قاسم ابن علاءالدین ابن جعفر ابن
نوح ابن عقیل ابن هادی ابن امام زین العابدین ع قوام الدین و رکن الدین از آنجا روی
بولایت خارزم نهادند چون بشهر خارزم رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان

ری بلسر موضع کلاریه

حضرت امام محمد باقر ع

رکن الدین ابن روح الله ابن عبدالواسع ابن هاشم ابن علاءالدین ابن جعفر ابن نوح
ابن عقیل ابن هادی ابن حضرت امام زین العابدین ع فاضل یحیی و قاضی سیف الله از آنجا روی
بولایت ری نهادند مدتی بسر بردند بعد از آن روی بولایت بلسر نهادند چون بموضع
کلاریه رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب قاضی و ایشان نیز از
دست نوربخش ارشاد یافته بودند و آن سبب ایشان را نوربخش گویند تمام شد اخبار
حضرت امام زین العابدین ع مجلس چهارم در اخبار اولاد حضرت امام محمد باقر علیه السلام
اما راویان اخبار آورده اند که بعد از وفات حضرت امام زین العابدین ع حجاج بن یوسف علیه اللعنه

خروج کرد و قصد اولاد ائمه کردند و دوازده هزار اولاد ائمه را بقتل آوردند از مردان
و زنان و پیران و جوانان و طفل شیرخواره که صد هزار بار لعنت خدای بر حجاج ابن یوسف
باد اما در خبر آورده اند که در بغداد مردی بود بسیار شیعه و دوستدار خاندان امیرالمومنین
علی ع اما در آن محل که حجاج یوسف علیه اللعنه بر اولاد ائمه غضب کرد حضرت امام محمد باقر هشت
ساله بود اما آن مرد مومن مخلب نام داشت آنگاه شاهزاده امام محمد باقر ع را در بغل
خود برد و در دو پای مبارک شاهزاده محمد باقر را بوسید و بگریست و وی برد تا بدر خانه
رسید آنگاه مخلب در خانه رفت و با زن و فرزند خود گفت ای عورتان و ای فرزندان امروز

بغداد

حضرت امام محمد باقر ع

نور دیده مصطفی و میوه دل مرتضی و جگر گوشه فاطمه زهرا و مونس دل امام حسین شهید
کربلا و یادگار حضرت امام زین العابدین ع شاهزاده محمد باقر ع امروز بخانه ما غریبانه
آمده است چون این سخن شنیدند همه یکبار بافغان آمدند و از خانه بیرون
دویدند چون زن و فرزند او چشم بر جمال شاهزاده محمد باقر افتاد همه یکبار گفتند
السلام علیک یا ابن رسول الله این چه عنایت که شما قدم مبارک رنجه
کرده اید و ما را اشرف ساخته اید آنگاه شاهزاده محمد باقر ع فرمود من یتیمم و من مظلومم
و من از مادر و پدر دورم آه چه گویم از بیچارگی و بیکسی چه گویم از گرسنگی و بی خوابی این

بگفت و بسیار بگریست چون مخلب و اولاد و اتباع وی این سخنان شنیدند همه
گریه آغاز کردند و جامها چاک کردند بعد از آن شاهزاده محمد باقر را در خانه
بردند و در آن خانه زیر زمینی بود شاهزاده را در آن زیر زمین بردند و مخلب را
فرزندی بود ابراهیم نام بخدمت شاهزاده محمد باقر بردند اما زن مخلب ابیمه نام داشت
و آن نیک زن خدمت شاهزاده را از جان و دل کوشیدی و مدت دو سال
خدمت کردی اما حجاج بن یوسف را غلامی بود معقل نام و آن حرامزاده همیشه
در خدمت حجاج بود و خانه آن غلام بهم یکی مخلب بود اما غلام حرامزاده از نی بود

حضرت امام محمد باقر ع

جمیله نام قضا یک روز در خانه مخلب رفت دید که زن مخلب هر لحظه در خانه میرود و با دیده
گریان و دل بریان بیرون می آید اما جمیله در آن روز هیچ نگفت و برخواست
و در خانه خویش رفت چون ساعتی از شب در گذشت آنگاه جمیله با شوهر خود گفت که من
امروز در خانه مخلب رفته بودم زن مخلب را دیدم که هر لحظه در خانه میرفت و گریان و نالان
بیرون می آمد آنگاه معقل حرامزاده گفت که تو همه روزه برو و ببین که ایشان چه بهانه است
گریه و زاری مشغولند اما جمیله پلیده تا مدت دو روز در خانه مخلب رفت و اولاد و اتباع
مخلب را می دید که ایشان بگریه و زاری مشغولند باز آمد و شوهر خود خبر داد شوهر ملعون گو

گفت یا جمیله فردا در خانه مخلب و بگو که من دوستدار خاندان حضرت امیرالمؤمنین و شیعه هستم
و محب اهل بیت علیهم السلم اگر اولاد ابوتراب در خانه ایشان است تو خواهند نمود اگر توان
سر نهان را آشکار کنی من مژده بسوی حجاج برم مارا از غلامی آزاد کنند و از
مال دنیا مارا غنی گرداند و مارا حاکم ممالک گرداند چون روز شد جمیله ملعونه خامه
بغداد در پوشید و بخانه مخلب رفت و سلام کرد و نشست و ساعتی درگذشت
یک بار دیده را گریان کرد که در آن خانه همه آغاز گریه نمودند آنگاه جمیله پلید
برکشید و واویلا برآورد چون گریه زاری جمیله پلیده بگوش شاهزاده محمد باقر ع

حضرت امام محمد باقر ع

شاهزاده زن مخلب گفت که این گریه و زاری از کیست آنگاه حکایت جمیله را
نقل کرد آنگاه زن مخلب از خانه بیرون آمد و گفت یا جمیله برای چه فریاد و زاری میکنی تو
جمیله گفت از برای آنکه امروزه روز است که من در خانه شما میآیم و می بینم شما گریه و
زاری مشغول شده اید چون من مؤمنه و شیعه ام و دوستدار خاندان رسولم گمان بردم
که یکی از اولاد ائمه در خانه شما است و شما را گریه و زاری از آن است اما مرا سخن این است
که اگر اولاد ائمه که ایشان در دنیا ضعیف و خوار اند اما پادشاه و سلطان جهانند و سردفتر مخلوقاتند
و ما را و شما را و جمیع خلقان عالم را حب دوستی ایشان است وای بر آنکسانیکه طاعت ایشان را

بجا نیاورند و همه در عذاب جهنم گرفتار شوند و فردای قیامت در پیش جناب محمد مصطفی ع و علی
مرتضی ع شرمنده مانند اما مرا بدرگاه شما حاجتی هست اگر حاجت مرا روا کنی فردای قیامت شکوه
شما را در پیش حضرت محمد مصطفی ع و علی مرتضی ع و فاطمه زهرا نخواهم برد چون زن مخلب این سخن شنید
گفت یا جمیله مراد تو چیست جمیله پلیده گفت من شنیدم که شاهزاده محمد باقر در خانه شما است و مراد و
مقصود من آنستکه جمال جهان آرای مبارک شاهزاده محمد باقر ع را ببینم آنگاه زن مخلب
گفت که میترسم شما را به نزدیک امام محمد باقر ع برم و شما این راز نهفته را آشکار کنی و خلق عالم
از این حال خبردار شوند و حجاج این بی وفا این کار را که شاهزاده را از ما نجوید اما مخلب را

محمد ع

حضرت امام محمد باقر ع

از این احوال خبردار کردند آنگاه مخلب بسوی جمیله آمد چون جمیله پلیده را چشم بر جمال انور آن حضرت
سلام کرد و دست و پای مخلب را بوسه داد و گریه و زاری آغاز کرد آنگاه مخلب بر سر مصحف یاد کرد
و جمیله پلیده قسم یاد نمود که این راز را بکسی نگوید بعد از آن او را بسوی شاهزاده بردند چون چشم آن ملعونه بر
جمال مبارک شاهزاده افتاد سلام کرد و دست و پای حضرت را بوسید و بسیار گریست بعد
از آن روی بخانه خود نهاد و با شوهر خود گفت که من امروز چندان سحر و حیله کرده ام و قسم یاد نموده ام
تا امام محمد باقر را دیدم چون معقل حرامزاده این سخن شنید شاد شد که صد هزار لعنت خدا و نفرین رسول
خدا بر جمیله باد چون روز شد معقل حرامزاده نزد حجاج رفت و گفت ایها الامیر عجب خبری دارم

محمد باقر ع

اگر مرا آزاد کنی بخدمت شاه عرض نمایم حجاج گفت خبر از ابوترابیان داری تو را آزاد خواهم کنم
و تو را آزاد کرده ام و تو را حاکم و خلیفه بغداد کنم و حاکم بصره تو دهم معقل گفت یا امیر اول خط آزادی
نامه بنویس و حاکمی بصره را بمن بده و دیگر آنکه در میان مردم بغداد خلیفه باشم چون حجاج این سخن شنید
فی الفور سه مکتوب بنویسید اول آزادنامه دوم حاکمی بصره سیم خلیفه مردم بغداد و آن سه مکتوب را
مهر نهادند و بدست معقل حرامزاده دادند آنگاه معقل بحجاج گفت که در بغداد مردی است
نام وی مخلب و بسیار دوستدار خاندان اهل بیت و شاهزاده محمد باقر در خانه او است و آن
کودک که ده ساله فرزند است از حضرت امام زین العابدین ع و چهار مدت سه سال است که در خانه

مخلب

حضرت امام محمد باقر ع

مخلب است در زیر زمین وطن ساخته که صد هزار بار لعنت خدا بر معقل حرامزاده چون ابن یوسف این
سخن شنید شاد شد نظر نمود تا بسیار زر بر سر معقل نثار کردند آنگاه حجاج به نزد مخلب کسی فرستاد و گفت
شاهزاده محمد باقر را به نزدیک من آور تا وی را از جر کنم و بسیار نوازش نمایم آه چون مخلب مؤمن بیچاره این سخن
شنید فریاد برآورد و گفت بهمسایگی جمیله پلیده در حق ما چه کار را ساخت اگر من شاهزاده را بدست حجاج
دهم وی را بصد هزار عذاب شهید کند فردای قیامت من در پیش حضرت محمد مصطفی ع و علی مرتضی ع چه عذر
آورم این بگفت و زار زار بگریست و گفت دریغا اگر شاهزاده محمد باقر را بدست حجاج دهم وی را شهید کند
آه نسل امام از روی زمین منقطع شود وای بر کسی که اهل بیت رسول خدا چگونه باید در عذاب گرفتار

شود آنگاه مخلب فرزند خود را طلب کرد و گفت ای فرزند من مصلحت این کار چیست پسر گفت ای
جان پدر غلام را جان در تجلی بکار آید که خواجه زادگان وی سلامت باشند زیرا که خواجه
زادگان بچنین مصیبت گرفتار نشوند غلام را جان بچه کار آید هزار جان من فدای شاهزاده محمد باقر ع
باد آنگاه زن مخلب از فرزند این سخن شنید شاد شد و گفت ای فرزند بدان و آگاه باش
که این دنیا بی عقبی را هیچکس وفا نکرد و اگر بکسی دنیا وفا کردی می بایست که با حضرت محمد مصطفی ع وفا کند
که حضرت حق سبحانه و تعالی دنیا را بدوستی آنحضرت پیدا فرمود و آنحضرت از دنیا رحلت یافته و فاطمه زهرا ع
شربت شهادت یافت و جناب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع را ابن ملجم ملعون در مسجد کوفه ضربت

حضرت امام محمد باقر

زهر آلود در تن مبارک وی زدند وی را شهید کردند و حضرت امام حسن را الماس ریزه داد و شهید کردند و دو پاره جگر از حلق مبارک وی در آمد وی را شهید کردند و حضرت امام حسین را با همه اولاد و اصحاب در زمین کربلا گرفتار شدند و یگان یگان را شهید کردند و این دنیا هیچ اعتبار با ایشان وفا نکرد و با ما چه کار خواهد کرد آنگاه مخدره بیغمبرزاده خود را گفت توکل بر خدای عالم کرد و از آن زمان الحاق الطاف الهی توکل بماند و اینرا توکل گویند آنگاه مخدره فرزند خود را به نزدیک حجاج برد و گفت این کودک فرزند است از حضرت امام امام زین العابدین چون حجاج ابن یوسف علیه اللعنه این سخن شنید شاد شد که صد هزار بار لعنت خدا و ملائکه بر حجاج باد آنگاه حجاج ملعون امر نمود تا کودک بیچاره را در میان بارو گرفتند و چهار گرد دیوار برآوردند

برآن

بنا کردند و بعد از آن مخدره با دیده گریان و دل بریان روی نیاز نهاد و گفت الهی الها پادشاها معبودا پروردگارا بدرگاه تو شکر که مصیبت اهل بیت و ائمه بر من رسید و گفت الحمد لله اولم که فرزند من نیز بدرجه شهادت رسید این بگفت و دیگر بیت با بخانه رسید گفت ای عورت بدان که فرزند ما را ابو قریش شاهزاده محمد تقی باقر به نزدیک حجاج بردند غضب کرد و امر نمود تا وی را در میان بارو بگل گرفتند و بر آن کودک بیچاره از چهار گرد دیوار بنا کرده اند چون زن مخدره این سخن بشنید آب از دیده گان بگردانید و گفت هزار جان من و فرزندان من بفدای سر شاهزاده محمد باقر باد آن برگ زن سر بسوی آسمان کرد و گفت الها بار خدایا بدرگاه تو شکر که مصیبت مصطفی بر

حضرت امام محمد باقر

من رسید این بگفت و بسیار بگریست و بعد از آن گفت و بسیار بگریست یا فاطمه زهرا تو شهادت آگاه باش که بر آن حق رسید که بر تو و اولاد تو رسیده آنگاه مخدره گفت با عورت بدرگاه خدای تعالی شکر کن و صبر کن که خدا با صابران است آنگاه زن مخدره طعام لذیذی آراسته کرد و بسوی شاهزاده محمد باقر برد شاهزاده را عادت چنین بود که همیشه با سر مخدره طعام خوردی و برادر خوانده خواندی شاهزاده فرمود برادرم را طلب کنید تا با وی طعام خورم مخدره گفت یا پادشاه زاده بزرگوار شما طعام شاد و اخبر ماید که ملازم شما را ب مره برده اند تا مدت شش روز دیگر خواهد آمد شاهزاده فرمود تا ابراهیم نیاید من طعام نخواهم خورد آنگاه مخدره گفت یا شاهزاده بدان و آگاه باش که حبیب پلید شما را بدید رفت و با شوهر خود گفت که شاهزاده را در خانه مخدره دیدیم آنگاه عقل

شاهزاده به نزدیک حجاج لعین بیوفا رفت و گفت مدت دو سال است که شاهزاده محمد باقر ابن حضرت امام زین العابدین در خانه مخدره وطن ساخته است حجاج ملعون قاصدی بسوی من فرستاد و گفت که حضرت امام محمد باقر را بسوی من فرستاد و یا از جرو سیاست کرده هلاک کنم من بیچاره ماندم فرزند خود را بعوض تو ای شاهزاده دین و دنیا بسوی حجاج فرستادم و حجاج امر کرد و برادر در میان بارو گرفتند و چهار گرد دیوار بر سر وی بنا کردند که هزار جان من بفدای نام تو باد آنگاه شاهزاده محمد باقر فریاد و واویلا برآورده و سر بسوی آسمان کرده گفت الها تو این ظلم را نپذیری که ظالمان در حق ما و محبان ما می کنند این بگفت و زار زار بگریست تا نماز شام شد ناگاه شخصی در بکوفت مخدره بر خواست و در بگشود و زن

حضرت امام محمد باقر

خود را زنده دید از خرمی سر خود بسجده نهاد و گفت الها بدرگاه تو شکر مخدره گفت ای جان پدر احوال خود را باز گو تا بر من ظاهر شود که هر گز مرده زنده نشده است و نخواهد شد ابراهیم گفت ای جان پدر در آن زمان که ظالمان مرا در میان بارو نهادند ناگاه دیدم مردی از آسمان آمد بمانند کوه آهنین بر سر من ایستاد و هر دو دست مبارک خود را بر سر من نهاد و من نزدیک بود که بیهوش شوم رستگار شدم و بسلامت بیرون آمدم تا چندان که ظالمان هر یک بگوشه نرفتند و فرار کردند بعد از آن شیر بیشه کارزار و آن قالع کفار و آن شیر خدا آن پسر عم مصطفی و حیدر کرار حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب از میان بارو بیرون آورد و گفت ای کودک برو با پدرت بگو الف الف سلام میرساند ترا حضرت مرتضی علی و میگوید ای مخدره اصل پاک و نسل پاک

و اعتقاد پاک و دین پاک صد هزار رحمت خدا بر تو باد از تو خوشنود شدم که خدا و رسول خدا از تو خوشنود باد بدان و آگاه باش که فردای قیامت با تو قدم در بهشت نهم تا تو را همیشه نزد خود جای دهم بدانکه یاری من کم تر از یاری تو نبود اگر چه تو فرزند خود را بعوض حضرت امام زین العابدین دادی تا او را در میان بارو گرفتند الهی فرزند ما را شما در روی زمین پایدار شود یا نقایت توکل و چو یکرش مردان فرموده بود که اولاد ایشان توکل باشد آنگاه پیر مخدره با پسر گفت که دوستی حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب و اولاد او چه آیت که در دنیا و آخرت زیانی ندارد و دشمنی علی و اولاد او خصایت در دنیا و آخرت چون مخدره از فرزند خود این سخن بشنید از خوشحالی جان بحق تسلیم کرد اما در اخبار آورده اند که مخدره را دختری بود بدیشان بعقد

حضرت امام محمد باقر

شاهزاده محمد باقر در آورده ند اما حضرت امام محمد باقر را هشت فرزند بود بدین اسامی حضرت امام جعفر صادق عبدالله و قاسم و حسن و ابراهیم و ابو طالب و زید و علی و تابعات اما عبدالله ابن امام محمد باقر را چهار فرزند بود بدین اسامی مالک و محمود و داود و ابوطالب اما حسن ابن امام امام محمد باقر را شش فرزند بود بدین اسامی علی و معصوم و داود و اسمعیل و شعیب و قاسم و محمد اما ابراهیم ابن امام محمد باقر را سه فرزند بود بدین اسامی حسین و مطلب و مخدره اما محمود ابن عبدالله ابن امام محمد باقر را هشت فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر و اسمعیل و حمزه و هارون و ابراهیم و خالد و یونس اما اسمعیل ابن محمود ابن عبدالله ابن امام محمد باقر را چهار فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و ادنان و شیث و محمد آقا ابراهیم

ابن اسمعیل ابن محمود ابن عبدالله ابن امام محمد باقر را شش فرزند بود بدین اسامی ابوطالب و عبدالمعالی و عبدالفضل و عبدالحمید و عبدالمجید و عبدالکریم اما ابوطالب را سه فرزند بود بدین اسامی ابو جعفر و حسن و محسن اما عبدالفتح را دو فرزند بود بدین اسامی محمد و داود اما عبدالفضل را چهار فرزند بود بدین اسامی جلال الدین و حسام الدین و فخر الدین و نظام الدین و عماد الدین اما ابوطالب ابن امام محمد باقر را ده فرزند بود بدین اسامی یوسف و یونس و موسی و اسکندر و مظفر و حیدر و صفدر و انور و انور اما زمان منصور دوانقی علیه اللعنه که قصد اولاد ائمه کرد و جمله امامزادگان روی باطراف و جوانب نهادند اما علی و ابراهیم و حسن

ساوه دنغول نخجوان ابرقو طالقان ری شهر بابک

حضرت امام محمد باقر

وغائب را از شهر ساوه شهید کردند ابو طالب و زید و عبد الکریم از بغداد روی بدنغول نهادند چون بشهر دنغول
رسیدند ایشانرا شهید کردند اما عبد المجید و عبد الحمید از بغداد روی بولایت نخجوان نهادند چون بشهر
نخجوان رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ملک و محمود از حله روی — واثود
بولایت ابرقو نهادند چون بشهر ابرقو رسیدند طایفه شیعیان خبر یافتند با امامزادگان در آمدند و مجادله
کردند آخر الامر آن جماعت را در شهر ابرقو شهید کردند اما فرزندان ابو طالب ابن امام محمد باقر یوسف و
یونس و حسن و موسی و اسکندر و مظفر و صالح و حیدر و خاور و ابوذر و انور از ولایت مدینه روی
بولایت اردبیل و طالقان نهادند چون طالقان رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان حسن

ابن امام محمد باقر علی و معصوم و دانیال و شبیب و محمد و قاسم و شعیب از بغداد روی بولایت
ری نهادند چون بولایت شهریار رسیدند گبرکان و رافضیان خبر یافتند و با امامزادگان در
در آمدند و مجادله کردند دانیال و شعیب را در موضع ورامین شهید کردند اما قاسم ابن
حضرت امام محمد باقر را در ولایت شهریار در موضع درک شهید کردند اما علی و معصوم و محمد
از شهریار روی بولایت ری نهادند اما معصوم ابن حسن ابن امام محمد باقر را در موضع
بابک طائفه کاوسواران شهید کردند اما علی ابن حسن ابن حضرت امام محمد باقر را تبوابع

طالقان انجیلک خراسان هرات شیراز طالقان سوقان زواره طارم

حضرت امام محمد باقر

شهید کردند انجیلک اما محسن ابو طالب ابن حضرت امام محمد باقر از ری روی
بولایت خراسان نهادند چون بشهر هرات رسیدند او را شهید کردند اما فرزندان ابراهیم
ابن حضرت امام محمد باقر حسین و مطلب از بغداد روی بولایت شیراز نهادند چون بشهر — و محلب
شیراز رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان محمود
بن عبد الله ابن حضرت امام محمد باقر طاهر و مطهر و اسمعیل و رحمن و هارون و ادهم و موسی و خالد
از مکه روی بدار المرز نهادند چون بولایت دار المرز نهادند چون بولایت اوج بلاغ
افتادند متفرق شدند اما طاهر و مطهر در ولایت طالقان بموضع گرده افتادند وطن

ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما اسمعیل و رحمن در ولایت اوج
بلاغ در موضع سنقر آباد افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
اما هارون و ادهم در موضع سوقان افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب حسینی اما موسی و خالد در ولایت ابهر در موضع زواره دشت و زرد
آباد وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان اسمعیل
ابن محمود ابن عبد الله ابن حضرت امام محمد باقر ابراهیم و ادهم و محمد و سبب از
بغداد روی بولایت طارم نهادند چون در موضع بابا سلیمان رسیدند ایشانرا شهید

امل نشابور دار المرز بابو

حضرت امام محمد باقر

کردند اما فرزندان ابراهیم بن اسمعیل ابن محمود بن عبد الله ابن حضرت امام محمد باقر ابو الجعفر
و حسن و محسن از مدینه روی بولایت دار المرز نهادند چون تتوابع شهر امل رسیدند وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب الجعفری مشهور شدند اما عبد المعانی و فرزندان
محمد و داود از مدینه روی بولایت خراسان نهادند چون بشهر نشابور افتادند وطن ساختند
از مدینه روی بولایت ذریات ایشان بسیار شد بالقاب اوراق تا زمان متوکل علیه اللعنه
که حضرت امام علی النقی را زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه کردند اما در آنحال محمد کیا
ابن جعفر ابن موسی حضرت امام محمد تقی در ولایت دار المرز تتوابع شهر رویان بموضع قلعه

صلح کنان بحجره نشسته بود اما ابراهیم ابن علی سلیمان محمود ابن حسن ابن علی ابراهیم
ابن عبد المعانی ابن ابراهیم ابن اسمعیل ابن محمود ابن حضرت امام محمد باقر در خدمت
حضرت سلطان محمد کیا در زید صالی آن آمد و خدمت کرد در کوه پایه رستمدار در
موضع بابو افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب اوراقی اما فرزندان
عبد الفضل ابن ابراهیم ابن اسمعیل ابن یعقوب ابن محمد ابن داود ابن حسن ابن
مالک ابن ابراهیم ابن اسمعیل ابن عبد الله ابن حضرت امام محمد باقر جلال الدین
و عماد الدین و حسام الدین از بغداد روی بولایت دار المرز نهادند اما جلال الدین

دار المرز رودبار سفلا شمیران

حضرت امام محمد باقر

و عماد الدین و حسام الدین از بغداد روی بولایت دار المرز نهادند اما جلال الدین
و عماد الدین بولایت لاهیجان افتادند و در موضع رودبار سفلا وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب امیر اما حسام الدین ابن عبد الفضل ابن میر ابراهیم ابن
اسمعیل ابن یعقوب ابن میر محمد ابن میر داود ابن میر حسن ابن میر مالک ابن میر
ابراهیم ابن اسمعیل ابن میر محمود ابن سید عبد الله ابن حضرت امام محمد باقر در
زمان حضرت امام حسن عسکری میر حسام الدین و میر نظام الدین در ولایت شمیران
افتادند اما ملک بیستون ابن ملک بهمن ابن ملک اشرف ابن ملک سلطان

محمد ابن ملک کاوس ابن ملک اسکندر ابن ملک کیخسرو ابن ملک اشرف
ابن ملک قاسم ابن ملک اشرف ابن ملک شاه میران ابن ملک شاه غازی
ابن ملک یزدجرد ابن شهریار که دوستدار فرزندان حضرت امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب همیشه بودند و خواهند بود اما ملک بیستون میر حسام الدین را
وزیر خود ساخت اما امیر حسام الدین در کوه پایه شمیران وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب میران اما حاکم شمیران ملک بیستون بود اما در
اخبار آورده اند که در زمان خلفای بنی عباس علیه اللعنه تمام خلق عالم از پادشاه

حضرت امام محمد باقر

وامیر و وزرا و علما و صلحا جمله بتقیه در کار بسر می بردند اما فرزندان ملک یزدجرد ابن شهریار که ملک عجم بوده ایشان تقیه نکردند و روز بروز محبت جناب امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب و اهل بیت وی زیاده میورزیدند که رحمت خدای تعالی بر ایشان باد اما در زمان منصور دوانقی حضرت سید عبدالله ابن حضرت امام محمد باقر از حله روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتی بسر بردند آخرالامر سید عبدالله را شهید کردند اما در اخبار آورده اند که ابراهیم ابن مخلب بغدادی را چهار فرزند بود بدین اسامی یعقوب و حسین و حیدر و محمود و ایشان دست خط از حضرت امام محمد باقر

علیه السلام داشتند که از خروج و اخراجات و آلام و بیکار و تکالیف حاکم بغداد بایشان حواله نکنند چون خلفای بنی عباس علیه اللعنه بدان مؤمنان بیچاره ستم کردند فرزندان ابراهیم ابن مخلب بغدادی در زمان خلفای بنی عباس از بغداد روی بولایت دارالمرز مازندران نهادند اما فرزندان ابراهیم ابن مخلب حسین ابن محمد ابن قاسم ابن نعمت ابن بیت ابن رحیم ابن یعقوب ابن ابراهیم ابن مخلب بود و حسن بدارالمرز مازندران وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب قدیم توکل

حضرت امام محمد باقر

گویند اما فرزندان احمد بن بیت ابن رحمن ابن محمود بن سلیمان ابن حسن ابن محمود ابن ابراهیم ابن مخلب اسکندر و محمود در کوه پایه اسپچین افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب نورجو و رفاد مانند اما در اخبار آورده اند که در زمان هرون الرشید که پادشاه ممالک شده و مکان آن حرامزاده در شهر طوس بود و حضرت علی ابن موسی الرضا را از مدینه بشهر طوس آورد و بشوار خود ساخت جمله فرزندان امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت خراسان نهادند اما فرزند و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم صد و نه نفر بودند با اولاد و اتباع و خدم و حشم چون بولایت ساوج بلاغ آمدند اما عون و سالم ابن امام موسی کاظم در ولایت

شهریار بده خاوه مدتی بود وطن ساختند اما عون و سالم با یک همشیره خانم نام تا مدت ده روز در منزل ایشان امامزاده قاسم ماند بعد از آن عون و سالم گفتند با قاسم اگر تو همراه دامغان بری همشیره خود خانم را بعقد تو در آوریم آنگاه قاسم ابن امام محمد باقر ایشان را بدامغان رسانید عون و سالم همشیره خود خانم را بعقد قاسم ابن امام محمد باقر در آوردند خبر بدامغان افتاد که حضرت سلطان دین ابوالحسن علی ابن موسی الرضا را مأمون الرشید علیه اللعنه زهر داده شهید کرد اما قاسم با اهل و عیال از دامغان روی بولایت دماوند نهادند چون بشهر آورده رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما چهار کدخدای نامی در آن شهر بود قاسم ابن حضرت

حضرت امام محمد باقر

امام محمد باقر را بسیار رعایت کردند اما شاهزاده قاسم را یک فرزند بود عبدالله نام و اولاد و ذریات ایشان بسیار شد تا زمان بنی عباس علیه اللعنه که قصد اولاد ائمه کردند لشکری انداز جمع کرده و روی باطراف و جوانب نهادند هر جا که یک سید صحیح النسب یافتند او را کشتند یا بزندان دیدی چون خلفای بنی عباس علیه اللعنه در ولایت دماوند رسیدند بشهر آورده فرزندان حمزه بن عبدالحمد در زمان مسیب نوبت آمده بودند بشهر آورده وطن ساختند اما قیس ابن اسد ابن حمزه ابن عبدالحمد بخلفای بنی عباس گفت که در شهر آورده فرزندان ابوتراب هست گفت از شهر بولا بیارند چون خلفای بنی العباس این سخن بشنیدند شاد شد آنگاه کس فرستاد و ایشان را بیاست کردند و گفتند که شما فرزندان قاسم ابن حضرت

امام محمد باقر را پنهان کردید و جا نمودید اما جمله ایشان و شهر آورده آمدند و قسم یاد کردند بدین عبارت که این مردمان که در شهر آورده میباشند شیعه اند و سید نیستند آنگاه خلفای بنی العباس این سخن بشنیدند از کشتن آن سیدان دست باز داشتند از آن زمان سیدان شهر آورده بشیخی مشهور شدند و سیادت ایشان مخفی ماند اما در اخبار آورده اند که مأمون الرشید علیه اللعنه که حضرت علی ابن موسی الرضا را زهر داده شهید کرد نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون نامه من بشما برسد هر که از ابوترابیان بر آورید چون نامه باطراف و جوانب رسید دیگر باره طالبان خروج کردند و قصد اولاد ائمه کردند و جمله فرزندان و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم که

حضرت موسی ابن جعفر

در هر شهر و هر ده و هر ولایت که بودند منافقان ایشان را شهید کردند اما عقیل ابن امام موسی کاظم را در کند حسن ریس و فرزندان او بسیار جراحت رسانیده بودند و بدان جراحت کم داشت می آمد تا بولایت ری در موضع برزناباد رسید در خانه درویش حبیب نجار فرود آمد تا مدت بیست و پنج روز بیمار بود آخر بهمان جراحت بجوار رحمت ایزدی پیوست اما فرزندان و نیز ابن حضرت امام موسی کاظم زکریا و محمد و اسمعیل در ولایت ری بموضع ایرین ریس قید شامی و فرزندان او ایشان را شهید کردند اما فرزندان محسن ابن موسی کاظم ابراهیم و اسمعیل در ولایت طالقان افتادند اما ابراهیم ابن محسن ابن امام موسی کاظم را در موضع اوجان طایفه غزو دیان شهید کردند اما

اسمعیل ابن محسن ابن امام موسی کاظم را در موضع استاران سید ارطایفه چشمه ملکیان شهید کردند اما فرزندان ثانی ابراهیم محسن ابن حضرت امام موسی کاظم موسی و جعفر از ساوج بلاغ روی بولایت الموت نهادند چون بلارشم الموت رسیدند بابا ریش یا فرزندان خبر یافتند با ایشان کافر بودند و بسیار محاربه کردند آخرالامر موسی و جعفر را در ولایت الموت لار شم در موضع دهین شهید کردند اما در اخبار آورده اند که معتصم ملعون حضرت امام حسن عسکری را زهر داده شهید کرد قصد اولاد ائمه کردند نامه باطراف و جوانب فرستادند بدین عبارت که چون نامه من بشما برسد هر که از ابوترابیان بر آورید چون نامه باطراف و

خراسان شمیران زانوس رستاق جیلان

حضرت امام محمد باقر

جوانب سید دیگران طالمان خروج کردند و قصد اولاد ائمه کردند و در هر شهر و هر ولایت
و هر دیار که یکی از اولاد ائمه بودند بعضی را شهید کردند و بعضی روی باطراف و جوانب نهادند
اما میر حسام الدین را دو فرزند بود بدین اسامی میر محمد و میر عبدالله در هزیمت متعلقین علیهم اللعنه
از شمیران روی بولایت خراسان نهادند چون بولایت خراسان رسیدند در موضع طبس
افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب میر اما میر محمد را یک فرزند بود
میر ابراهیم اما میر ابراهیم را سه فرزند بود بدین اسامی میر قبشاه و میر حسین و میر مهدی اما میر عبدالله را
یک فرزند بود میر حسام الدین اما میر قبشاه ابن میر ابراهیم ابن محمد ابن میر حسام الدین ابن

میر عبدالفضل ابن میر ابراهیم ابن میر اسمعیل ابن میر یعقوب ابن میر محمود ابن میر داود ابن
میر حسن ابن میر مالک ابن ابراهیم ابن میر اسمعیل ابن میر محمود ابن سید عبدالله ابن حضرت
امام محمد باقر با جمله برادران از خراسان روی بولایت شمیران نهادند چون بکوه پایه شمیران رسیدند
وطن ساختند و ملوک شمیران ایشان را بسیار رعایت کردندی اما میر مهدی در ولایت دارالمرز
رستمدار در موضع زانوس رستاق افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیر
اما میر حسین در ولایت دارالمرز جیلان وطن ساختند و او را چهار فرزند بود بدین اسامی میر هادی
و میر غیاث الدین و میر محمد و میر هاشم مدتی در دارالمرز جیلان بسر بردند بعد از آن میر حسین و

فرزندان

ارست و موجان طالقان جیلان الموت

حضرت امام محمد باقر

و فرزندان از دارالمرز جیلان روی بولایت الموت طالقان نهادند چون بولایت الموت
رسیدند اما میر محمد و میر هاشم در موضع نیل و ادشت افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب امیر اما میر حسین ابن میر ابراهیم ابن میر محمد ابن میر حسام الدین ابن میر عبدالفضل
ابن میر ابراهیم ابن میر اسمعیل ابن میر یعقوب ابن میر محمد ابن میر داود ابن میر حسین ابن میر مالک ابن
ابن میر ابراهیم ابن میر اسمعیل ابن میر محمود ابن سید عبدالله ابن حضرت امام محمد باقر با دو فرزند خود امیر
هادی و میر غیاث الدین در ولایت طالقان بموضع آرست و موجان افتادند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیر ختم شد اخبار اولاد امام محمد باقر مجلس پنجم و ششم

در اخبار اولاد عباس ابن امیرالمؤمنین و امام جعفر صادق اما در اخبار آورده اند که حضرت
عباس علی را سه فرزند بود بدین اسامی زید و عبدالله و ابراهیم اما حضرت عباس علی را در عقب
برادرش حضرت امام حسین در زمین کربلا شهید کردند اما فرزندان عباس علی فرزندان حضرت
امیرالمؤمنین علی از مدینه روی بولایت ری نهادند چون بولایت ری رسیدند ابلق سواران کند
خبر یافتند به معصوم زاده کان در آمدند و بسیار مجادله کردند اما جراحت بسیار بتن مبارک معصوم
زادگان زدند و زید و عبدالله و ابراهیم روی بهزیمت نهادند و خوارجان در عقب می آمدند

بریانک توده طالقان

حضرت عباس علیه السلام امام جعفر صادق

چون بموضع بریانک رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم ابن عباس ابن حضرت امیرالمؤمنین از
ولایت ری روی بطالقان نهادند چون بموضع توده رسیدند در خانه سلیمان نقاش فرود آمدند
تا مدت چهل روز بیمار بود بسیار جراحت بتن مبارک رسیده بود از آن جراحت بجوار حق رحلت
افتاد و آنجا کنند و طالقان بحر خزانه که امام جعفر صادق را هشت فرزند بود بدین اسامی حضرت امام موسی کاظم
و علی و مطهر و اسمعیل و محمود و یحیی و محمد و عبدالله اما علی ابن جعفر صادق را چهار فرزند بود بدین اسامی
ناصرالدین و حسین و سلیمان و قاسم اما مطهر ابن امام جعفر صادق را شش فرزند بود بدین اسامی
هاشم و هارون و جعفر و زید و مالک و حارث اما اسمعیل ابن امام جعفر صادق را پنج فرزند بود بدین

حسن و محسن و ابراهیم و داود و یوسف اما محمود ابن امام جعفر را سه فرزند بود بدین اسامی عمران
و رمان و کنعان اما یحیی ابن حضرت امام جعفر صادق را دو فرزند بود بدین اسامی یعقوب و یونس اما
محمد ابن حضرت امام جعفر صادق را چهار فرزند بود بدین اسامی بلال و سهل و کرار و مختار اما
عبدالله ابن امام جعفر صادق را ده فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر و حیدر و طیب و رزاق و
دختران حفیفه و حنیفه و نفیسه و لطیفه و فاطمه تا زمانیکه حضرت امام جعفر صادق را منصور
علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد منصور دوانقی علیه اللعنه خروج کرد و مارا از فرزندان حضرت

امام جعفر صادق

حمله قزوین بنج عا طهران

حضرت امام جعفر صادق

امام جعفر صادق بر آوردند اما حضرت امام موسی کاظم و علی و محمود از مدینه روی بولایت
بغداد نهادند چون بشهر حله رسیدند اما علی و محمود در شهر حله شهید کردند اما امام موسی کاظم
در ولایت بغداد افتاد اما مطهر و اسمعیل و یحیی و محمد و عبدالله با همه اصحاب و اولاد و خدم و حشم از مدینه
بهیبت منصور دوانقی علیه اللعنه روی بولایت عراق و فارس و دارالمرز مازندران نهادند و هر
ده و شهری که میرسیدند خوارجان در عقب می آمدند و یکان یکان را شهید میکردند چون
بشهر قزوین رسیدند سنیان قزوین خروج کردند و بسر راه امامزاده کان در آمدند و بسیار
مجادله کردند اما اسمعیل ابن جعفر صادق آن روز چندان حرب کرده بود که هر کوچه و محله

جوی خون روان شده بود اما حاکم قزوین حسینک صباغ بود نفر بود تا دروازه ها بربستند
که عبادالله تا پایان از شهر بیرون برفتن روند اما حمله امامزادگان بسر و چهار تن بوده و مرید
و معتقد صد نفر بوده سه روز با سنیان قزوین حرب کردند آخر الامر دوازده هزار خارجی را
بجهنم رسانیدند و چندین امامزادگان را در آن روز شهید کردند اما اسمعیل ابن امام جعفر صادق را
در شهر قزوین در پنجه علی الطرف آفتاب بر آمدن شهید کردند اما طاهر و مطهر و یحیی و محمد از شهر
قزوین روی بولایت ری نهادند چون بموضع طهران رسیدند محمد و یحیی را شهید کردند اما
مطهر ابن امام جعفر صادق از قزوین روی بولایت ری رفتند و جراحت بسیار بتن

بر مهمن ده و ح بلاغ طهران است وده لشکر

حضرت امام جعفر صادق و امام زین العابدین

مبارک وی رسیده بود چون بموضع بوم اهن رسید در خانه الیاس نام فرود آمد ند چهل روز بود همان جراحت بجوار حق در پیوست اما فرزندان علی ابن جعفر صادق سید ناصر الدین و حسین از شهر قزوین بولایت ده و ح بلاغ افتادند چون بموضع کوه اسید ند حق داد و خضر او بسر راه سید ناصر الدین آمد و بسیار مجادله کردند آخر الامر چهار ده جراحت بر تن مبارک سید ناصر الدین رسیده بود و آن جراحت داشت میآمد و میرفت تا بولایت ری در موضع طهران رسیدند اما با آن طهران در درویش صالح نام بود سید ناصر الدین ابن علی ابن امام جعفر صادق در خانه درویش صالح فرود آمدند تا مدت چهارده روز بیمار بود بهمان جراحت بجوار حق در پیوست اما حسین و سلمان

را در شهر ساوه شهید کردند اما قاسم ابن علی ابن امام جعفر صادق از شهر قزوین روی بولایت لکر نهادند چون بموضع امین رسیدند ملحدان امین امامزاده را شهید کردند اما ابراهیم ابن علی ابن محمد ابن عبد الله ابن قاسم ابن علی ابن امام جعفر صادق از شهر قزوین روی بولایت لکر نهادند چون بموضع ده دو شناب رسیدند افتادند و طی باختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری اما زید ابن امام زین العابدین در زمان هشام بن عبد الملک مروان علیه اللعنه از مدینه روی بولایت ری نهادند چون بموضع طهران رسیدند در خانه حسین سماکی فرود آمدند و حسین دست بیای امامزاده زید را ببوسید و بر آنجا نبرد تا مدت شش ماه نگاه داشت و خدمت

طهران خرم آباد کردستان فیروزکوه دارا جرد اصفهان آخر

حضرت امام جعفر صادق

کرد آخر الامر جلال الدین عمر و فرزندان و برادران خروج کردند و زید ابن حضرت امام زین العابدین در خانه حسین سماکی جلال الدین عمر و فرزندان شهید کردند اما فرزندان مطهر ابن امام جعفر صادق هاشم و هارون و حمزه و زید و مالک و حارث از شهر قزوین روی بولایت کردستان نهادند چون بموضع خرم آباد رسیدند ایشان را شهید کردند اما عبد الله ابن محمد ابن حسن ابن علی ابن زید ابن مطهر ابن امام جعفر صادق از شهر قزوین روی بولایت کردستان نهادند چون بموضع خرم آباد رسیدند و طی باختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری اما فرزندان محمود ابن امام جعفر صادق عمران و برهان و کنعان از شهر روان روی بولایت فیروزکوه نهادند

چون در موضع بازار رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان اسمعیل ابن امام جعفر صادق محسن و حسن و ابراهیم و داود و یوسف از شهر قزوین در ولایت دارا جرد افتادند ایشان را شهید کردند اما فرزندان یحیی ابن امام جعفر صادق در ولایت ابرقو افتادند و طی باختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفر اما یعقوب ابن بکر ابن امام جعفر صادق از شهر قزوین روی بولایت کردستان نهادند چون بموضع دینور رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان محمد ابن امام جعفر صادق اسمعیل و سهیل و کرار و مختار از شهر قزوین روی بولایت اصفهان نهادند چون باصفهان رسیدند و طی باختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفر اما عبد الله ابن

علی ورزان دماوند آذربایجان ری است

حضرت امام جعفر صادق

امام جعفر صادق از شهر قزوین روی بولایت دماوند نهادند چون بموضع علی ورزان رسیدند خوارجان بایشان خبر یافتند با امامزاده عبد الله در آمدند و مجادله کردند آخر الامر عبد الله ابن جعفر صادق را در آن موضع شهید کردند اما در ده علی ورزان درویش شرف الدین نام مرد آمد و امامزاده عبد الله را بر داشت و بر سر سنگی نهاد اما درویش شرف الدین میخواست که امامزاده عبد الله را در موضع علی ورزان دفن کنند چونکه آب نبود معجزه امامزاده عبد الله یک چشمه آب پیدا شد و معجزه دیگر آنست که امامزاده عبد الله را بر سر آن سنگیکه نهاده بودند آن سنگ هر روز زیارت میشود اما فرزندان عبد الله ابن حضرت امام جعفر صادق مطهر

و حیدر و طیب از شهر قزوین روی بولایت آذربایجان نهادند چون بشهر آذربایجان رسیدند و طی باختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری اما دختران عبد الله ابن جعفر صادق از شهر قزوین روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری اما حنیفه و حنیفه و لطیفه و فاطمه را در شهر ری شهید کردند ختم شد اولاد امام جعفر صادق علیه السلام مجلس هفتم در اخبار اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام اما آورده اند که حضرت امام موسی کاظم را سی و دو فرزند بود بدین اسامی حضرت امام علی ابن موسی الرضا و احمد و حسین و قاسم و حسن و جواد احمد و محمد و سراوین و عبید الله و عبد الله و عقیل و طیب و محمد

عدد اولاد آن بزرگوار علیه السلام

حضرت امام موسی کاظم

و ناصر و یاسر و هادی و احمد رضا و ثامن و ضیا و سالم و یعقوب و جعفر و محمد باقر و الیاس و هادی و هادی رضا و عباس و نوح و حمزه داد و نان و صالح و موسی و عون و سالم و مسلم و زکریا و شعیب و یحیی و اسمعیل و ابراهیم و داود و یوسف اما دختران سه نفر اند فاطمه و آمنه خاتون و طاوس خاتون اما عبد الله ابن امام موسی کاظم را شش فرزند بود بدین اسامی فضل و فاضل و علاء الدین و علاء الدین و قوام الدین و صدر الدین اما حسن ابن موسی کاظم را نه فرزند بود بدین اسامی ثابت و احمد و عابد و حبیب و شیرین و لطیفه و دختران زینب و زبیده و صالحه اما فرضع ابن حضرت امام موسی کاظم را هشت فرزند بود بدین اسامی جعفر و باقر و سافر و حیدر اما

دختران حلیمه و سلیمه و رحیمه و آمنه اما حسن ابن موسی کاظم را سه فرزند بود بدین اسامی آرزو و خاور و ابوذر اما سراوین ابن امام موسی کاظم را شش فرزند بود بدین اسامی صادق و فاطمه و ماکر و دختران حبیبه رقیه و فاطمه اما محسن ابن امام موسی کاظم را یازده فرزند بود بدین اسامی نوروز و فیروز و منصور و الود و عزیز و ابراهیم و اسمعیل امان الله و عون الله و عزیز الله و هبة الله اما نوروز بن محسن ابن امام موسی کاظم را سه فرزند بود بدین اسامی عبد الله و هادی و مهدی اما بگیم فرزندان حضرت امام موسی کاظم که مجرد بودند هفده تن بودند محمد و ناصر و یاسر و حمزه و محمود

عدد اولاد آن بزرگوار علیه السلام

حضرت امام موسی کاظم

واحمد و رضا و شاه رضا و سام و لام و یعقوب و جعفر و محمد باقر و الیاس و حاجی رضا و عباس
امّا نوح ابن امام موسی کاظم را هشت فرزند بود بدین اسامی قاسم و زید و مالک و ادهم و قاسم
و حاکم و سید لار و ابراهیم امّا عمران ابن امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی بلال و رضا
و جمشید و حال کیا و علی کیا و موسی کیا امّا ادنان بن حضرت امام موسی کاظم ع را چهار فرزند
بود بدین اسامی حسین و ابو طالب و علی و زید امّا صالح بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند
بود بدین اسامی محمود و بدر الدین و صدر الدین و قدر الدین و یوسف و کریم الدین امّا خواجه
احمد بن حضرت امام موسی کاظم را پنج فرزند بود بدین اسامی عبد الفضل ابو المحسن و ابو الحسن

و دختران سالار و ناجر امّا طیب بن حضرت امام موسی کاظم ع را نه فرزند بود بدین اسامی قاسم
رضا و جعفر جواد و محمد و احمد و مختار و دانیال و فخر الدین و شرف الدین و عبد الله
امّا عون ابن حضرت امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود بدین اسامی هارون و هاشم و مهدی
و نادر امّا صایم ابن حضرت امام موسی کاظم را هشت فرزند بود بدین اسامی جعفر و محمود و علی
و عبید و مجید امّا سالم ابن امام موسی کاظم ع را پنج فرزند بود بدین اسامی یوسف و عیسی و داود و خان
امّا ذکریا ابن حضرت امام موسی کاظم را هشت فرزند بود بدین اسامی یوسف و خسرو و الیاس
و عباس و الیا و غلام و یعقوب و حارث و ملک امّا شعیب ابن حضرت امام موسی کاظم ع را

شش فرزند بود

عدد اولاد آن بزرگوار علیه السلام

حضرت امام موسی کاظم ع

شش فرزند بود بدین اسامی حافظ و کامل و عقیل و سالم و داود و غفار امّا یحیی ابن حضرت امام موسی
کاظم را ده فرزند بود بدین اسامی سید محمود و قریش و محمود و محسن و حسین و ابو طالب و ابو طاهر هر دو ابو طاهر
دختران سیلا و سکینه امّا اسمعیل ابن حضرت امام موسی کاظم را هشت فرزند بود بدین اسامی حبیب و لطیف و ثابت
و نعمت و اسد و محب و احمد و سجاد امّا ابراهیم ابن ابو جواب ابن حضرت امام موسی کاظم ع را پنج فرزند بود
بدین اسامی باقر و جعفر و احمد و ناصر امّا یوسف بن حضرت امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود حمید و یعقوب
و اسکندر و رضا و را امّا فضل ابن عبد الله ابن حضرت امام موسی کاظم را هشت فرزند بود بدین اسامی ملک
و صادق و معصوم و صالح و رحمان و برهان و محمد علی و احمد امّا حسین ابن امام موسی کاظم ع را شش

فرزند بود بدین اسامی فتح الله و نور الله و حبیب الله و علی الله و عباد الله و روح الله امّا جعفر ابن [illegible]
ابن حضرت امام موسی کاظم را چهار فرزند بود بدین اسامی عبد الله و عبد الرزاق و سید مرتضی و میر مصطفی امّا
قاسم ابن محسن ابن امام موسی کاظم را دو فرزند بود بدین اسامی محمد و محمود امّا صادق ابن سراج الدین
ابن حضرت امام موسی کاظم ع را سه فرزند بود بدین اسامی جمال الدین و جلال الدین و عماد الدین
امّا مهدی ابن نوروز ابن محسن ابن حضرت امام موسی کاظم دو فرزند بود حسین و محی تا در زمان خلفای
بنی عباس علیه اللعنه که حضرت امام موسی کاظم را در بغداد شهید کردند و قصد اولاد ائمه کردند امّا

ماهون کرمان امامه

حضرت امام موسی کاظم

جمله امامزادگان رو به اطراف و جوانب نهادند و حسین ابن عباس ابن علی ابن مهدی ابن نوروز ابن محسن ابن
حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد رو به ولایت ماهون کرمان نهادند چون به ماهون کرمان رسیدند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب نوروزی امّا حسین اکبر فرزند بود عباس امّا عباس را چهار
فرزند بود بدین اسامی محمد و شمس الدین و حسن و یوسف در اخبار آورده اند که در زمان امام محمد تقی
خواجه نورک ابن عبد الله ابن قاسم ابن شمس الدین ابن علی ابن حسن ابن یوسف ابن محمد ابن علی ابن
محمد ابن عباس ابن علی ابن مهدی ابن نوروز ابن محسن ابن حضرت امام موسی کاظم ع از ماهان کرمان رو به
ولایت البرز نهادند چون به رودبار امامه رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب نوروزی

در اخبار آورده اند که در زمانی میر قتلغ شاه و برادران که از خراسان فرار نموده اول به ولایت رودبار
قصران به موضع [illegible] آمدند امّا خواجه نورک ابن عبد الله ابن قاسم ابن شمس الدین ابن علی ابن حسن
ابن یوسف ابن محمد ابن علی ابن محمد ابن عباس ابن علی ابن مهدی ابن نوروز ابن محسن ابن حضرت امام موسی کاظم ع
در ولایت امامه وزیر ملک اسکندر شمیران بود در رودبار قصران بود و امامه را خواجه نورک وزیر بود
امّا میرزا قتلغ ابن میر ادهم ابن میر محمد ابن میر حسام الدین ابن میر افضل ابن میر ابراهیم ابن میر اسمعیل
ابن میر یعقوب ابن میر داود ابن میر حسن ابن میر مالک ابن میر ابراهیم ابن میر اسمعیل ابن میر محمود ابن میر
سید عبد الله ابن حضرت امام محمد باقر ع به ولایت امامه رفتند خواجه نورک را ملازمت کرد آنگاه خواجه

نورک و میرزا

امامه شمیران

حضرت امام موسی کاظم ع

نورک و میرزا قتلغ شاه با هم عهد کردند و قسم خوردند امّا خواجه نورک دختر خود صالحه نام را به عقد میرزا قتلغ شاه درآورد
آنگاه میرزا قتلغ شاه رعیت را از ملوک خرید و وقف کرد از برای امامزاده محمد باقر ابن حضرت امام موسی کاظم
و میر نوروز به اتفاق به ولایت شمیران در آمدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب نوروزی
بعضی به القاب میر امّا زید ابن نوح ابن حضرت امام موسی کاظم را چهار فرزند بود بدین اسامی
قادر و مقتدر و حافظ و مالک امّا حسن ابن ادهم ابن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین
اسامی ابو طاهر و ابو تراب و ابو الحسن و عبد الله و رزاق و جعفر امّا محمود ابن صالح ابن امام موسی کاظم ع را
سه فرزند بود بدین اسامی علی و یعقوب و حمزه امّا عبد الفضل ابن خواجه احمد ابن امام موسی کاظم ع را شش

فرزند بود بدین اسامی داود و عقیل و یوسف و اسد و حمید و ناصر امّا مختار ابن امام موسی کاظم را
دو فرزند بود بدین اسامی عیسی و یحیی امّا هارون ابن عون ابن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند
بود بدین اسامی خالد و شعیب و لقمان و سلیمان و غالب و طالب امّا ابو طالب ابن حضرت امام موسی کاظم را
دو فرزند بود بدین اسامی یوسف و حسین در اخبار آورده اند که حضرت امام موسی کاظم ع را چهار
زن بود و متعه [illegible] دوازده هزار گهواره زرین از برای ثبت حضرت امام موسی کاظم ع می کردند
هر گاه حضرت سوار شدند اصحاب [illegible] هر گاه من سوار شوم فرزند و فرزندزادگان مرا گهواره
ایشان را بار کنید تا بر خلق عالم ظاهر شود از اولاد و اتباع من در روایت صحیح است که دوازده هزار

ساوج بلاغ سنا روک دماوند

حضرت امام موسی کاظم

نزکهواره می‌کشیدند از لوط ابن یحیی خزانی رحمة الله علیه در روایت آورده اند که مأمون الرشید علیه اللعنه حضرت امام علی ابن موسی الرضا را از مدینه بشهر طوس برد پیشوای خود ساخت جمله فرزندان و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم را در بغداد شهید کردند امّا عبدالله و طیّب و محمّد و محمود و نوح و یلف اسام و ولام و محمود و صالح و محمّد و باقر و عقیل و احمد و رضا و اسمعیل و جعفر و ابراهیم و ابو جواب با همه اسباب و خدم و حشم از بغداد در ری بولایت خراسان نهادند چون بولایت ساوج بلاغ رسیدند خانه کره رسیدند فرارهان در عقب امامزادگان در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر حسن ابن امام موسی کاظم را بموضع کره شهید کردند و بعضی را جراحت بسیار بتن مبارک امامزادگان رسانیدند چون

شب در آمدند جمله امامزادگان روی باطراف و جوانب نهادند امّا عبدالله ابن حضرت امام موسی کاظم در ولایت ساوج بلاغ مردم برقان ور ده اتفاق کردند و با امامزاده عبدالله در آمدند و بسیار مجادله کردند امّا امامزاده عبدالله ابن حضرت امام موسی کاظم از روز چندان حرب کرده بود که صحرا ورده پر از کشتگان بود امّا امامزاده عبدالله ابن امام موسی الکاظم را بموضع ورده شهید کردند و بر او بی بی القهار خوانند امّا جعفر ابن امام موسی کاظم را در تواج در امین بموضع سنا روک شهید کردند امّا عبدالله و عبدالله از کره رد بولایت دماوند نهادند چون بشهر دماوند رسیدند قاسم بالی و سهراب باید و فرزندان و برادران خبر یافتند بسر راه امامزادگان در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر عبید

بردون دماوند شهریار ساوج بلاغ کوهان رسنان دربندک

حضرت امام موسی کاظم

وعبدالله را در موضع دماوند شهید کردند امّا احمد رضا ابن حضرت امام موسی کاظم در موضع شهریار در موضع رزکان شهید کردند در اخبار آورده اند که فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم صد نفر بودند و همه را در ولایت شهریار شهید کردند و پنجاه نفر را در ولایت ساوج بلاغ شهید کردند امّا طیّب موسی و خواجه احمد از کره روی بولایت کوهان نهادند چون بموضع کوهان رسیدند طایفه امیری و بری خبر یافتند با امامزادگان در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر بری و بری امامزاده احمد ابن امام موسی کاظم و موسی که حضرت امام موسی کاظم فرزند کهین خود را بغایت دوست داشتی و نام خود را بر او عطا کرده بود آن دو تن امامزاده را در موضع کوهان شهید کردند

امّا طیّب ابن امام موسی کاظم را رئیس الیس و فرزندان و برادران در موضع رسنان شهید کردند امّا سرادین و زکریا و محمود و محمّد و نوح و سام و ولام و محمود با یک فرزند همشیره زبیدا خاتون نام داشت از کره روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند چون بربود بار علیا در دربندک رسیدند حسن رئیس و علی رئیس و فرزندان و برادران بسر راه امامزادگان در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر محمّد ابن امام موسی کاظم بموضع بردون رسید بسیار مجادله کردند ~~[illegible]~~ و جراحت بتن مبارک رسیده بود چون بخانه عبدالله خطیب رسید آنگاه زن عبدالله خطیب امامزاده محمّد ابن امام موسی کاظم را در خانه برد و از شر ظالمان پنهان کرد امّا اسکندر رئیس و فرزندان در عقب امامزاده

بردون رود بار سفلا و رود بار علیا دربندک چیسدر لادیج

حضرت امام موسی کاظم

آمدند چون بموضع بردون رسیدند از احوال محمّد ابن امام موسی کاظم خبر می پرسیدند تا بدر خانه عبدالله خطیب آمدند و زن عبدالله را گفتند که هیچ ابوترابی دیدی که از اینجا رفته باشد زن گفت که ما هیچکس ندیدیم امّا هفده جراحت بتن مبارک امامزاده محمّد رسیده بود آن نیک زن جراحتها را بست امّا محمّد ابن حضرت امام موسی کاظم تا چهارده روز بیمار بود بهمان جراحت بجوار حق پیوست امّا سام و لام و محمود با یک همشیره زبیدا خاتون نام در بیابان رود بار سفلا در موضع کرج شهید کردند امّا نوح ابن حضرت امام موسی کاظم را بر رود بار علیا در دربندک بسیار مجادله کرده بود و جراحت بسیار رسیده بود و بواسطه آن جراحت که داشت می نالید و می رفت تا بولایت دارالمرز رستمدار بموضع

چند رسید بخانه حسین کالیج و فرود آمد آنگاه حسین کالیج فرزندان و برادران خود را خبر کرد و گفت ای دوستان بیایید که میوه باغ ارم و چشمه آب حیوان نور دیده امام موسی کاظم در خانه آمده است غریب واقع شده است امّا نوح ابن حضرت امام موسی کاظم تا مدت چهل روز بیمار بود بهمان جراحت بجوار حق پیوست امّا زکریا ابن حضرت امام موسی کاظم از رود بار علیای دربندک از موضع کرد و آمدند طایفه شیرجیان خبر یافتند با امامزادگان و امامزاده سرادین در آمدند بسیار مجادله کردند و جراحت بسیار بر تن مبارک امامزاده رسانیدند چون بموضع لادیج رسیدند بسیار تشنه بود و بر لب شط بود و آن امامزاده سر آب را گرفته بودند

لادیج در موضع ذغال چال خورک تجرش شمیران

حضرت امام موسی کاظم

عبدالله امامزاده سرادین را تشنه دید چارق خود را بیرون آورد و پنهان از ظالمان آب با امامزاده سرادین داد امامزاده گفت الهی بار شما بزرگ باشد و دولت شما بیکران آخر الامر امامزاده سرادین در موضع لادیج طایفه شیر و تیشه خبر یافتند که امامزاده سرادین در آمدند و بسیار مجادله کردند با جراحت بسیار که بر تن مبارک امامزاده رسیده بود در آن محل شهید کردند امّا سهراب و عقیل و فرزندان خبر یافتند همه گریان و نالان بسر امامزاده سرادین در آمدند و بسیار گریستند آنگاه امامزاده سرادین گفت ای ابن عثمان مرا با این جامه خون آلود در قبر نهید تا فردای قیامت شهادت من ظاهر باشد و روی مرا بطرف بغداد کنید که من با این قوم بی اعتبار

نفرت دارم امّا در آن موضع که آنحضرت را دفن کردند ذغال چال بود در میانه دو درخت بر سر تپه بطرف آفتاب بر آمدن و برا دفن کردند در وقت دفن کردن آنچه امامزاده وصیت کرده بود فراموش کردند امامزاده از قبر گردید و روی خود را بجانب بغداد کرد و تربت آنحضرت در موضع لادیج واقع است امّا حاجی رضا ابن حضرت امام موسی کاظم از کره روی بولایت ری نهادند چون بموضع خورک رسید شهید کردند امّا صالح ابن حضرت امام موسی کاظم ~~[illegible]~~ از کره روی بولایت شمیران نهادند چون بموضع تجرش رسید بطرف آفتاب بر آمدن بحوالی طایفه بهمان شهید کردند امّا اسمعیل ابن زکریا

شمیران قیر ازطارم سیوزن و دامغان بغداد

حضرت امام موسی کاظم

ابن حضرت امام موسی کاظم را در کره مجروح کرده بودند چون و تبوابع شمیران قیر از رسیدند
بطرف آفتاب آمدن بپایان ده بزیر درخت چنار شهید کردند در اخبار آورده اند که
مامون الرشید علیه اللعنه حضرت امام علی ابن موسی الرضا را زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد ائمه
کردند نامه ها باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون نامه من بشما رسد باید دمار از او
ترابیان برآورید چون نامه باطراف و جوانب رسید دیگر بالامی لعان خروج کردند و قصد اولاد
ائمه کردند دمار از اهل بیت برآوردند اما حمزه و یعقوب و الیاس از بغداد روی اوبه
طارم نهادند چون بموضع سیوزن تونکات رسیدند ایشان را شهید کردند اما عون و سالم و سلیم

را در شهر دامغان شهید کردند اما شعیب و یحیی را در شهر یزد شهید کردند اما علاء الدین و
علم الدین و قمر الدین و صدر الدین را در شهر بغداد شهید کردند اما آمنه خاتون بنت
حضرت امام موسی کاظم و زبیده و سکینه و حلیمه و صبیحه و آمنه از بغداد به شهر قزوین افتادند و خواهران
در عقب در آمدند تا محلت بنه رسیدند غایب شدند و آن موضع را خاتون کوهک خوانند
اما سینی فاطمه بنت حضرت امام موسی کاظم و فرزندان فرضیع بن علی ابن حضرت امام موسی
کاظم جعفر و باقر و شام و حیدر و آذر و جاضر و ابوذر و صادق و ساطع و هادی و قاسم و
زبیده و مالک و ادهم و قایم و سام و حاکم و سپهسالار و حسین و ابوطالب و علی و زید الجمله

امامزادگان

قم ناری رستمدار طهران ناقل رستاق کچه رستاق برگ

حضرت امام موسی کاظم

امامزادگان بیست و سه نفر بودند با ستی فاطمه از بغداد روی بولایت قم نهادند چون بشهر قم رسیدند
ملحدان که در آن ده خبر یافتند روی بشهر قم نهادند و با امامزادگان درآمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر
حضرت ستی فاطمه خاتون را در شهر قم شهید کردند و آن بیست و سه نفر امامزادگان را نیز در شهر قم
شهید کردند اما محمود ابن حضرت امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند
چون بموضع مای رسیدند ویرا شهید کردند اما دختران سرادین ابن امام موسی کاظم صبیه و رقیه
و فاطمه و ... را جز و تا جوار بغداد روی بولایت شمیران نهادند چون بموضع طهران
رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عون ابن امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت

دارالمرز رستمدار نهادند چون بولایت ناقل رستاق آمدند بموضع ناو اکلا شهید کردند اما
جمشید ابن عون ابن حضرت امام موسی کاظم را بولایت کچه رستاق بموضع کوچکلا شهید کردند
اما عبدالله ابن جعفر ابن یحیی ابن حضرت امام موسی کاظم را نیز در کچه رستاق بموضع برگ ده
شهید کردند اما ابراهیم ابن حضرت امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت مازندران نهادند
اما قادر و مقتدر و مالک و زید و حسین و ابوتراب و ابوطاهر و ابولهب و علی و یعقوب
و حمزه و عقیل و یوسف و صمد و ... روف و ... لقمان و سلمان و سلیمان و عیسی و
موسی و خضر و الیاس و عباس و الیاس و غلام و حارث و موسی و مالک و حافظ و کامل و

امامزادگان ... ابن عون ابن ... امام
موسی کاظم ... کچه رستاق ... موضع

لله برچین امل کران رستمدار بموضع روزنین

حضرت امام موسی کاظم

و عابد و داود و محمد و ثابت و نعمت و محب و حسن و حیدر و اسکندر و رحمان و رحمان
و محمد و صادق و معصوم و غیب الله و فتح الله و نور الله و علی الله و عبدالله و روح الله
و عبدالرزاق و سید مرتضی و میر مصطفی و جمال الدین و جلال الدین و کمال الدین و
باقران شصت تن امامزادگان از بغداد روی بشهر آمل نهادند چون بموضع لله
برچین رسیدند اما ابراهیم ابن حضرت امام موسی مهتر جمله امامزادگان بود اما حسن
رئیس و برادران و فرزندان و برادرزادگان و اسکندر رئیس و فرزندان و برادران
و اصحاب و اولاد دو هزار و چهار صد تن بیکبار روی با امامزادگان نهادند و بسیار

مجادله کردند اما ابراهیم ابن حضرت امام موسی کاظم آن روز چندان حرب کرده بود که
صحرای آمل پر از کشتگان بود آخر الامر ... ابراهیم را با جمله امامزادگان در شهر آمل
در موضع لله برچین شهید کردند اما قاسم رضا ابن طیب ابن حضرت امام موسی
کاظم از بغداد روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند چون بموضع کران رسیدند ویرا
شهید کردند اما علی کیا ابن عون ابن حضرت امام موسی از بغداد روی بولایت
دارالمرز رستمدار نهادند چون بموضع روزنین رسیدند ویرا شهید کردند باز
ویرا در موضع خرلو کنارود دفن کردند ویرا بالقاب سید علی کیا خوانند اما عزیزان

محسن ابن

اوین شمیران ری کوشک شهر شماخی الموت دز

حضرت موسی بن جعفر

محسن ابن امام موسی از بغداد روی بولایت شمیران نهادند چون بموضع اوین رسیدند طایفه قرابایان
خبر یافتند با امامزاده عزیز درآمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر عزیز ابن حضرت امام موسی کاظم را در
بالای ده اوین بطرف آفتاب برآمدن بر تپه شهید کردند اما طیب ابن حسن ابن امام حسن در پایان
ده اوین بطرف آفتاب فرو رفتن برنج حسن و فرزندان شهید کردند اما شاه عبدالعظیم ابن عبدالله
ابن فضل ابن زید ابن هارون ابن محمد ابن ابراهیم ابن حسن ابن حضرت امام حسن در پایان شهر
ری شهید کردند اما عبدالله ابن حسین ابن ادنان ابن حضرت امام موسی کاظم را در موضع
کوشک کرتب ده چاپ شهید کردند اما فرزندان محسن ابن حضرت امام موسی کاظم مرد

و منصور و سودا از بغداد روی بولایت شروان نهادند چون بشهر شماخی رسیدند و طن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما فرزندان خواجه احمد ابن
حضرت امام موسی کاظم حسین و ابوطالب و علی و زید از بغداد روی بولایت الموت نهادند
اما حسین و ابوطالب در موضع آفتاب دز رسیدند که طایفه حسن نیان خبر
یافتند با امامزادگان درآمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر حسین و ابوطالب
با یک غلام مقبل نام بده آفتاب دز در موضع بورکنار شهید کردند اما علی و
زید را در ولایت الموت در موضع سرح کوله شهید کردند اما شاه رضا ابن

داویه بجدر کرنک لاریجان است

حضرت امامزاده یحیی کاظم ع

امام موسی کاظم ع از بغداد روی بدار المرز مازندران نهادند چون بموضع داویه رسیدند
وی را شهید کردند اما فرزندان یحیی ابن حضرت امام موسی کاظم ع جعفر و سید محمد
قریشی از بغداد روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بولایت فیروزکوه رسیدند
اما جعفر ابن یحیی ابن حضرت امام موسی کاظم ع را بموضع بجدر شهید کردند اما
حضرت سید محمد قریشی بولایت لاریجان بموضع کرنک افتادند در خانه شیخ ابراهیم
فرود آمدند بسیار جراحت بتن مبارک حضرت سید محمد قریشی رسیده بود تا مدت
چهل روز بیمار بود اما دختران خضر بونا عاشق شدند زن شیخ ابراهیم بود اما طایفه

بونا همیشه دشمن خاندان اهل بیت بودند و منشور نامه از مامون الرشید علیه اللعنه
داشتند که اگر اولاد ائمه بدست آن جماعت افتادی می کشتندی و از جان
امان ندادندی آنگاه یکی از آن پلیده بنزدیک پدر و برادر خویش رفت و گفت
ای پدر آنکس که شما طلب وی می کنید امروز چهل روز است که در خانه بیمار است
آخر الامر خضر بونا و برادران و فرزندان این سخن بشنیدند جمله بدر کرنک
آمدند با سید محمد قریشی بسیار مجادله کردند آخر الامر حضرت سید محمد قریشی را
در موضع کرنک خضر بونا شهید کردند اما فرزندان یحیی ابن امام موسی کاظم ع

ماهان مرافقال آه یزد مازندران جولک میان رود آمل

حضرت موسی ابن جعفر ع

محمود و حسن و حسین و ابوطالب و ابوتراب و ابوطاهر از بغداد روی بولایت
ری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق شدند اما محمود و حسن و حسین از ری
بکوه پایه نهادند چون بموضع آبه رسیدند ایشانرا شهید کردند اما ابوطالب و
ابوتراب و ابوطاهر از شهر ری روی بولایت یزد نهادند چون بولایت
یزد افتادند و طلب خشنود زبان ایشان بسیار رشد بالقاب موسوی اما از
اولاد قاسم ابن حسین ابن حضرت امام زین العابدین در زمان منصور دوانقی
از بغداد روی بولایت مازندران نهادند اما شعیب و ادریس و موسی با تن

مجروح در ولایت مازندران بموضع جولک رسیدند ایشانرا شهید کردند اما
حسین ابن عبد نان ابن امام موسی کاظم ع در ولایت میان رود شهید کردند اما
طاهر و مطهر ابن محمود ابن حضرت امام موسی کاظم ع بتوابع شهر رویان در موضع
هزار خال شهید کردند اما خالد و شعیب را بماهان شهر رویان شهید کردند اما
فرزندان ابوطالب ابن امام موسی کاظم ع حسین و یوسف را در پای شاه کوه شهید
کردند اما از نان ابن حضرت امام موسی کاظم ع با دو فرزند عمران و زید را
در شهر آمل شهید کردند اما ابراهیم و عاقب ابن امام موسی کاظم بدوآب

اندرود سوج بلاغ طالقان

حضرت امام موسی کاظم ع

شهید کردند اما عباس و حارث را در موضع اندرود هندرود شهید کردند
اما خضر را در ولایت طالقان شهید کردند و ناصر را در ولایت سوج
بلاغ شهید کردند و در اخبار آورده اند که سه زمین است که بر همه روی
زمین بروی زمین شرف دارد هر میت که در آن زمین دفن کنند فردای روز
قیامت وی را حساب نخواهد بود اول مکه که قدمگاه حضرت محمد مصطفی
بود دویم زمین قم که خاک فرج است سیم توابع شهر رویان که قدمگاه جناب
جناب امام حسن است و چهارده روز حضرت امام حسین بر زمین ناجر نشسته

بود اما ملک غازی ملک یزدجرد ابن شهریار حضرت امام حسن ع را
مهمان داری عظیم کرد آنگاه ملک شاه غازی در خدمت جناب
امام حسن ع در مازندران رفتند و محالب زبیر علیه اللعنه در قلعه سامان بود
آنگاه جناب امام حسن با محالب زبیر علیه اللعنه مجادله کردند و قلعه سامان را از
دست محالب زبیر بازستاندند و آن قلعه را خراب کردند و بازگشتند چون روی
بولایت دار المرز نهادند بر سمت توابع شهر رویان بموضع ناجر دشت رسیدند
فرود آمدند تا مدت ده روز بماندند بعد از آن حضرت امام حسن ع ملک

شاه غازی

شهر رویان مشهد مازندران

حضرت موسی ابن جعفر ع

ملک شاه غازی را وداع کرد و بجانب مدینه روان شد اما ابراهیم ابن حسن ابن
حضرت امام حسین را بولایت شهر رویان بموضع ناجر بجوار حق رحلت در اخبار
آورده اند که حضرت ابراهیم ابوجواب ابن حضرت امام موسی کاظم ع با مادر و همشیره
از کرار روی بولایت مازندران نهادند چون بموضع مشهد مازندران رسیدند ایشانرا
شهید کردند وی را بالقاب ابراهیم ابوجواب گویند اما موسی کیا ابن عون ابن
امام موسی کاظم را بولایت رستمدار در موضع در رود بار در بندک شهید کردند اما
افضل و فاضل ابن عبدالله ابن حضرت امام موسی کاظم از بغداد روی بدار المرز نهادند

چون براس رستاق در موضع کندلوس سید ندانشرا شهید کردند اما حضرت
سلطان سید اشرف و حضرت امام علی ابن موسی الرضا از یکجا در بودند حضرت
علی ابن موسی الرضا وی را بغایت دوست داشتی تا زمان مامون الرشید حضرت سید
اشرف از بغداد روی بولایت دار المرز گیلان نهادند چون بشهر لاهیجان رسیدند
وی را شهید کردند اما حسین و ابوطالب و علی ابن عون ابن امام موسی کاظم از بغداد
روی بولایت ری نهادند چون بری رسیدند مدتی بسر بردند بعد از آن روی
بولایت ورامین نهادند چون بشهر حبذاب رسیدند ایشانرا شهید کردند اما

خنداب شهر آمل پس کوهک ری عبدالعظیم

حضرت امام موسی کاظم

محمد ابن عبدالله ابن اشرف ابن محمد ابن حسن ابن علاء الدین ابن رکن الدین حسین ابن
ابراهیم ابن یوسف ابن صدرالدین ابن صالح ابن حضرت امام موسی کاظم از بغداد رو
بولایت ورامین نهادند چون بشهر خنداب افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب موسوی آقا ماهاد ابن عزیز ابن محمود ابن نهیب ابن داود ابن عظیم ابن کمال ابن محمود
ابن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بدار المرز مازندران نهادند چون تبو ایج شهر
آمل رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کمال آقا عبدالله ابن حسن ابن
یعقوب ابن سلیمان ابن اسد ابن محسن ابن ابو طاهر ابن زید ابن عابد ابن جلیل ابن بلال

ابن عون ابن امام موسی کاظم ع از بغداد روی به ری نهادند چون بموضع پس کوهک افتادند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی آقا ابراهیم ابن عابد ابن محمود
یعقوب ابن محسن ابن علی ابن جعفر ابن مالک ابن حسن ابن عون ابن حضرت امام موسی کاظم
از بغداد رو بولایت ری نهادند چون بموضع عبدالعظیم افتادند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی آقا علی ابن مهدی ابن فضل ابن
قاسم ابن ثابت ابن قیدار ابن یونس ابن کمیل ابن رزاق ابن برهان ابن
خالد ابن عون ابن حضرت امام موسی کاظم ع به بغداد ماند وطن ساخت ذریات

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ایشان

استراباد شهریار فیروزکوه جبی رود زیار بغداد

حضرت موسی بن جعفر

ایشان بسیار شده بالقاب موسوی آقا ابوطالب ابن معصوم ابن دنیال ابن فردوس ابن
زید ابن عطار ابن ازار ابن یوسف ابن ناصر ابن شمس ابن ادهم ابن فضل ابن عبدالله ابن حضرت
امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت استراباد نهادند و در استراباد وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب موسوی آقا صالح ابن سلمان ابن باقر ابن عبدالله ابن عزیزالله
ابن جلال ابن محمد ابن حمید ابن عون ابن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت
شهریار نهادند چون بموضع ورامین رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
موسوی آقا فرزندان قاسم ابن حسن ابن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد رو بولایت فیروز

کوه نهادند چون بموضع جاجرود رسیدند مردم جاجرود محمد و محمود را شهید کردند چون بقیه
آقا عبدالله ابن عون ابن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد رو بولایت فیروزکوه
نهادند چون بولایت جبی رود بموضع فردران رسیدند ویرا شهید کردند آقا محمد رضا
ابن حضرت امام موسی کاظم ع از کرج روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بموضع زنان
رسیدند ویرا شهید کردند آقا عبدالله ابن هادی ابن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد
رو بولایت لارجان نهادند چون بموضع زیار رسیدند ویرا شهید کردند آقا
فرزندان طیب ابن حضرت امام موسی کاظم ع محمد و احمد و مختار و جعفر و دارا

سوهانک کالج رستمدار موضع پی الپرس

حضرت امام موسی کاظم

و شرف الدین و فخرالدین از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بموضع شهر ری
رسیدند متفرق شدند آقا شرف الدین و فخرالدین و دارا ایشان را در شهر ری شهید
کردند آقا محمد ابن طیب ابن حضرت امام موسی کاظم ع از شهر ری روی بولایت
سوهانک رسیدند طایفه کاوسواران خبر یافتند با امامزاده محمد در آمدند و بسیار مجادله
کردند آخر الامر امامزاده محمد ابن طیب ابن حضرت امام موسی کاظم ع با یان ده
سوهانک در میان سر روستان طایفه کاوسواران شهید کردند آقا احمد و مختار و جعفر
و دارا از شهر ری بولایت دار المرز رستمدار رسیدند چون بموضع کالج رسیدند

طایفه شرجان خبر یافتند بسر راه امامزادگان آمدند و بسیار مجادله کردند و جراحت
بسیار به تن مبارک امامزادگان رسید بعد آخر الامر احمد و مختار ابن طیب ابن
حضرت امام موسی کاظم ع را در موضع کالج بطرف ده خانه بر سر چشمه شهید کردند
آقا جعفر و دارا در ولایت رستمدار در موضع پی الپرس بخانه شیخ حبیب فرود آمدند
و مدت چهل روز بیمار بود و جراحت بسیار بتن مبارک داری رسیده بود بهمان جراحت
بجوار حق پیوست آقا فرزندان عون ابن حضرت امام موسی کاظم از بغداد رو
بدار المرز رستمدار نهادند آقا هارون و هاشم و مهدی و هادی را به دار المرز

طایفه

کلار رستاق ری دهستان پایین ما وراء النهر

حضرت موسی بن جعفر

رستمدار بموضع کلار رستاق شهید کردند آقا فرزندان صالح ابن حضرت امام موسی کاظم
قدر و قوام الدین و صدرالدین از بغداد رو بولایت ری نهادند چون بموضع
شهر ری رسیدند متفرق شدند آقا حمزه و صدرالدین از ری روی بولایت
دهستان نهادند چون بشهر دهستان رسیدند وطن ساختند از ری روی بولایت
پایین نهادند چون بموضع شهر پایین افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب موسوی آقا سالم ابن امام موسی کاظم ع جعفر و محمد و علی و حمید
و مجید از بغداد رو بولایت ما وراء النهر نهادند چون بشهر ما وراء النهر رسیدند

ایشان را شهید کردند در اخبار آورده اند که دریا را مرکب گردد و درختان قلم و زمین
کاغذ و تمام خلق عالم کاتب باشند و روز و شب بنویسند نتوانند شرح فرزندان
و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم ع را نوشتن ما را و گوید که آنچه بقلم در آمد
ذکر کرده شد آقا باقی مذکور نخواهد شد در روایت است که مامون الرشید
ملعون که حضرت امام علی ابن موسی الرضا را از مدینه بولایت خراسان آورد
و پیشوای خود ساخت مردم از اطراف و جوانب بخدمت حضرت آمدند و از روی
ولایت و کرامت بدیدندی و تمامت مردم خراسان بروی طاعت

حضرت امام موسی کاظم ع

گردندی و از مامون ملعون و برگردانیدندی چون مامون دید که کار از دست رفت آنگاه آن حرامزاده بدبخت در این فکر بود که حضرت امام رضا ع را شهید کند حضرت از فکر و مکر وی خبردار شد نامه بولایت مدینه فرستاد و خیل و حشم از اولاد چهار امامی که باقی مانده بود تا با اولاد امام موسی کاظم و پسر از آنجمله دوازده هزار و ششصد و هفتاد و سه تن بودند و مهتر ایشان ابراهیم او جواب بود راویان روایت کنند چون نامه حضرت علی ابن موسی الرضا ع بمدینه رسید و امامزادگان نامه حضرت را بدیدند و محبت وی بگریستند ابراهیم گفت که ای برادران ما را بزرگی باید خیل و حشم را

تواند بود آنگاه امامزادها گفت ای جان برادر ما را بر روضه جد بزرگوار خود محمد مصطفی ص باید رفت و سلام باید کرد هر که را حضرت رسول ص جواب سلام باز دهد آنکس مهتر باشد آنگاه جمله امامزادگان بسر تربت حضرت پیغمبر رفتند و یک یک سلام میکردند و باز میگشتند اما امامزاده ابراهیم مجدله بود نزدیک تربت رسول خدا رسید سلام کرد ناگاه آواز تربت شریف حضرت پیغمبر ص بیرون آمد و گفت علیکم السلام یا ولدی و ولد کی یا ذریتی و ذریتک چون امامزادگان این سخن شنیدند همه یکبارگی بدست و پای امامزاده ابراهیم افتادند و بیعت وی کردند

و از مدینه

حضرت موسی بن جعفر ع

و از مدینه بیرون آمدند و همچنان میآمدند تا بولایت شهریار در موضع سارقمش رسیدند فرود آمدند و آن بیست و یکم ماه محرم و شب یکشنبه سکینه خاتون بنت حضرت امام موسی کاظم ع در خواب رفت و در میان خواب بگریست امامزادهها وی را بیدار کرد و گفت ای خواهر چرا بگریستی که علامت گریه در سفر رفتن نیکو نبود سکینه گفت ای جان برادر مرغی را دیدم که در میان زمین و آسمان ستاده بود و پر بر پر میزد و قطره قطره خون زهرآلود از وی میچکید و از آن قطرهها یکی بر من افتاد و آن خون برادرم (بود) علی ابن موسی الرضا ع بود و آن مرغ گفت الله اکبر این قوم را اجل میدواند و هر یکی را

بدیاری میرسانند چون این سخن شنیدند آن شب اهل بیت نخفتند هر کس مصیبت یکدیگر بگریستند اما راوی گوید که در شهریار قلعه بود بزرگ حارث فیلان نام داشت نامه نزدیک مامون الرشید علیه اللعنه نوشت و کس فرستاد و گفت بدان و آگاه باش که دوازده هزار و ششصد و هفتاد و سه تن از اولاد ائمه از ولایت عربستان بولایت عجم آمدند اگر این خیل و حشم که من میبینم بر تو تنهد از شما یکی را زنده نگذارند چون مامون الرشید از این احوال واقف شد همان شب حضرت امام علی ابن موسی الرضا را زهر داد و شهید کرد و نامه نزدیک محمد حسن شیبانی ری فرستاد و نامه دیگر نزدیک حسنک سباح قم و نیز نوشت و نامه دیگر نزدیک سیاه کوش ابن خالد

حضرت امام موسی کاظم ع

سمنانی نوشت که چون نامه بشما رسد باید که جمع کرده بسر ابو ترابیان روید و ایشان را از موضع سارقمش نگذارید که بیرون روند و در روند والسلام آنگاه راهداران بر سر راهها فرستاد تا راهها را بند کردند و کس را نگذاشتند که بیرون روند چون آن ملعون این نوع قدغن فرمود خوارجان بر سر راه امامزادگان رفتند تا مدت شش ماه امامزادگان در موضع سارقمش ماندند یک شب امامزاده ابراهیم در خواب بود گریه بسیار کرد برادران پرسیدند که ترا چه افتاده است گفت ای برادران من در خواب دیدم که لشکر بسیار بر سر ما آمدند چون روز شد محمد حسن شیبانی علیه اللعنه با قرب چهل هزار خوارج بر سر امامزادگان آمدند و علمهای گنبد زرد بر سر پا کردند و حرب

عظیمی ابتدا کردند و از پس وی سیاه کوش سمنانی با قرب چهل هزار خوارج صعب در رسیدند و از پس وی حسنک سباح قزوینی با قرب چهل هزار مرد و پنج هزار ملحدان الموت در رسیدند و منافقان از هر جانب با امامزادگان رسیدند و جنگ عظیمی در پیوستند اما در آن روز امامزاده ابراهیم چندان خوارج بکشت که حساب ایشان نداند و اهل بیت همه یکبار حمله آوردند و از آن خوارجان شش هزار مرد بجهنم رسانیدند و چندان حرب کردند که تا شام عبدالرحمن ابن اسد علیه اللعنه که بزرگ ملحدان الموت بود با لشکر

از دست

حضرت موسی ابن جعفر ع

از دست امامزاده ابراهیم کشته شدند راوی گوید کشته بر کشته و خسته بر خسته افتاده بود که تا شش ماه مردم ولایت شهریار از برای هیزم بیرون نرفتند آخر الامر لشکر خوارج زیاده شد و شکست با اهل بیت افتاد چون شب در آمد امامزادگان متفرق شدند اما علی و جعفر و ابراهیم در موضع سلوک رسیدند منصور دمشقی علیه اللعنه ایشان را شهید کرد اما عبد الرحمن هادی و دختر حضرت امام موسی کاظم ع در موضع وسکان محمد حارث علیه اللعنه شهید کرد اما جعفر و محمد و حسین که فرزندان امام

محمد تقی بودند و آن سه تن امامزاده را در موضع جوقین الیاس ابن ازرق دمشقی علیه اللعنه شهید کرد اما ابراهیم و سلیمان با یک خواهر که فرزندان حضرت امام محمد تقی بودند و آن سه تن برادر را در موضع اسمعیل آباد در پیش سر حمام ساده سیاه کوش سمنانی علیه اللعنه شهید کرد اما سلمان و زینب فرزندان عبدالله ابن حضرت امام جعفر صادق ع بودند اما علی افطس ابن حضرت امام زین العابدین ع با یک خواهر دیگر رقیه نام را در ولایت شهریار

دستجرد که شهریار سلیمان آباد کبودین ساره قمش

حضرت امام موسی کاظم ع

در موضع دستجرد رسیدند بر لب آب نشستند و وضو ساختند بطاعت مشغول شدند
اما کلیانه ابن نوفل علیه اللعنه رئیس آن ده بود و آن خوارجان بر سر امامزادگان
آمدند و ایشان را شهید کردند اما قاسم ابن حضرت امام محمد باقر ع زید و حسن را در موضع
شهریار در پای قلعه بطرف قبله شهید کردند اما ابراهیم ابن حضرت امام علی نقی ع در ولایت
شهریار در موضع سلیمان آباد بر سر چشمه منصور دشتی علیه اللعنه شهید کرد و سر و تن
مبارک او در میان خاک مدت‌ها افتاده بود کسی را زهره آن نبود که آن امامزاده را دفن
کنند ناگاه همائی آمد در میان آسمان و زمین و سایه بر سر امامزادگان افکند مردی در ده سلیمان

آباد بود و الیاس نام بود او آن امامزادگان را در آن جایگاه دفن کرد و آن موضع را آن سبب
برید و پیوند خوانند اما موسی و اصغر با یک همشیره زینب نام که فرزندان جعفر ابن امام
موسی کاظم ع بودند اما دو تن را در پایان ده کبودین شهید کردند کشنده آن رئیس
جلال علیه اللعنه اما محمد و محمود و قاسم و حمزه و خالد و یوشع در آن تپه ساره قمش
در جنگ مغلوبه شهید کردند روایت دیگر آنست که شصت کس را از امامزادگان در
آنجا شهید کردند و سرهای مبارک ایشان را بریدند و عون ابن امام موسی کاظم ع را
بگرفتند و دست و گردن بسته نزدیک مأمون الرشید ملعون فرستادند چون

نزدیک

نام آباد ایوانک

حضرت موسی ابن جعفر ع

نزدیک ایوانک رسیدند در ولایت ری رامین دهی بود که او را نام آباد خواندندی
و در آن ده زنی بود نام او رابعه و از نسل ابوذر غفاری بود و او را پسران و برادران
و عم زادگان بسیار بودند بقدر صد نفر بر سر راه خوارجان آمدند و محاربه عظیمی کردند
آن نیک زن گفت ای فرزندان بکوشید تا این خوارجان را بجهنم رسانید و سرهای
معصوم زادگان را از دست ایشان باز ستانید و نگذارید که این سرهای بزرگواران
را خوارجان بدین گونه بی حرمتی بخراسان برند چون پسران این سخن را شنیدند
بطریق شیر ز نجر وشیدند و نعره‌ها از جگر بر کشیدند و آن شب سه هزار خوارج را

بجهنم فرستادند اما ایشان که سیاه کوش سمتانی بود او را بگرفتند
و بر سر راه پاره پاره کردند و غنیمت بسیار بدست آوردند و آن سرهای بزرگواران را
گرفتند و در موضع نام آباد بردند اما امامزاده عون را در ساره قمش چندان
جراحت رسیده بود چون بنام آباد رسید بجوار حق پیوست آن سرهای
مبارک را با آن امامزاده‌ها آن نیک زن در آن جایگاه دفن کرد و آن
موضع را شصت آباد نام کردند بجهت آن شصت تن سر که آوردند اما محمد
و ابو طالب و یعقوب و زکریا و یونس و شعیب و عبدالله و ناصر و عمار و عبدالمطلب

کند درک

حضرت امام موسی کاظم ع

و عبدالحق و هارون و هاشم و ابو طالب طاهر و مطهر و جعفر و الیاس که بعضی
امامزادگان و بعضی فرزند و فرزند زادگان امام موسی کاظم ع در ساره قمش
روی بهزیمت نهادند چون بموضع کند رسیدند اما چهار طایفه در موضع کند
بودند که بغایت دشمن خاندان مصطفی ص و مرتضی ع بودند یکی از اولاد زهیر ابن
نمیر و دوم الفت و سیم زیرک و چهارم حرمی ریشیان که از نسل سنان ابن
انس علیه اللعنه بودند چون آن جماعت امامزادگان در موضع
کند رسیدند شب شده در پایان قلعه درک باغ حیاتی بود در آن موضع

رسیدند آن شب را در آن جایگاه بسر بردند و بعضی از مردم ایشان را
بدیدند و برفتند یکی بود او را شرف الدین کالبه دوز گفتندی و آن هم
خوارج و مردم آن ده خبر کردند چون ظالمان این سخن را شنیدند جمله در
در باغ حیات رفتند و با امامزادگان در آمدند و بسیار مجادله کردند
آخر الامر آن چهار طایفه که اسم ایشان گفته شد امامزادگان را در
همان موضع شهید کردند اما شعیب ابن امام موسی کاظم ع را بسیار
جراحت رسیده بود و بمرتبه‌ای رسید که مردم درک از ناله شاهزاده

بفغان آمدند

درک کند ایضا کند

حضرت موسی ابن جعفر ع

بفغان آمدند القصه تا سه روز بدین نوع می نالید چون روز چهارم رسید امامزاده
بجوار حق پیوست اما در قلعه درک مردی بود نام وی احمد دارائی امامزاده را دفن
کرد در موضع مزبور و مقبره ایشان در آن باغ حیات واقع است امامزاده شعیب را از ترس
ظالمان مردم آن ده او را فیروز میخوانند اما فرزندان علی ابن حضرت امام زین العابدین
حسین و ابو الحسن را در شهر یوزمان مجروح کردند و آن جراحت که داشت بیامد چون بموضع
کند رسیدند در کوچه کهواره تراش ناتوان افتادند اما در آن کند مردی بود نام وی حاجی
حلوائی سه روز امامزادگان را در خانه خود نگاه داشت آخر الامر خوارجان خبر یافتند

و آن دو تن امامزادگان را در آن کند شهید کردند و در چاه افکندند اما علی و موسی ابن
حضرت امام موسی کاظم ع که او را موسی اطهر خوانند و آن دو تن از جنگ ساره قمش در موضع
کند افتادند در بالای کند که خدائی بود و او را عبدالله مدنی خواندندی آنگاه امامزادگان
بدر خانه وی آمدند و او را زنی بود عصمت نام ناگاه از خانه بیرون آمد دید که دو نفر مرد
در درب خانه وی ایستاده اند مانند ماه و گیسوان ایشان آن نیک زن سلام کرد و گفت ای
بزرگان شما چه کسید و از کدام قبیله اید که چنین صورت زیبا می بینم امامزاده موسی
گفت ای نیک زن احوال غریبان چه پرسی ما را شربت آبی ده آن نیک زن گفت

قصه عبدالله مدنی گرگشته شهریار

خضر از امام موسی کاظم

کرمن شنیدم که خیلی بزرگان از ایران عرب ذریت از اهل بیت مصطفی در این ولایت آمدند
و هر یک به جایی افتادند شاهزاده علی که پسر جعفر ابن حضرت امام موسی بود و عبدالله ابن
امام محمد باقر بود و آن یکی موسی ابن امام موسی بود گفت ای یک زن مکر تو محب اهل بیت
رسولی آن زن بگریه درآمد و گفت که هزار جان من فدای اهل بیت رسول باد آنگاه امام
زادگان حسب و نسب خود اظهار کردند آن نیک زن خود را در دلت و قدم امامزادگان
انداخت و قدم مبارک ایشانرا ببوسید و در خانه رفت عبدالله مدنی در نماز بود آن
زن گفت ای جوان مردان فرزندان رسول خدای بر در خانه ایستاده اند نماز از برای

که میگذاری آنگاه آن مرد مؤمن از خانه بیرون آمد و دلت و پای امامزادگان ببوسید
و آن بزرگوارا از اینجا نه خود ببرد و یک هفته پنهان کرد شبی چنانچه در کند رود بود به خانه عبدالله
مدنی رسیدند و علم و دیدند و ان دوان نزدیک الغش کنه فرشد و احوال باز گفتند
دویست نفر سواره و پیاده آن شب به خانه عبدالله مدنی آمدند و امامزادگانرا شهید کردند اما
هادی ابن حضرت امام موسی کاظم ع با یک همشیره زینب نام در ولایت شهریار در شهر گرگشته
افتادند و در شهر گرگشته دو هزار که خدای نامی بودند و مردم شهر گرگشته بیشتر خوارج
بودند و در میان شهر قلعه عظیم بود و در طرف آفتاب فرو رفتن مسجدی بود که او را مسجد

دارالشعبان

مسجد دارالشعبان خاوه شهریار

حضرت موسی ابن جعفر ع

دارالشعبان خوانندی و بیرون مسجد مردی بود نام او عبدالله وهاب مدنی بود
اما آن امامزادگان سه روز و سه شب در محراب مسجد بسر بردند و مردم آن شهر کسی از
این حال خبر نداشتند قضا را یک روز عبدالوهاب مدنی در آن محراب نگاه کرد دید که دو تن
نشسته اند روی چون ماه و گیسوان سیاه و در تن چندین جراحت دارند آنگاه عبد
الوهاب مدنی گفت ای بزرگوار شما چه کسی هستید گفتند ما آنانیم که غرایم که بکی روم و
ما فرزندان امام موسی کاظم ع ایم آن مرد مؤمن چون این سخن بشنید بگریه درآمد
از مسجد بیرون شد و زار زار بگریست و در خانه رفت با زن و فرزندان خود آن حال بگفت و

بعد از آن امامزادگانرا در خانه برد و چند روز پنهان داشت آخر الامر منصور
دمشقی علیه اللعنه که سرهنگ بود آن ملعون خبر یافت امامزاده هادی و زینب را شهید
کردند و یوسف غازی ایشانرا در حوالی مسجد دفن کردند اما جعفر ابن محسن
ابن حضرت امام موسی کاظم ع در ده خاوه شهریار افتان خانه درویش صالح
فرود آمدند و یک هفته در آن جایگاه ماندند اما خوارج بعد از نسل نضر ابن
عبدالملک مروان علیه اللعنه بود آن ملعون و کلیانه دلت جردک احوال گفت
آن حرامزاده با لشکر تمام به ده خاوه آمدند و امامزاده جعفر ابن محسن ابن

ده چهار بلنک آباد کوشا باد جنق سکینه خاوه

خضر از امام موسی کاظم

حضرت امام موسی کاظم ع را شهید کرد و تربت مبارک وی در پایان ده چهار
بر سر جاده واقع است و دیگر در روایت آمده است که چون امامزادگانرا در
موضع رودهن مشرق کردند اما فرزندان امام موسی کاظم ع عبدالرحمن
و سلیمان و حمزه و سکینه خاتون در ولایت شهر آب افتادند اما عبدالرحمن
و زید ابن امام موسی کاظم ع در موضع بلنگاباد شهید کردند و کوچه ترکان رئیس
باباشاه و برادران و سلیمان ابن حضرت امام موسی کاظم ع در موضع کوشا
باد شهید کردند اما سکینه خاتون بنت امام موسی کاظم ع را خوارجان

از عقب آمدند اما در حوالی جنق چشمه آبی بود سکینه خاتون خود را در
میان آب افکند و غایب شد و القاب آن موضع فرار خانی بماند اما حمزه ابن
عبدالله ابن حضرت امام موسی کاظم ع را در موضع محمد غزالی شهید کردند اما
جعفر و زید و عسکری که فرزندان حسین ابن امام موسی کاظم ع بودند و آن چهار
تن را خوارجان بسکینه شهید کردند و تربت شریف ایشان مشهور است در
موضع سکینه اما دختران یداب حضرت امام زین العابدین ع حبیبه و
رقیه و آمنه در ولایت شهریار در موضع که حوالی خاوه طرف آفتاب

برآمدن

خاوه سفیدین القیه قم ساوه خرده یزد رودهن قصران ردوک

حضرت موسی ابن جعفر ع

برآمدن در راهی که بجانب کبودین میرود به دست راست بمزرعه سرخ شهید کردند و کشنده
ایشان الیاس ابن ایرج علیه اللعنه بود اما فرزندان هادی ابن امام موسی کاظم ع
علی و ابراهیم و حسن در موضع عمار ابن علی سیاوش و فرزندان شهید کردند اما
هارون ابن امام موسی کاظم ع را در موضع کردین الیاس و فرزندان شهید
کردند و تربت آنحضرت مشهور است اما علی و قاسم و محمد که مشهور است فرزندان
هادی ابن امام موسی کاظم ع بودند آن سه تن امامزادگانرا در موضع سرای
محمد داود و فرزندان شهید کردند اما ابراهیم ابن عبدالله ابن حسن ابن محمد ابن

علی ابن حضرت امام زین العابدین ع را در موضع القیه شهریار شهید کردند اما حضرت
سید محمود ابن حضرت امام موسی کاظم ع را با برادران و فرزندان و عم زادگان
چهارصد تن بودند روی به ولایت قم نهادند اما حضرت سلطان سید محمود
در ولایت خرده یزد شهید کردند و باقی امامزادگانرا بعضی در شهر ساوه شهید
کردند و بعضی در حوالی ساوه شهید کردند اما محمد ابن باقر ابن حضرت امام موسی
کاظم ع و برادران فضل و علی و اسمعیل از هزیمت سار و قشن در کوه پایها
پنهان شدند چون بموضع رودهن قصران در موضع ردوک رسیدند رادی کوه

حضرت امام موسی کاظم ع

که رودک دهی بود عظیم و چهار صد کدخدای نامی در آن ده بودند و بیشتر این ده دشمن
خاندان اهل بیت بودند چون برادران نزدیک رودک رسیدند یکدیگر را وداع
کردند بسبب آنکه امامزاده محمد باقر را بسیار مجروح کرده بودند و آن جراحتی که داشت
بر رودک رفت و خواهری بود نام وی اسفندیار رود که در سر راه ایستاده بود
دکان میدوانید دید که مردی بصورت ماه برآمد با چندین جراحت خود را بدرخت
گردکان پنهان کرد چون ساعتی در گذشت خوارجان اشرار در عقب وی آمدند
گفتند یا اسفندیار از اینجا هیچ ابوترابی دیدی که گذشت آن حرامزاده بچشم

اشارت کرد بطرف درخت گردکان چون اشارت کرد آن طایفه هیچ و بد
هیبت بد منظر بماندند آخر الامر خوارجان رودک بداخل لامان اتفاق
کردند و نزدیک آن درخت رفتند و امامزاده را بیرون آوردند و هر کسی
ضربتی زد تا آنکه امامزاده بحالت نزع رسید گفت ای قوم مرا شربت آبی بدهید
آن گروه ندادند آنگاه امامزاده عصای خود را بدان زمین اشارت کرد چشمه
آبی بیرون آمد امامزاده خواست آب بخورد دندانهای مبارکش از دهن
بیرون آمد امامزاده عصای آب نخورد و گفت بار خدایا باین قوم رحمت

نکنی

حضرت موسی ابن جعفر ع

نکنی آنگاه گفت از برای من اندک شربت عسل بیاورید آن طایفه بدبخت پیشاب نقیه
کردند امامزاده نظر بدرخت و جار کرد و از آن بوطه شیرخشت بیرون آمد
و از آن اندکی بخورد و جان بحق تسلیم کرد و کوبطه آنحضرت شیرخشت در آن
ولایت بماند و هر ساله بهم آورد آقا فضل علی ابن حضرت امام موسی
کاظم ع را در ولایت کورنگ دشت بموضع ناران بخانه بابا محمد حلوانی فرود
آمدند و آن مرد مؤمن ویرا هفته نگاه داشت آخر الامر ابلق سواران
اسباح خبر یافتند در موضع ناران آمدند و امامزاده را شهید کردند و تربت

آنحضرت مشهور است آقا محمد تقی و عبدالله که فرزندان اسحق ابن
امام محمد باقر ع را در ابهاج بسر تپه زیر درخت همان ابلق سواران شهید
کردند آقا اسمعیل ابن حضرت امام موسی کاظم ع را در موضع ملک اجانی
بدهنه رودبار طایفه الیاسیان شهید کردند و طایفه بهایان هم
امامزادگان را شهید کردند آقا امامزاده اسمعیل را پنهان خوارجانی
شب برداشتند در بیابان ده بلک جان بزیر درخت چنار دفن کردند
آقا نقی ابن محسن ابن حضرت امام موسی کاظم ع را در ولایت رودمنی

حضرت امام موسی کاظم ع

آمل سهراب ابن سفین ابن عبدالملک مروان علیه اللعنه شهید کردند آقا
حسین و محمد که فرزندان عقیل ابن هادی ابن حضرت امام زین العابدین ع
بودند ایشان را در ولایت آمل در موضع کلبالا شهید کردند آقا قاسم ابن
عقیل ابن حضرت امام موسی کاظم ع و فرزندان محسن ابن حضرت امام موسی
کاظم ع از زخم تیغ سار و مش شهریار روی بولایت مازندران نهادند
چون بتوابع شهر آمل آمدند قاسم را در آن موضع طایفه شبانان شهید
آقا امان الله و عزیز الله را بابایان شهر آمل پیش حمام سفید شهید

کردند آقا عون الله و هبة الله ابن محسن ابن حضرت امام موسی کاظم در موضع
ماپلکان را شهادت کردند و طلسم ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب سادات ماپلکان
خوانند جهت آنکه در آنجا مردی بود نام وی عبدالمنصور دو دختر داشت یکی را الحکیمه و یکی را
حلیمه نام گفتندی آنگاه آن دختران سید عمر دختران حق هر یکی را بیک برادر داد
آقا صالح و محسن و حسین و قاسم ابن عبدالله ابن امام زین العابدین ع در موضع یالو
افتادند آقا در موضع یالو دهی بود نام وی زمانثوب از نسل سفین ابن عبدالملک
آقا محمد حسن شیبانی نامه نوشت به نزد زمانثوب که امامزادها فرستاد و چهار نفر از

اولاد امام

حضرت امام موسی کاظم ع

از اولاد ابوترابیان در آن ولایت آمدند تفحص ایشان بکینه و با کروفر باکشته
سرهای ایشان را در انجا وسته چون نامه بآن ملعون زندیق رسید راوی گوید که یالو
دهی بود عظیم و کدخدایان نامی در آن ده بودند و مهتر ایشان جلال الدین بود و امامزادگان را
دو هفته در خانه خود پنهان داشت آخر الامر خوارجان بدین واقعه اطلاع یافتند و
امامزاده صالح و حسین و محسن را که فرزندان عاقب ابن امام موسی کاظم بودند و آن سه
تن را در موضع یالو در بالای سرچشته بطرف آتش برآمدن بر سر راه ایشان را شهید
کردند و خواستند که سرهای مبارک ایشان را از تن جدا کنند بقدرت حق سبحانه و تعالی

دو کوسفند کوهی پیدا شدند و شاخهای فولادین داشتند و بدان ظالمان در
آمدند و بکشتند تا شش صد خوارج را جان بجهنم رسانیدند و آن خوارجان چون
چنین علامت بدیدند بترسیدند و کسی را زهره آن نبود که از بیم آن دو کوسفند کوهی
بنزدیک امامزادگان روند راوی گوید که در لار دهی بود نام ده سلمانک و
مردم آنده فرزندان اسد ابن محمد ابن مسیب ابن قعقاع خزاعی بودند شب
در موضع یالو افتادند و امامزادگان را در آن موضع دفن کردند آقا قاسم ابن
عبدالله ابن علی ابن امام زین العابدین ع را خوارجان یالو بسیار مجروح کرده

یالو مسجد جامع کالج مازندران

حضرت امام موسی کاظم ع

بودند و آن جراحت که داشت میبالید و میرفت چون بموضع چهار سو رسیدند
در خانه عبدالله معزی از نسل بلال و شعر بود که بانگ نماز در عهد پیغمبر میداد
و امامزاده هفده روز بیمار بود بهان جراحت بجوار حق پیوست در روایت آمده
که کالج را دو بار شهری بود عظیم و چهل هزار کدخدا نامی در آن شهر بودند دروازه
اول در موضع وبک در دیم که بجانب کجه رستاق میرفت و آن در موضع نهرو
رود بار دروازه سیم در میانه دو کوه که بجانب سردار میروند در وازه چهارم
در پایین کور رستاق بود هشت هزار حمام و هشت هزار مسجد جمعه در پایان محلات

وارث میان ارره فانه واقع است و شش هزار دکان از همه باب بود اکران
که در بهر بار شدی بشهر کالج ره فرود آمدندی اما امامزاده که در سار و قمش کشته
شدند هفتاد و سه تن از ذکور و اناث وی بشهر کالج نهان شدند و مزار ایشان
صالح ابن زید ابن امام موسی کاظم ع بود اما عبدالله و قاسم و حمزه که فرزندان
علی ابن امام محمد باقر ع بودند رابعه و فاطمه و میمونه و شهربانو که دختران جعفر
امام زین العابدین ع بودند اما عقیل و زکریا و زین العابدین و محسن که فرزندان
یحیی ابن امام موسی کاظم بودند اما سلیمان و ذاکر و اسمعیل و عباس که

در مسجد جامع کالج مازندران

حضرت موسی ابن جعفر ع

فرزندان هارون ابن زید ابن حضرت امام حسن ع بودند اما کنعان و ادنان و یوشع
و شعیب و یوسف و یونس و زید که فرزندان اطهر ابن عقیل ابن امام موسی کاظم
بودند و مریدان و معتقدان چندی که بودند روی بدان شهر نهادند چون بشهر
کالج رسیدند در پایان محلات و ازک در مسجد جامع فرود آمدند و مدتی
در آن مسجد بماندند و بسر بردند راوی گوید که آن مسجدی بود بزرگ
و دوازده هزار پیل پایه نهاده بودند و هر شب آدینه دوازده هزار چراغ
در آن مسجد روشن کردندی راوی گوید که بزرگ آن شهر را در ماتش

مرج کشدی که از نسل شمر ذوالجوشن علیه اللعنه بود فاما آن حرامزاده
در محلت لنه ور بود او را ابن عثمان بسیار بود اما بزرگ دیگر در محلت کالج
بود که نام وی عامر ابن عبدالله ابن ورقا ابن قالب که سفره چی حضرت
امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب بود و امام حسن ع و امام حسین ع را در کتف
خود نگاه داشته بود ایشان در محله کالج را خریده بود و القاب ایشان
بالقاب کالج مشهور بود چون خوارجان خبر امامزادگان شنیدند قرب
شش هزار سوار و پیاده بر سر امامزادگان آمدند و حرب عظیم ابتدا کردند

توصیف مسجد جامع و کوه سردارات

حضرت امام موسی کاظم

کردند اما کسان سالار ابن اسد زرقام ابن قعقاع خزائی بودند و القاب ایشان
اسبار کشدی برفتند و عامر ابن عبدالله ابن ورقای قالب را خبر کردند اگر چه
مؤمن با قربت سه هزار مرد که همه دوستدار اهل بیت بودند چون بلشکر کفار
رسیدند خوارجان هفتاد و سه تن امامزادگان را شهید کرده بودند در آن
مسجد صالح ابن زید ابن امام موسی کاظم ع را با هفتاد مریدان در کوه سردار بودند
و شهید کرده بودند و باقی مریدان روی باطراف و جوانب نهادند چون لشکر اسلام
در آن موضع رسیدند امامزادگان را کشته دیدند آنگاه عامر گفت مرج چندان

از این حرب بازنگردم تا این کشندگان را یکان یکان بجهنم برسانم این بگفت
و طبلها فرو کوفتند و نایهای حرب بر دمیدند و علمهای سبز و سفید بر برپای
کردند و سواران مانند رعد بهاری بغریدند و پیادگان بطریق شیران از پیشها پدید
آمدند و حمله ور در افرو کوفتند آنگاه عامر گفت هر که مرا داند داند و هر که نداند
بداند منم عامر ابن عبدالله ابن ورقا ابن قالب مولای من علی ابن ابیطالب است
و منم طالب خون این شهیدان میخواهم که یکی از خوارجان بیرون آیند و هر
دلت من به بینند این بگفت و بانگ بر مرکب زد گفت ای لشکر اسلام بکوشید

کوه سردار و رامین شهر ایس آباد

حضرت موسی ابن جعفر ع

تا خون ناحق ریخته امامزادگان را باز ستانیم چون لشکر اسلام این سخن بشنیدند همه یکبار
بدان لشکر حمله کردند و صف لشکر کفار بدرانیدند در دم مرج علیه اللعنه را بکشتند و تن
پلید او را بنجاست بسوختند و ابن عثمان آن حرامزاده را بقتل در آوردند و از آن
لشکر موازی شش هزار مرد را جان بجهنم رسانیدند و جای بولایت ایشان را
بگرفتند و زن و فرزندان ایشان را اسیر کردند و بعضی را بفروختند و خانه ایشان را
زدند و خراب کردند و آن گروه را آواره کردند رحمت خدا و رسول خدا و دعای
ملائکه بر عامر کالج باد اما چون امامزادگان از سار و قمش روی بهزیمت

نهادند اما یحیی و هادی و محمود و عاقب و یوسف و یونس و مریم و رقیه که فرزندان
حضرت امام موسی کاظم بودند از دست خوارجان روی بهزیمت نهادند چون
بشهر رامین رسیدند خواجه جلال الدین قزوینی نانوا بود و در دکان نشسته
بود آن هشت تن امامزادگان را بدید کسانیکه خوارج بودند خبر کردند بسیار
جهاد کردند آخرالامر یحیی ابن هارون ابن زید ابن امام حسن را خواجه جلال الدین
نانوای قزوینی شهید کردند و دست در بغل شاهزاده زد و بیازیر و پای در دامان
هادی ابن علی ابن موسی الرضا و علی و زید و حسن و محمد و جعفر و طیب و رضا و

حضرت امام موسی کاظم

حسین و یوسف صایم و قایم و حافظ و آن دوازده تن امامزادگان در عقب
امامزاده هادی آمدند چون بشهر آنیس آباد رسیدند علی مروان و خالد و مروان
باجماعت مروانی با امامزادگان در بازار سبزی فروشان در آمدند و جدال کردند
آخر الامر امامزاده هادی را با جماعتی در شهر انیس آباد شهید کردند و او را در کوه
که چون امامزادگان معصوم که از ظلم خوارجان در بار روم قومس مشرق شدند و
بعضی از فرزندان حضرت امام زین العابدین ع عبد الله و محمد و حسن روی
بدار المرز رستمدار نهادند چون بموضع بالو رسیدند طایفه زیربان خبر یافتند

و بر سر امامزادگان آمدند و بسیار جدال کردند امامزادگان روی بهزیمت نهادند
و زیربان بیجان در عقب رفتند چون بموضع مرج رسیدند زیربان در
موضع مرج امامزادگان را شهید کردند اما عبد الله را بسیار جراحت رسیده
بود در پایان رودبار سفا چون بموضع حبل رسید بجوار حق در پیوست
اما سلیمان و خالد و جعفر باز روی بطبرستان نهادند چون بشهر حله رسیدند
ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبد الله و جعفر و محمد روی بولایت دار المرز
رستمدار نهادند چون بموضع مطر رسیدند طایفه زیربان و لوجاکینان

مطر با

حضرت موسی ابن جعفر

مطر با امامزادگان در آمدند و بسیار جدال کردند آخر الامر محمد تقی و ابراهیم که فرزندان
اسحق ابن امام موسی کاظم ع بودند حسن را در آن جایگاه شهید کردند اما در موضع رزن
مرو بود نام و سلیمان ابن محمد کبیر امامزادگان را در آن موضع دفن کردند و
شهید باخشد اما فرزندان جعفر ابن عبد الله ابن زید ابن یحیی ابن صالح ابن
حضرت امام موسی کاظم ع ابراهیم و اسمعیل و اسحق و حمزه و داود با مادر و یک همشیره
که محترمه خواتون نام داشت و ایشان مدتی بشهر حله بودند و بتقیه روزگار بسر بردند
تا زمان امام حسن عسکری ع را زهر دادند و شهید کردند و بطلب اهل بیت بودند هر کس که

مدت آوردند بکشتند و امان ندادند و کار بجائی رسید که امامزادگان در
هر شهری و هر ولایتی در بدر بودند و بولایت در غربت نهادند اما ابراهیم و اسمعیل و اسحق
و حمزه و داود و مادر ایشان جاریه خواتون نام داشت و گفت ای فرزندان
برخیزید و روی بهزیمت نهیم چون شب در آمد امامزادگان از شهر حله روی
بولایت بغداد نهادند چون بشهر بغداد رسیدند مدتی روزگار بسر بردند و بعد از
آن خوارجان احوال امامزادگان خبر یافتند و تفحص می نمودند اما اسد ابن
برهان ابن محمد ابن حسین ابن محمود ابن عبد الله ابن مسعود رحمة الله علیه با امام

حضرت امام موسی کاظم ع

زادگان روی بولایت رستمدار نهادند در موضع بدر نظام رودبار که پایه رستمدار
رسیدند اما ربیع ابن تبرکاش زیار ابا لقاب اسمعیل کفشدار آن خوارجان با امامزادگان
در آمدند و بسیار جدال کردند و امامزادگان را شهید کردند و آن خوارجان
میخواستند که شهای مبارک را بسوزانند چون شب در آمد یک کوه بالای سر امامزادگان
پیدا شد چون روز شد ظالمان آن شهای مبارک را نیافتند و نا پدید شد بتاریخ اثنان
و خمسین شب جمعه ماه ذالحجه الحرام بود مجلس هشتم در اخبار قبله هشتم سلطان
دین ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه الصلوة و السلام

اما روایت میکند ابو مخنف ابن لوط ابن یحیی خزائی رحمة الله علیه چون امام موسی
کاظم ع را خلفای بنی عباس علیه اللعنه شهید کردند حضرت امام علی ابن موسی الرضا
ع بعد از پدر بر مسند امامت نشست اما در اخبار آورده اند که مامون الرشید ملعون
پادشاه بشهر طوس بود و ممالک خراسان زیر قلم آن ملعون بود حضرت
علی ابن موسی الرضا ع در شهر مدینه امام و پیشوای مردم بود تا دهم آبان
ماه قدیم و یازدهم ماه محرم الحرام شب یکشنبه حضرت علی ابن موسی الرضا
بسر تربت محمد مصطفی رفت و بسیار عبادت کرد و در آنجا بخواب رفت دید که

آنحضرت

حضرت محمد ... مولی الرضا ع

آنحضرت سر مبارک خود را بر پایه قبر حضرت رسول ص نهاد ناگاه دید که خاتم الانبیا محمد
می آید سر تا پا سیاه پوشیده با دیده گریان و دل بریان حضرت امام پیغمبر را چنان
بدید گفت السلام علیک یا جد بزرگوار این چه حالت است که خود را سر تا پا سیاه
آراسته حضرت رسول گفت ای فرزند مهربان امروز ده روز است که ماتمت را
بگرفتم و حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع از درد تو خاک حسرت بر سر کرده و فاطمه
زهرا از فراق تو جامه سیاه و کبود دارد و حسن مرتضی ع از مصیبت تو با مذده گرفتار
شده و حسین شهید کربلا از محنت تو ضعیف و ناتوان شده و امام زین العابدین ع

از ماتم تو وا ویلا بر آورده و محمد باقر از برای مکس تو خاک حسرت بر سر کرده حوریان بهشت از
برای تو گریه و زاری آغاز کرده این بگفت و حضرت علی ابن موسی الرضا و از گفتار رفت
و گفت ای جان من اگر تو در قعر دریا روی مامون الرشید ترا شهید کرداند چون حضرت
امام علی ابن موسی الرضا از خواب در آمد زار زار بگریست چون نماز صبح ادا کرد
از سر روضه جناب پیغمبر ص بیرون آمد جماعت مردمان آمدند سلام رجال
جهان آرای مبارک حضرت امام معصوم کردند و مردم شهر مدینه امام را پریشان
دیدند جمله مردمان بگفتند یا امام چرا خاطر مبارک پریشان است حضرت

حضرت امام رضا علیه السلام

امام موسی الرضا ع فرمود که یاران بدانید که امشب جناب جدم رسول خدا ص فرموده
که مأمون الرشید علیه اللعنه مرا بصد هزار محنت و بلا شهید کند این بگفت و بگریست
چون مردم شهر مدینه این سخن شنیدند گریه و زاری آغاز کردند و گفتند که دریغا دیگر بالای
مصیبت اولاد ائمه طغیان کرد اما علی ابن موسی الرضا را مردی بود ابا سلط
نام حضرت امام فرمود یا ابا سلط بدان و آگاه باش که جمعی از افغان قصد کشتن ما
دارند و ما توکل بر خدای عالم کرده ایم در اخبار آورده اند که مأمون الرشید گفت
تا تمامت بزرگان و امیران و سرهنگان و علما و صلحا و فضلا را طلب کرد و مجلس

عظیم بیاراست آنگاه مأمون الرشید علیه اللعنه گفت ای مردم شهر طوس امروز ما را
پیشوا و امامی نیست اگر صلاح دانید حضرت علی ابن موسی الرضا ع را از مدینه
بولایت شهر طوس آورید تا امام و پیشوای ما باشد آنگاه سلیمان ابن ابراهیم ابن محمد ابن
داود ابن قاسم ابن حبیب ابن عبد الله ابن حبیب ابن شجاع ارقم رحمة الله علیه که از صحابه
کبار حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب بود از جای برخواست و گفت ای مأمون الرشید
میترسم که تو با حضرت امام علی ابن موسی الرضا همان عهدی کنی که مردم شهر کوفه با حضرت
امام حسین ع کردند آنگاه مأمون الرشید گفت یا سلیمان بدان و آگاه باش که اگر

سلیمان

حضرت علی ابن موسی الرضا ع

سر موی مبارک امام علی ابن موسی الرضا ع را کم کنم و بر من ظاهر است که ایشان را هر کس
بیازارد فردای قیامت در پیش جناب محمد مصطفی ص و علی مرتضی ع شرمنده خواهد
بود و همیشه در آتش دوزخ گرفتار شود آنگاه مأمون الرشید دست بر مصحف نهاد و قسم
یاد کرد بدین عبارت که من هیچ ظلم و ستم بر اولاد ائمه نخواهم کرد آنگاه سلیمان برخواست
و مردم شهر طوس یکان یکان را قسم داد و بیعت میستاندند تا آنکه چهل هزار مرد
بیعت کردند و نوشته شد و بدست سلیمان آن بیعت نامها را برداشت و از شهر
طوس روی بولایت مدینه نهاد چون بشهر مدینه رسید از آمدن او امام معصوم را

دادند آنگاه سلیمان

خبر کردند جناب امام سلیمان را بخواند چون سلیمان را چشم بر جمال جهان آرای مبارک
امام افتاد سلام کرد و دست و پای امام را بوسه داد و آن بیعت نامه را بدست امام
داد حضرت امام سر نامها را بگشود یکان یکان نامه را میخواندند و آب از دیدگان مبارک
میگردانید سلیمان گفت یا حضرت امام امروز روزیست که شما باید شاد و
نشاط مشغول شوید چرا میبینم که خاطر شما پریشان شده است حضرت امام فرمودند
که من از این نامه بجز خبر مصیبت چیز دیگری نمیبینم و بر من ظاهر است که آخر الامر مأمون الرشید
علیه اللعنه مرا شهید خواهد کرد اما میدانم که جناب جدم محمد مصطفی ص و علی مرتضی ع

حضرت امام ضامن ع

بر من ظاهر کردند که تو را مأمون الرشید شهید کند امام از مجلس برخواست
و بحرم خویش رفت و گفت ایم زنان و ای برادران بدانید و آگاه باشید که مأمون
الرشید علیه اللعنه مرا طلب کرده و من بجانب شهر طوس میرویم و میدانم که شما را دیگر
نخواهم دید چون اولاد و اتباع آنحضرت این سخن را شنیدند همه گریه و زاری
آغاز نمودند و جامها چاک کردند و گفتند یا امام تو میروی و ما را بکه میگذاری
حضرت امام اولاد و اصحاب خود را وداع کرده روی بولایت خراسان آوردند
چون بچشمه رسید و جمعی آهوان را دید بر سر چشمه ایستاده بودند همه از دیدار او فریاد زدند

چون آهوان را چشم بر جمال حضرت امام رضا ع افتاد گفتند یا امام اگر صلاح
میدانی بیا و از این راه باز گرد که جمعی از افغان قصد کشتن تو دارند چون حضرت
امام علی ابن موسی الرضا ع از آهوان این سخن شنید گفت ای آهوان بدانید
و آگاه باشید که هر کس از اجل روی نگرداند اما سر از پدر یاد دارم
که نوح پیغمبر ع یکهزار و چهار صد سال عمر بود گفت بار خدایا تا من از تو اجل درخواست
نکنم اجل بر من نرود و آنگهی چون حضرت نوح ع را چهار فرزند بود سام و حام و یعقوب
و خانه قضا را یک روز حضرت نوح در خانه خویش نشسته بود و بخواب رفت

و پسران نوح

حضرت علی ابن موسی الرضا ع

و پسران نوح چوب در آتش نهاده اند و آن چوب را سرخ کردند و تن مبارک و را میسوزانیدند
چون جناب نوح پیغمبر از خواب درآمد تن مبارک خود را سوخته دید گفت بار خدایا اجل فرزندان
مرا برسان که مرا تاب این فرزندان نیست ناگاه ملک الموت در رسید و گفت یا نوح
بدان و آگاه باش که عهد اجل رسید که حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است
کما اذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعة و لا یستأخرون چون جناب نوح این سخن را شنید گفت
یکساعت مرا امان ده تا دو رکعت نماز بگذارم ملک الموت یکساعت دست باز کشید
جناب نوح پیغمبر ع از جا برخواست و از خانه بیرون آمد و گفت یکساعت رستن

غنیمت است اما نوح از بیم ملک الموت روی بهزیمت نهاد حضرت حق سبحانه و تعالی ارک
زمین برادرم کشید و نوح در یکساعت یکسال راه برفت دید که چهار کس ایستاده و قبری میکنند و با
یکدیگر نزاع داشتند چون نوح پیغمبر آن مردم را دید سلام کرد و گفت ای یاران شما این نزاع
از سبب کیست و چیست جمله گفتند یا پیغمبر خدا ما را شخصی وفات یافته و انداز نیاوردیم
و ندانستیم که این قبر تمام شد یا نه نوح گفت ای یاران اگر من در قبر روم و نگاه کنم بر من ظاهر خواهد
شد که این قبر تمام است یا نه چون آن مردمان شنیدند گفتند یا رسول الله اگر شما قدم مبارک خود را رنجه
کرده اید میت ما را جای باشد بغریق رحمت خود بیامرزد آنگاه جناب نوح قدم مبارک خود را

گفتن داستان نوح با هو

حضرت امام ثامن ضامن

در قبرهای نگاه کرد دید که آن چهار کس یکی جبرئیل و یکی میکائیل و یکی عزرائیل و یکی اسرافیل
بود جمله گفتند یا نوح بدان و آگاه باش اگر صد سال بگریزی آخر مرگ اندر آید و گفته اند
که با امر حق سبحانه برگ از درخت نمی ریزد و از سرنوشت حق تعالی نمی باید گریخت
سرنوشت تو بود همراه تو   چون تو بگریزی بگیرد پای تو باز
گفتند یا نوح تو از دست اجل گریختی تو نداری چاره نیست جان را بجان آفرین تسلیم
باید کرد چون جناب نوح این سخن بشنید سر بسوی آسمان کرد گفت بار خدایا مرا چند
مهلت ده که دیگر باره بمسکن خود روم ندا از حضرت حق سبحانه و تعالی در رسید که

ای ملک الموت یکسال عمر نوح باقیست آنگاه ملک الموت جناب نوح پیغمبر را بجانب
وطن روانه کرد مدت یکسال در راه بود تا بمسکن خود رسید ملک الموت در رسید
ملک الموت در رسید گفت یا نوح السلام علیک بدان و آگاه باش که اجل
تو فرا رسیده و ترا چندان مهلت ندهم که دمی آب خوری چون حضرت نوح این
این سخن بشنید روی خود را بطرف قبله کرد و هر دو پای وی از آستانه خانه در گذشت
آنگاه ملک الموت گفت یا نوح هزار و چهارصد سال عمر داشتی و چندان جای نساختی
که ترا قبض کنم حضرت نوح گفت یا ملک الموت اگر من دانستمی که همچون تو غمی در عقب

نیم عمر

معجز حضرت رضا ع در آهوان

حضرت علی ابن موسی الرضا ع

مرا بعد از من هرگز این عار تهمت نخیزد چون امام علی ابن موسی الرضا این نقل را تمام کرد
جمله آهویان از زبان در بار حضرت امام سخن بشنیدند گفتند صدق یابن رسول الله آنگاه
حضرت امام روانه شد تا بولایت نیشابور رسید در آن تیرماه قدیم در سر راه باغی بود باغبان
در درب باغ ایستاده حضرت امام علی ابن موسی الرضا ع را چشم بر باغبان افتاد و گفت ای
باغبان میتوانی که از برای ما انگور بیاوری باغبان گفت در این فصل انگور در باغ نمیشود
حضرت امام فرمود برو در باغ نگاه کن چون باغبان این سخن بشنید برخواست و نگاه
کرد دید بقدرت خدای تعالی آن باغ دیگر باره انگور آورده باغبان را دل نداد که

انگور از برای حضرت امام بیاورد آنگاه باغبان بازگشت و گفت در این باغ انگور
انگور پیدا نشده چون حضرت امام علی ابن موسی الرضا ع این سخن بشنید عنان
مرکب را بگردانید و روی براه نهاد و باغبان در باغ ایستاده در این فکر بود که چگونه انگور را
تمام کند ناگاه آتش در باغ افتاد باغبان با باغ با یکدیگر بسوختند و بلعنت خدا و نفرین
ملائکه واصل شدند اما حضرت امام نزدیک شهر طوس رسید دو کوه غلطان در آمدند
یک کوه بدست راست و یک کوه بدست چپ و حضرت امام در میان دو کوه میرفت
تا بشهر طوس رسید اما مأمون الرشید را خبر کردند از آمدن امام حضرت علی ابن

ورود موکب همایون حضرت رضوی بشهر طوس

حضرت امام ثامن ضامن

موسی الرضا چون آن ملعون این سخن بشنید شاد شد فرمود تا تمامی بزرگان و امراء و بزرگان و علما
و فضلا و صلحا جملا باستقبال حضرت امام بیرون رفتند چون نزدیک امام معصوم رسیدند
جمله پیاده شدند و سلام کردند و دست و پای مبارک امام را بوسه دادند و با صد عزت
و جلالت بشهر طوس در آوردند اما آن روز که حضرت امام قدم مبارک خود را بشهر طوس
نهاد و در آن روز دوازده هزار لال و کر و کور و شل و مفلوج و مبتلا شفا یافتند و هر روز از خلق
عالم از اطراف و جوانب میآمدند و کمال فضل آنحضرت را میدیدند و روز بروز ده هزار آدم
از کر و کور و شل شفا یافتند آخر الامر مأمون الرشید علیه اللعنه کینه امام را در دل گرفت و

بسیار چاره و تدبیر کرد و خواست که امام را شهید کند اما مأمون را چند شیر بود در خانه
داشت هر کس را که آن خبیث را افزاده غضب کردی وی را بدان شیرخانه فرستادی
اما روز دیگر مأمون الرشید در خانه بخدمت امام آمد و سلام کرد و عرض کرد یا امام
من چند شیر در خانه دارم و شیران بسیار درنده میباشند و من شنیده ام که با شما سخن میگویند مرا
مقصود آنستکه شما قدم مبارک بدان شیرخانه بنهید تا شیر با شما سخن گوید بشنویم چون حضرت
امام این سخن شنید از جای برخواست و باتفاق مأمون الرشید رفتند به در بزرگ شیر
خانه رسیدند در شیرخانه را بگشودند حضرت امام قدم مبارک بدان شیرخانه نهاد و چون

شیران را

قصه شیر با حضرت رضا ع

حضرت علی ابن موسی الرضا ع

شیر از اچشم بر جمال آنحضرت افتاد سجده کردند السلام علیک یا ابن رسول الله این چه حال
که خود را بدست دشمنان دادی تو ما را اجازت ده تا ما بیرون رویم و دمار از دشمنان بر
آریم و تمام مردمان طوس را بدرانیم چون امام این سخن بشنید گفت که جناب جدم رسول خدا
فرموده که از فرزندم یکی از دست مأمون الرشید علیه اللعنه شهید خواهد شد اما در میان
شیران شیر پیری بود بسیار ضعیف و ناتوان و لاغر و پریشان حال شد از جای خود در حرکت
و گفت یا حلال مشکلات جهان حضرت سلطان دین ابوالحسن علی ابن موسی الرضا
بدان و آگاه باش که مأمون الرشید ملعون چون گله گاوی بالوی نفرستد سیدها جمله

شیران جوان میخورند که عاجز و ناتوان هستم نمیگذارند که سیر شوم چون حضرت امام از آن شیر پیر
این سخن بشنید فرمود ای شیران من شما را نصیحت میکنم زنهار که بعد از این هر چه مأمون الرشید
شما را خوراک بدهد اول بگذارید تا شیر پیر بخورد چون شیران از حضرت امام این سخن بشنیدند
سمعا و طاعتا گفتند اما سخنانی که جمله شیران گفتند مأمون الرشید یکان یکان
بشنید چون حضرت امام از شیرخانه بیرون آمد مأمون گفت یا امام جمله شیران با تو چه گفتند
امام فرمود آنچه شیران گفتند شما شنیدید آنگاه مأمون الرشید گفت که گاوی بدان
شیرخانه انداختند مأمون نگاه کرد دید که جمله شیران از جای برخاستند و آن

قصهٔ حضرت با شیر

حضرت امام هشتم ضامن ثامن

کاو را کشته و باز بجای خود رفته قرار گرفتند و آن شیر پیر ضعیف ناتوان از جای خود برخاست و بر سر کاو رفت و چندان بخورد که سیر شد و باز بجای خود رفت و قرار گرفت و بعد از آن شیران دیگر برخواستند و بر کاو کشته رفتند چندانکه خواستند خوردند چون مامون این معجزه بدید گفت الله اکبر اولاد ابو تراب همیشه جادوگر بوده اند آن روز حضرت امام در خانه خویش رفت مامون الرشید گفت ای برادران بدانید و آگاه باشید که عاقبت امام علی ابن موسی الرضا در شهر طوس پادشاهی خواهد کرد و خلق عالم بر سر وی جمع خواهند شد و هر روز لشکر وی زیاده شود و دمار از ما برآرند و فرزندان ما را اسیر کنند و مال ما را غارت کنند

و استخوانهای ما را بسوزانند و نسل ما را از روی زمین منقطع گردانند چون از مامون این سخن شنیدند گفتند ای برادر در این کار باید صبر کرد و این راز را نهفته باید داشت تا خلق عالم بدین کار آگاه نشوند اما مامون گفت مرا فکر آنست که ویرا بنوعی مهمانی بخانه برم و کار ویرا تمام بسازم تا خلق گمان بد نبرند این بگفت و در خانه رفت اما حضرت علی ابن موسی الرضا امر ید خاص بود اباصلت آنگاه حضرت امام فرمود یا اباصلت مشت خاکی به نزدیک من آر تا بدانم که قبر من در کجا قرار گیرد آنگاه اباصلت برفت و یک مشت خاک آورد حضرت از دست او بستد و یک یک را می بوئید و گفت یا اباصلت در میان شهر حاکم

فرمایشات حضرت با اباصلت

حضرت علی ابن موسی الرضا ع

بکنید و در آن قبر یک چشمه آب بیرون آید و مرا اندران آب غسل دهید و خلق عالم را از تربت من آگاه بکنید و مگذارید علما و فضلا و صلحای شهر طوس بر سر من آیند اما پنج کس از آسمان پدید خواهد آمد جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل و عیسی ابن مریم بیاید و تابوت من و کفن من از آسمان ششم خواهند آورد و عیسی روح الله مرا نماز خواهد کرد و تابوت من از جای برخیزد اول با آسمان هشتم خواهد رفت و حضرت حق سبحانه و تعالی مرا جامهای رحمت در پوشاند و هزاران ملائکه ذکر کنان با تابوت من خواهند آمد این بگفت و بسیار بگریست اباصلت گفت یا امام معصوم تو میروی و مرا بکه میگذاری

حضرت امام فرمود ترا بخدا سپردم حضرت در این سخن بود که قاصد مامون الرشید برسید و سلام کرد و گفت یا امام معصوم شما را مامون الرشید طلب می کند چون حضرت امام از قاصد این سخن بشنید دانست که مامون الرشید قصد کشتن وی دارد آنگاه حضرت امام فرمود با اباصلت از خانه مامون آمدند و درون آمدند مامون از خانه بیرون آمد و حضرت امام را اجابت کرد و بدرون خانه رفت آنگاه مامون یک طبق انگور آورد و در پیش حضرت امام بر زمین بنهاد گفت یا حضرت امام انگور بخورید حضرت امام نگاه کرد بآن انگور گفت یا مامون از برای

زهر دادن مامون حضرت را

حضرت امام ضامن ثامن

خوردن انگور چرا تکلیف میکنی و من در این انگور غیر از مصیبت و محنت چیز دیگر نمی بینم مامون گفت یا امام بدان و آگاه باش که من در این انگور هیچ مکر و حیله نکردم قسم بارواح پر فتوح جدت محمد مصطفی صلعم و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن الرضا و حسین شهید کربلا که حضرت حق سبحانه و تعالی دنیا را بدوستی ایشان آفرید که من در این انگور هیچ مکر نکرده ام چون حضرت امام از مامون این سخن بشنید فرمود یا مامون هزار جان من فدای نام جدم محمد مصطفی صلعم و علی مرتضی باد من انگور بخواهم خورد اما تو در عذاب آخرت گرفتار خواهی شد این بگفت و دست دراز کرد و انگور بخورد

و در ساعت از جای برخواست مامون گفت بکجا میروی که من شما را برای ضیافت آورده ام حضرت فرمود یا مامون آنجا میروم که تو فرستادی این بگفت و از مهمانی خانه بیرون آمد و وجود مبارک آنحضرت پریشان شد هر لحظه افتادی و گفتی یا اباصلت مرا نگاهدار که من بیتاب شدم و زهر استخوانهای مرا در گرفت و می گفت امان از بیکسی و از بیچارگی خود میگریست تا بدر خانه خود رفت در اخبار آورده اند که شاهزاده محمد تقی در مدینه بود و در مسجد رفت و بعبادت خدای تعالی مشغول بود آنگاه هاتفی از جانب حق سبحانه و تعالی در رسید گفت

آمدن حضرت امام محمد تقی در طوس

حضرت علی ابن موسی الرضا ع

ای پسر اگر میخواهی که پدر خود را ببینی قدم در راه نه چون حضرت شاهزاده محمد تقی از هاتف غیب این سخن بشنید از مسجد بیرون آمد گفت الهی ملکا پادشاها پدر مرا چندان مهلت ده تا من بشهر طوس روم آنگاه شاهزاده محمد تقی در خانه رفت و با مادر خود گفت که ای مادر بدان و آگاه باش که پدر مرا مامون الرشید شهید کرد چون اولاد و اصحاب امام علی ابن موسی الرضا ع این سخن بشنیدند همه گریه آغاز کردند و جامها چاک کردند و واویلا و واحسرتا بر آوردند آنگاه شاهزاده محمد تقی از مدینه روی بولایت خراسان نهاد در روایت صحیح آورده اند که حضرت شاهزاده محمد تقی ع از مدینه

بیک روز بطوس آمد بدر خانه رسید که پدرش حضرت امام ع خفته بود در بزد و گفت ای پدر بزرگوار من در بگشا چون حضرت امام آواز فرزند خود شنید بصد پریشانی از جای برخواست و در خانه بگشود چون شاهزاده محمد تقی را چشم بر جمال مبارک پدرش افتاد گفت السلام علیک ای پدر مظلوم من این چه حالت که این قوم بی وفایان و بی اعتباران در حق شما کردند و این چه ستمهاست که کرده اند و بیعت نامهای خلاف بنوشتند و عهد خود را بشکستند ای پدر بزرگوار از غریبی و بیکسی تو بنالم که در شهر طوس غریب و بیکس بماندی یا [illegible]

حضرت امام رضا

خود نالهٔ که در روایت می‌بینیم مانده‌ام این گفت و بسیار بگریست آنگاه حضرت امام
فرزند خود را در کنار گرفت و سر و روی مبارک وی را ببوسید و سر فرزند خود را در زیر
جامه خواب گرفت و آنچه شرایط امامت بود بر وی ادا کرد چون حضرت امام محمد تقی آن را
دریافت و حضرت امام علی ابن موسی الرضا جان بحق تسلیم کرد چون حضرت امام معصوم
بجوار حق در پیوست آشوب در شهر طوس افتاد و مردم شهر بر سر امام جمع آمدند و نوحه
و زاری آغاز نمودند و جامها چاک کردند و میخواستند که حضرت امام معصوم را غسل
دهند امام چون فرموده بود باباسلط که مانع شود و نگذارد که علماء و صلحاء و فضلای

شهر طوس مر اغسل دهند حسب الفرموده امام اباسلط مانع شد و رد کرد نگذاشتند
که مردم طوس بر سر امام روند آنگاه پنج کس از آسمان پدید آمدند و تابوت و کفن
آوردند حضرت امام علی ابن موسی الرضا را غسل دادند و کفن پوشانیدند و وی را در تابوت
نهادند آنگاه تابوت آنحضرت از جای برخاست و روی بآسمان نهاد چون بآسمان هفتم رسید
حضرت حق سبحانه و تعالی وی را جامهای رحمت در پوشانید و هزار ملائکه ذکر کنان
در عقب تابوت حضرت امام آمدند تابوت بسر قبر خویش رسید وی را همین روح الله ناز
گذاردند ناگاه مأمون الرشید آمد و فریاد و ویلا برآورد که حضرت امام را بیماری از

حضرت علی ابن موسی الرضا

از چه بود آنگاه اباسلط گفت با مأمون بدان و آگاه باش که امام معصوم را تو شهید
کردی و بلعنت خدا گرفتار شدی تا دنیا باشد شمار العن خواهند کرد چون مأمون
این سخن بشنید در خشم شد گفت ای اباسلط بیشرم امروز پادشاه این عالم و
توم این سخنهای بیهوده میگوئی من تو را زجر و سیاست خواهم کرد آنگاه اباسلط
گفت یا مأمون اگر تو مرا بکشی بدرجه اعلی خواهم رسید در اخبار آورده‌اند که
حضرت امام علی ابن موسی الرضا را هشت فرزند بود بدین اسامی حضرت امام
محمد تقی و هادی و علی نقی و حسین و یعقوب و ابراهیم و فضل و جعفر اما هادی

ابن علی ابن موسی الرضا را چهار فرزند بود بدین اسامی عبدالله و خضر و محمود و داود
اما علی نقی ابن امام علی ابن موسی الرضا را شش فرزند بود بدین اسامی ابوطالب
و حسن و نعمت و صالح و ثابت و صایم اما یعقوب ابن امام علی ابن موسی الرضا
سه فرزند بود بدین اسامی یوسف و یونس و اسحق اما ابراهیم ابن علی ابن موسی
الرضا را شش فرزند بود بدین اسامی محمد و احمد و محمود و طیب و ابراهیم
و یعقوب و فطا اما فضل ابن امام علی ابن موسی الرضا را دو فرزند بود بدین
اسامی جعفر و عبدالله اما جعفر ابن امام علی ابن موسی الرضا را شش فرزند

حضرت امام رضا

بود بدین اسامی سلیمان و اسمعیل و شعیب و بحر و مالک و حمید اما دانیال و عبدالله
ابن هادی ابن امام علی ابن موسی الرضا را نه فرزند بود بدین اسامی یزدان و عمران
و برهان و لقمان و دختران فاطمه و خدیجه و سکینه و شریفه و حنیفه اما ابوطالب
ابن علی نقی ابن امام علی ابن موسی الرضا را ده فرزند بود بدین اسامی یعقوب و
یوسف و خالد و حامد و صالح و نام و بام و دختران سلیمه و حلیمه و رحیمه اما
یوسف ابن یعقوب ابن امام علی ابن موسی الرضا را پنج فرزند بود بدین اسامی
حمزه و امر و عزیز و نوح و ابراهیم اما محمد ابن ابراهیم ابن امام علی ابن موسی الرضا را

هشت فرزند بود بدین اسامی حسن و محسن و حسین و قاسم و زید و علی و از دختران زهرا
دیگر اما عبدالله ابن جعفر ابن امام علی ابن موسی الرضا را ده فرزند بود بدین
اسامی یحیی و موسی و مسیب و مختار و عباس و هارون و دختران سکینه و
حلیمه و رحیمه و آمنه تا در آن زمان که حضرت امام محمد تقی را هرون الرشید ملعون
زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه کرد و نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین
عبارت که چون نامه من بشما رسد دمار از ابوترابیان برآورید چون باطراف
نامه رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند و قصد اولاد ائمه نمودند جمله امامزادگان

حضرت علی ابن موسی الرضا

روی باطراف و جوانب نهادند اما یعقوب و ابراهیم و فضل را در مدینه بموضع مزار
بقیع شهید کردند اما هادی و علی نقی و جعفر از مدینه روی بولایت ساوج بلاغ نهادند
چون بدانجا رسیدند هادی و علی نقی در موضع پوشین شهید کردند اما جعفر را در
موضع جندار شهید کردند اما حسین ابن امام علی ابن موسی الرضا در زمان شیخ
بایزید بسطامی شاهزاده حسین را از خراسان برداشته رو بولایت قزوین
نهادند چون بموضع خود آن رسیدند یکساعت بنشستند و چاشت کردند بعد
از آن روی براه نهادند چون بحوالی شهر قزوین رسیدند ناگاه شیخ بایزید را چشم

بمورچه افتاد که بدامان او دامان همی خوردی شیخ بایزید حضرت شاهزاده حسین را گفت
که تو بیرون شهر باش تا من مورچه را بمنزل رسانم آنگاه شیخ بایزید مورچه را برداشت و
روی براه نهاد حضرت شاهزاده حسین بیرون شهر بنشست و هر لحظه صدای شهر
قزوین بگوش حضرت شاهزاده حسین میرسید شاهزاده برخواست و بشهر قزوین رفت
چون بدر حمام رسید در حمام رفت اما یک کور در حمام بود هر کرا دیدی گفتی
که بدوستی حضرت امام علی ابن موسی الرضا یک کاسه آب بر سر من بریز شاهزاده
حسین یک کاسه آب بر سر کور ریخت در ساعت کور بینا شد کور دست دراز

وقعهٔ شاهزاده حسین نخجوان خیار کل شهر جرم ملسر

حضرت امام [illegible]

کرده دامن شاهزاده حسین را بگرفت و آواز بلند کرد که ای یاران بیائید که امامزاده در
حمام است که را از حمام بیرون آمده مردم شهر قزوین را خبر کرد چون مردم شهر قزوین
این سخن بشنیدند بعضی بدوستی و بعضی بدشمنی هجوم کردند و در حمام رفتند و حضرت
شاهزاده حسین را شهید کردند که لعنت خدا بر ایشان باد اما فرزندان ما در این
امام علی بن موسی الرضا عبدالله و خضر و محمود و داود از مدینه روی بولایت
نخجوان نهادند چون بشهر نخجوان رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
علوی اما فرزندان علی نقی ابن امام علی ابن موسی الرضا ابوطالب و حسین و نعمت

وصالح و صایم از مدینه روی بولایت خیار کل بایلکان نهادند و در آنجا وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما فرزندان یعقوب ابن
امام علی ابن موسی الرضا یوسف و یونس و اسحق از بغداد روی بولایت جرم نهادند
چون بشهر جرم رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان ابراهیم ابن امام رضا
محمد و احمد و محمود از بغداد روی بولایت ملسر نهادند چون به زاد داد دشت و زلزله
رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم ابن علی ابن موسی الرضا با ام فرزند خود
موسی و طیب از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتی بر بود

بعد از آن

اینک کاشان عهرده بورث ورعوار دستان

حضرت علی ابن موسی الرضا ع

بعد از آن از شهر ری روی بولایت قهران رود بار نهادند چون بموضع اینک
رسیدند ابراهیم ابن امام رضا را در ده اینک شهید کردند بر تربه بیرستان هم
آفتاب آمدند اما ابراهیم و یعقوب و حافظ از ری روی بولایت کاشان نهادند
چون بشهر کاشان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان فضل ابن امام رضا ع
جعفر و عبدالله از مدینه روی بدار المرز نهادند چون برود بار قهران رسیدند بموضع
لالان افتادند ایشان را شهید کردند اما فرزندان جعفر ابن امام رضا سلیمان
و اسمعیل و شعیب و بکر و مالک و جمشید و دانیال از مدینه روی بولایت ری نهادند چون

بشهر ری رسیدند متفرق شدند اما سلیمان و اسمعیل از ری روی بولایت
طارم نهادند چون بموضع عهرده رسیدند خوارجان در عقب آمدند و بسیار
مجادله کردند آخر الامر سلیمان و اسمعیل در موضع عهرده آنطرف رودخانه بطرف
آفتاب آمدند در میان درخت بورث غایب شدند اما شعیب و بکر از شهر ری
بولایت بورود نهادند چون بولایت بورود رسیدند ایشان را شهید کردند
اما مالک و جمشید و دانیال از ری روی بولایت اردستان نهادند ایشان را
در آن موضع شهید کردند اما فرزندان عبدالله ابن هادی در ابن امام علی ابن

بغداد شیراز یمن تبریز شهر طوس همدان شهر سلطانیه

حضرت امام رضا ع

موسی الرضا یزدان و عمران و برهان و لقمان از مدینه روی بولایت بغداد
نهادند چون بشهر بغداد رسیدند ایشان را شهید کردند اما دختران عبدالله ابن هادی
ابن امام رضا فاطمه و خدیجه و شریفه و حنیفه و سکینه از سوی بغداد روی بولایت
شیراز نهادند چون بشهر شیراز رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابوطالب ابن
علی نقی ابن امام علی ابن موسی الرضا یعقوب و یوسف و خالد و حامد و سالم و ماجر
از مدینه روی بولایت یمن و طایف نهادند چون بشهر یمن رسیدند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما دختران ابوطالب ابن علی نقی ابن امام

رضا سلیمه و حلیمه و رحیمه از بغداد روی بولایت تبریز نهادند چون بشهر تبریز رسیدند
ایشان را شهید کردند اما فرزندان یوسف ابن یعقوب ابن امام علی ابن موسی الرضا
حمزه و لمزه و عزیز و نوح و ابراهیم از بغداد روی بولایت خراسان نهادند چون بشهر طوس
رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما فرزندان محمد
ابن ابراهیم ابن امام علی ابن موسی الرضا حسن و محسن و حسین و قاسم و زید و علی از مدینه
روی بولایت همدان نهادند اما حسن و حسین و محسن را در شهر همدان شهید کردند اما
قاسم و زید و علی از همدان روی بولایت سلطانیه نهادند چون بشهر سلطانیه

رسیدند

کاشان ری حصار بوعلی اصفهان چین

حضرت امام علی ابن موسی الرضا ع

رسیدند ایشان را شهید کردند اما دختران محمد ابن ابراهیم ابن امام علی ابن موسی الرضا
زهرا و کبرا از بغداد روی بولایت کاشان نهادند چون بشهر کاشان رسیدند ایشان
شهید کردند اما فرزندان عبدالله ابن جعفر ابن امام علی ابن موسی الرضا بکر و موسی
و شبیب و جبار و عباس و هارون از مدینه روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند
در آنجا مدتی روزگار بسر بردند عبدالله ابن جعفر ابن امام رضا از ری روی بولایت
شمیران نهادند چون بموضع حصار بوعلی رسیدند وی را شهید کردند اما شبیب و جبار
از ری روی بولایت اصفهان نهادند چون بشهر اصفهان رسیدند ایشان را شهید

کردند اما عباس و هارون از شهر ری شهید کردند اما سکینه و حلیمه و رحیمه
از بغداد روی بولایت چین نهادند چون بشهر چین رسیدند ایشان را شهید کردند مجلسی
نهم در اخبار حضرت امام محمد تقی ع روایت میکند بوطاهر ابن بکر خوافی
علیه الرحمه که حضرت امام محمد تقی را شش فرزند بود بدین اسامی حضرت امام علی نقی
و ابوالحسن و ابوطالب و زید و موسی و جعفر اما ابوالحسن ابن امام محمد تقی را سه
فرزند بود عبدالله و زید و مالک اما ابوطالب ابن امام محمد تقی را چهار فرزند بود
باقر و جعفر و قاسم و محسن اما موسی ابن امام محمد تقی را چهار فرزند بود بدین اسامی ابوطاهر

حضرت امام محمد تقی

ومطهر وفضل وجعفر اما جعفر ابن امام محمد تقی را شش فرزند بود بدین اسامی زین العابدین
ومطهر واسد وابراهیم واسمعیل و داود اما ابو طالب ابن ابو الحسن ابن امام محمد
تقی را هفت فرزند بود بدین اسامی شعیب و محمد ومحمود وحسن اما دختران میمونه
ورابعه وفاطمه اما ابو طاهر ابن موسی ابن امام محمد تقی را ده فرزند بود بدین اسامی
سالم وصادق وایوب وذکریا ومسلم وعقیل ودختران ام کبری وام صغری وام
کلثوم وزینب اما زین العابدین ابن جعفر ابن امام محمد تقی را چهارده فرزند بود
بدین اسامی حسین وفضل ومالک وادهم وخالد ومحمود وحسن وسلیمان ویعقوب

وثابت اما دختران حبیبه ورقیه وسکینه وزبیده اما مطهر ابن امام محمد تقی را سه
فرزند بود بدین اسامی موسی ومحمد وحسین در اخبار آورده اند که چون ارشید
علیه اللعنة امام محمد تقی را زهر داده شهید کرد وقصد اولاد ائمه کرد جمله امامزادگان
روی باطراف وجوانب نهادند اما ابو طالب وزید را در ولایت بغداد در
موضع سند ملعون شهید کردند اما حضرت امام علی النقی بشهر سامره افتاد
وطن ساخت اما ابو الحسن وجعفر وموسی با همه اولاد واصحاب وخدم وحشم از بغداد
روی بولایت ری نهادند چون بولایت ری رسیدند مخالفان بر سر راه امام

حضرت محمد ابن علی

زادکان در آمدند وبسیار مجادله کردند وبسیار جراحت بر تن مبارک ایشان رسید
آخر الامر ابراهیم ابن جعفر ابن امام محمد تقی بولایت ری در موضع درکان شهید کردند
اما اسمعیل ابن جعفر ابن امام محمد تقی در ولایت ری در موضع طهران افتادند
ودر خانه فخر الدین خداداد فرود آمد تا مدت یکماه بیمار بود وبسیار جراحت بر تن
مبارک امامزاده اسمعیل رسیده بود آنگاه فخر الدین حداد آن جراحتها را به
بست آخر الامر یزدان وعمران با فرزندان وبرادران ومتعلقان خروج کردند
بمنزل فخر الدین حداد فرود آمدند وامامزاده اسمعیل را شهید کردند اما ابو الحسن

ابن حضرت امام محمد تقی بایک فرزند دیگر زید نام بولایت ری در موضع اندرمان
افتادند ایشان را شهید کردند اما موسی وجعفر با جمله فرزندان وفرزندزادگان
واولاد واصحاب از ری روی بدار المرز نهادند چون بموضع آهنک لار رسیدند
با همه مریدان ومتعلقان مار کرفتند وآسوده شدند اما آهنک لار را بازی اسماعیله
بود ملعون بدبخت وآن بی عمل امامزادهای مظلوم را بدید وملعون شعبان نام ثابت
مردم مرداتک ومردم زیار را خبر کرد از آمدن امامزادکان اما در لار چهارصد
وچهل وچهار پارچه ده بود راوی کوید که در ولایت لار منشورنامه از مامون

حضرت امام محمد تقی

ارشید ملعون داشت که اکر اولاد ائمه اهل البیت لار را فتد خواجان ایشان را شهید
کردانند آخر الامر جمله دهات لار با خبر شدند اما برادرزاده مامون ارشید
ملعون عبید نام که در ده مرداتک بود لشکر برداشت وبسوی بآهنک لار نهاد
چون بموضع ناتیر رسیدند شعبان آیبار بر سر راه ایستاده بود عبید حرامزاده کفت
یا شعبان اینجا هیچ ابوترابی دیدی که کذشته باشند شعبان کفت آری دیدم اکر
شما درهم چند دهید من شما را بایشان برسانم آنکاه هزار درهم به شعبان
آیبار دادند وآن حرامزاده بلد راه شد ومیآمد تا بر سر امامزادکان رسیدند

اما راوی کوید مردمان چهارصد وچهل وچهار پاره ده آمدند وامداد خواجان
کردند اما چهار پاره ده که اولاد مسیب ابن قعقاع خزائی بودند مردم شب وسلامک
واوز وبحیران بکریه وزاری مشغول بودند اما مخالفان با امامزادکان مجادله عظمی
کردند اما عمران ابن موسی وجعفر وامامزاده موسی ابن امام محمد تقی آنروز با جمله
ابن عمان خویش شش هزار خواجان را بجهنم رسانید آخر الامر عمران
وجعفر وموسی وابوطالب وقاسم ومحسن وباقر وداود ومظهر ویوسف و
حسین واسد وعبد الله وزین العابدین ومحمد الجواد وحسن آن هجده تن را

حضرت جواد محمد ابن علی

در موضع آهنک لار شهید کردند راوی کوید در همان ساعت خبر آمد که مامون
ارشید ملعون بلعنت خدا واصل شد اما عبد الله ابن ابراهیم ابن محمد قاسم ابن
ثابت ابن علی ابن محمود ابن فضل ابن یحیی ابن اسد ابن محمد ابن مسیب ابن قعقاع
خزائی رحمة الله علیه چون این سخن شنید شاد شد کفت ای ابن عمان من خبر بد کم
عداوت در میان نبندیم وحق خون فرزندان امام محمد تقی را از این ظالمان
کمراه بیراه باز ستانیم همه کفتند یکبارکه فرمان برداریم آنکاه علم مسیب را بر پا کردند
روی بدان مخالفان نهادند وزنان ودختران همه سروپا برهنه ودست

بر سر زنان وروی خراشان برفتند چون شعبان آیبار رسید عبد الله
کفت ای حرامزاده دیدی که آتش زیر درخت شجر المبارک نهادی وشاخ و
برکهارا سوختی بیا تا ضربت تو برسانم عبد الله یکضربت بر سر آن حرامزاده زد
تا سینه بشکافت وآن لشکر اسلام همچنان تا بر سر کشتکان آهنک لار رسیدند
وخود را در میان خاک وخون ایشان انداختند وفریاد واویلا برآوردند وامام
زادکان را دفن کردند وبعد از آن در عقب خواجان رفتند ودو هزار خواجان
بجهنم رسانیدند اما جعفر ابن موسی ابن امام محمد تقی آنروز کشته شد

قصهٔ وقوع در لار

حضرت امام محمد تقی

اما عبدالله امامزاده جعفر را بعد از او آورد چهل جراحت بر تن مبارک امامزاده
جعفر رسیده بود و زن عبدالله که خفیه نام داشت آن جراحتها را به بست
تا مدت شش ماه درگذشت عبدالله دختر خود زینب را بعقد امامزاده جعفر
درآورد اما جعفر ابن موسی ابن امام محمد تقی را دو فرزند بود بدین اسامی
عبدالله و روح الله و اما عبدالله را سه فرزند بود محمد و حسن و حیدر اما
روح الله را شش فرزند بود محمود و مسعود و داود و ابراهیم و اسمعیل و داود تا
زمان متوکل علیه اللعنه که حضرت امام علی نقی ع را زهر داد و شهید

کرد و لشکری بیاندازه جمع کرد و روی باطراف و جوانب نهاد هر جا که اولاد
ائمه بدست او افتاد بکشتی و امان ندادی آنگاه متوکل علیه اللعنه
بولایت لار رسیدند و کیایان او از آمدن آن خوارج خبر یافتند و ایشانهم
نیز ایمان خود را جمع کردند و حرب عظیمی کردند و از هر دو سپاه لشکر بسیار
کشته شد متوکل ملعون گفت ای کیایان او از شما فرزندان ابوتراب ایشانرا
پنهان کرده اید و بمانیده اید و ما شما را زنده نخواهیم گذاشت تا ایشانرا
بدست بیاریم کیایان گفتند ای خوارج اگر تو ما را قتل عام کنی ما ایشانرا

رستمدار قلعه سلحه و قصهٔ سنجر شاه

حضرت جواد محمد ابن علی ع

بشما ندهیم آن حرامزاده چون دید که چاره نیست و محروم کوه پایه سنجر نمود
دستانی ایشان باز داشت اما جعفر ابن موسی ابن حضرت امام محمد تقی ع در موضع
اوز بجوار حق در پیوست اما محمد کیا ابن جعفر ابن عمران ابن موسی ابن امام محمد تقی
را در ولایت دارالمرز رستمدار افتاد چون در پایان قلعه سلحه کنان رسیدند
مدتی روزگار بنجره نشست و بطریق آبا و اجداد خود روزگار بسر می برد و مردم را
براه اسلام دلالت میکرد و همه مردمان مرید و معتقد آنحضرت گشتند و از وی
ولایات و کرامات بدیدند و پادشاه ولایت عراقین سلطان سنجر بود چون

این خبر بسلطان سنجر رسید آرزوی دیدار مبارک آنحضرت در دلش اثر کرد
و متوجه دارالمرز رستمدار شد چون بکوه پایه رسید در خواطرش گذشت که
اگر حضرت محمد کیا را کرامتی هست در این راه بما نماید چون قدم در آن کوه نهاد
و بقدرت خدای تعالی آنکوه بلرزه درآمد هیبت بر تن سلطان سنجر افتاد
و محروم بر ترسیده وقت آن بود که تمام در آن کوه فنا شوند ناگاه آوازی شنیدم
که میگفت که یا ایها الجبل ملرزان کوه در ساعت قرار گرفت و راه داد تا ایشان
نزدیک سلطان محمد کیا رسیدند چون علامت معجز آنحضرت با ایشان رسید

دارالمرز رستمدار ری استراباد

حضرت امام محمد تقی ع

ایشان چندین هزار کس را آب و علوفه دادند و دیگر خدمت بسیار شد پادشاه را
هر چه در خزانه بود و در مطبخ داشت بتحت و تصرف آنحضرت در آوردند و نقاره
خانه خود را در آستانه مبارک گذاشت همچنان مانده است تا دامان قیامت و حضرت
سلطان محمد کیا در همان موضع بجوار حق در پیوست اما سید کیا و زندگی
در ولایت دارالمرز رستمدار افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب شجاع و رشید بیاید اند اما زرین کمر ابن جعفر ابن موسی ابن امام
محمد تقی ع حسن نام در ولایت دارالمرز مازندران افتادند و وطن ساختند

ذریات ایشان بسیار شد بالقاب زرین کمر اما حسین ابن علی ابن محمد ابن جعفر ابن
زید ابن محسن ابن محمد ابن عبدالله ابن زرین کمر ابن جعفر ابن موسی ابن عمران ابن
حضرت امام محمد تقی از راه بار مازندران روی بری نهادند و وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب زرین کمر اما فرزندان روح الله محمود
و محمود و داود و ابراهیم و اسمعیل در ولایت استراباد افتادند چون بشهر استراباد
رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان ابیطالب ابن ابوالحسن
ابن حضرت امام محمد تقی ع شعیب و محمود و محمد و حسن در ولایت

کرج قم لواسان هزارجریب نیشابور طبس اصفهان

حضرت جواد محمد ابن علی ع

قم افتادند و ایشانرا در قم شهید کردند اما دختران ابوطالب میمونه و
رابعه و فاطمه در ولایت هزارجریب افتادند بدهی رسیدند که آن ده را
لواسان گفتندی آن مظلومه را مادر آن ده شهید کردند اما فرزندان ابوطاهر
ابن موسی ابن امام محمد تقی صالح و صادق و ایوب و زکریا و عقیل از بغداد روی
بولایت نیشابور نهادند چون بنیشابور رسیدند اینجا شهید کردند اما دختران
ابوطاهر ام صغرا و ام کبرا از بغداد روی بولایت طبس نهادند چون
بموضع کلمین رسیدند ایشانرا شهید کردند اما ام کلثوم و زینب

از بغداد روی بولایت نهادند چون بشهر ری رسیدند ایشانرا شهید
کردند اما فرزندان جعفر ابن امام محمد تقی ع حسین و فضل و خالد و محمود و حسن
و سلیمان و یعقوب و ثابت از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر
ری رسیدند ایشانرا شهید کردند اما دختران زین العابدین حبیبه و رقیه و سکینه
و زبیده از بغداد روی بولایت اصفهان نهادند چون بشهر اصفهان رسیدند ایشانرا
شهید کردند اما حسن و محمد و حسین از بغداد روی بولایت
ری نهادند چون بموضع کرج رسیدند ایشان را شهید کردند

اصفهان ری سترچه ورامین

حضرت امام محمد تقی

اما راوی گوید از اولاد ابراهیم ابن محمد ابن حسن ابن قاسم ابن جعفر ابن
ابیطالب ابن حسین ابن موسی ابن محمد ابن هارون ابن محمد ابن زید ابن امام حسن
ابن حضرت علی ابن ابیطالب ع در اخبار آورده اند که چون متوکل علیه اللعنه
حضرت امام علی نقی را زهر داد و شهید کرد آن حرامزاده حکم کرد که هر جا سید
صحیح النسب باشد بکشند و بخوانند نامه باطراف و جوانب فرستاد و قدغن تمام فرمود
راوی گوید که اولاد حضرت امام حسن عسکری در شهر اصفهان مدتی بتقیه روزگار
بسر بودند چون نامه آن حرامزاده بشهر اصفهان رسید دیگر باره ظالمان

خروج کردند و دروازه شهر را به بستند و امامزادگان را در میان گرفتند
و بسیار جنگ کردند آخر الامر هارون ابن محمد ابن زید بن حضرت امام
حسن سبط را در اصفهان شهید کردند و ویرا بالقاب هارون ولایت خوانند
در نسب هارون و اولاد او اما هارون را سه فرزند بود
بدین اسامی محمد و یحیی و ابراهیم اما محمد را دو فرزند بود موسی و اسحق چون
شب در آمد جمله امامزادگان از شهر اصفهان روی بولایت ری نهادند چون
بشهر ری رسیدند در آن موضع که آنرا دار السلام خوانند محمد و یحیی و ابراهیم در آن موضع

ورامین در کوهنک پیچلاک

حضرت جواد محمد بن علی

شهید کردند اما موسی و اسحق در ولایت ورامین اقبال زند در بیابان سترجه در آن موضع
که دریاچه در میان قلعه بود موسی و اسحق را در آن جایگاه شهید کردند اما موسی را
سه فرزند بود بدین اسامی حسین و قاسم و صالح این سه نفر را در شهر ورامین شهید کردند
اما حسین را یک فرزند بود ابوطالب اما ابوطالب را چهار فرزند بود بدین اسامی
جعفر نام و یعقوب و عبدالله را در کوهنک دست جرد شهید کردند اما جعفر را
دو فرزند بود قاسم و علی هر دو را در ولایت ری در موضع پیچلاک شهید کردند اما قاسم را
شش فرزند بود حسن و محسن و یوسف و دختران زینب و خدیجه و علیه و آن شش تن را

نیز در شهر ورامین در پیش سر مسجد جامع شمر ز دمشقی علیه اللعنه شهید کردند سه و از آن شهدای
مبارک در میان خاک نهفتن ندانستند اقتاله بود و کسی را جرئت آن نبود که امامزادگان را دفن کند
چون شب در آمد در محلت قصابان مردی بود نام وی حاجی علی آن مرد پیر داشت
که محب اهلبیت بود و شب چهارم امامزادگان را در آن موضع دفن کردند رحمة الله
علیه اما حسن را چهار فرزند بود محمد و زید و حمزه و یونس در شهر ورامین در موضع نیز
محله کرباس فروشان رسیدند ایشان را شهید کرده اند کشنده ایشان عبید ابن
ازرق دمشقی بود لعنة الله علیه اما محمد را سه فرزند بود بدین اسامی ابراهیم

دستگرد زمین ورامین

حضرت امام محمد تقی

و محمود و ذکریا اما محمود و ذکریا را در ولایت ورامین در موضع دستگرد
شهید کردند اما ابراهیم ابن محمد ابن حسن ابن قاسم ابن جعفر ابن ابیطالب
ابن حسین ابن موسی ابن محمد ابن هارون ابن محمد ابن هارون ابن محمد ابن
زید ابن حضرت امام حسن ابن علی ابن ابیطالب ع از شهر اصفهان روی بولایت
ورامین نهادند چون بموضع ورامین زمین رسیدند وطن ساختند اما
در زمین چهار صد کدخدا ناحی بود و مردی در موضع زمین بود که نام وی
سلیمان ابن عبدالوهاب کلبی گفتندی و او را دختری بود با امامزاده ابراهیم

داد اما ابراهیم را چهار فرزند بود بدین اسامی حسین و قاسم و محمود و داود و اسحق
در زمین وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب زمینی خوانند
مجلس دهم در اخبار امام علی نقی ع اما در اخبار آورده اند
که حضرت امام علی نقی ع را شش فرزند بود بدین اسامی حضرت امام حسن عسکری ع
و محمد و حسین و عبدالله و زید و موسی اما محمد ابن امام علی نقی ع را نه فرزند
بود بدین اسامی ابوطالب و غالب و محمد و مطلب و اسحق و اسکندر و محمود و خالد
و جعفر اما حسین ابن امام علی نقی ع را ده فرزند بود بدین اسامی جعفر و محمد

عدد اولاد آن بزرگوار

حضرت امام علی نقی ع

و زین العابدین و داود و غیب الله و رحمة الله و لطف الله و عنایت الله و هدایت الله
و نعمت الله اما عبدالله ابن امام علی نقی ع را چهار فرزند بود بدین اسامی سام
و لام و محمود و محمد اما زید بن امام علی نقی ع را سه فرزند بود بدین اسامی
ابراهیم و اسمعیل و یعقوب اما موسی ابن امام علی نقی ع مجرد بود و ویرا موسی القاهر گفتندی
اما ابوطالب ابن محمد ابن امام علی نقی ع را هشت فرزند بود بدین اسامی قایم
و سالم و صایم و صالح و صادق و خالق و ادریس و مالک و جعفر ابن حسین ابن
امام علی نقی ع را چهار فرزند بود بدین اسامی جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل

اما محمود ابن حسن عبدالله ابن امام علی نقی ع را نه فرزند بود بدین اسامی یوسف
و یونس و سلیمان و عزیز و محسن و قایم و ابوالفضل و ابوالمعانی اما ابراهیم ابن
زید ابن امام علی نقی ع را شش فرزند بود بدین اسامی ابراهیم جواد فطرس و هادی و حیدر و
محمود و الیاس راوی گوید که معتصم علیه اللعنه خروج کرد محمد و حسین و عبدالله
و زید را بشهر سامره اما موسی القاهر با برادران چند روزی روی بقم نهادند
چون بشهر قم رسیدند ایشان را شهید کردند و در آن جایگاه مشهد ساختند
و ویرا بالقاب موسی القاهر خوانند اما فرزندان محمد ابن امام علی نقی ع را

سلماس لار کرمان دربندک ش

حضرت امام علی نقی ع

از سامره روی بولایت خوی سلماس نهادند چون بشهر خوی رسیدند بعضی را
در آن جایگاه شهید کردند و بعضی در آن جایگاه وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد اما اسحق و اسکندر و محمود و جعفر را در ولایت سلماس
شهید کردند اما فرزندان حسین ابن امام علی نقی ع جعفر و محمد و باقر و زین العابدین
از بغداد روی بولایت لار شیراز نهادند چون بشهر لار شیراز رسیدند ایشانرا
شهید کردند اما عبد الله و رحمة الله و هدایت الله و نعمت الله از سامره روی
بولایت کرمان نهادند چون بشهر کرمان رسیدند ایشانرا شهید کردند اما

فرزندان عبد الله ابن امام علی نقی ع سام و لام و مجد و محمود روی بولایت
ری نهادند چون بولایت ری رسیدند مدتی روزگار بتقیه بسر بردند بعد از آن
روی بهمدان نهادند چون بردبار دربندک رسیدند محمد را در موضع ترکس
شهید کردند و محمود را در رودخانه نو شهید کردند و سام و لام را در ولایت قم
افکندند ایشانرا در شهر قم شهید کردند اما فرزندان زید بن حضرت امام علی
نقی ع ابراهیم و اسمعیل و یعقوب از سامره روی بولایت همدان نهادند چون
بشهر همدان رسیدند مدتی روزگار بسر بردند و بعد از آن روی بولایت الموت

همدان الکرود سمرقند ارلک روم

حضرت امام علی نقی ع

رودبار نهادند چون بولایت الموت رودبار رسیدند ابرهیم و اسمعیل و
یعقوب را برودبار الموت در موضع خانه زر شهید کردند اما جعفر ابن حسین
ابن امام علی نقی ع از ولایت شیراز روی بولایت ارالمرز رستمدار نهادند چون
بموضع الکرده رسیدند ویرا شهید کردند اما فرزندان ابیطالب ابن محمد
ابن حضرت امام علی نقی ع قایم و صایم و سالم و صادق و خالق و ادریس از بغداد
روی بولایت سمرقند نهادند چون بشهر سمرقند رسیدند ایشانرا شهید کردند اما
فرزندان جعفر ابن حسین ابن حضرت امام علی نقی ع جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل

از سامره روی بولایت روم نهادند چون بارلک ملاتین رسیدند ایشانرا
شهید کردند اما فرزندان محمود ابن عبد الله ابن امام علی نقی ع یوسف و یونس و
سلیمان و عزیز و محسن و قاسم و عبد الفضل و عبد المطلب و عبد المعانی از بغداد
روی بولایت طالقان رم نهادند و اهل بیت از ذکور و اناث پنجاه تن بودند
و اصحاب ایشان چهل نفر بودند و امیران عرب چند نفر بودند همه شجاع و دلیر و در رزم
آزموده بودند و همچنین بسر نشد تا کنز رکاه ایشان بشهر زنگان آمد اسی قرار
خوارج در آنجا بودند نقلست از شیخ بریهدالی که در اشعار خود آورده از

زنگان قصه حسن بیک

حضرت امام علی نقی علیه

امیرالمؤمنین که در آن زمانیکه امیرالمؤمنین علی چهل هزار خوارج را در جنگ
نهروان بقتل آورده از آنجمله نه خوارج گریخته و در شهر زنگان وطن ساخته بودند
ایشان را ذریات بسیار شده بود امیر ایشان ابوالمعالی ابن نوفل ابن العجلان ابن
شمر ذوالجوشن ملعون بود و قهر سپاه اسلام حضرت سلطان سید جلال الدین
اشرف بود که برادر حضرت امام علی ابن موسی الرضا بود آنگاه از جرود سپاه طلایه
برون رفت اما ایران ترک چند کس بخدمت سید جلال الدین اشرف
آمدند ایشان را مثل حسن بیک و قاسم بیک و ابراهیم بیک و جعفر بیک و موسی

بیک و دانیال بیک استجلو و ایشان از قبایل بسیار بود آمدند در آن جا در رکاب
حضرت سلطان جلال الدین اشرف را بوسیده گفتند یا ابن رسول الله مادر
و پدر ما فدای تو باد شما در این ولایت غریب می باشید و طرح و وضع این ولایت را
نمیدانید صبر کنید تا یکهفته در میان بگردیم قبایل بسیار است نامه بایشان بنویسیم
تا همه حاضر شوند و کار خوارجان را تمام بسازیم آنگاه امامزاده برایشان آفرین کرد
و از برای ایشان دعای خیر کرد و همچنین نشسته بودند در کتاب روضة الواعظین
مشهور است از سند شیخ بابویه قمی رحمة الله که آن روز مردم استجلو هزار گاو و

هزار گوسفند

قصه حسن بیک استجلو

حضرت امام علی نقی علیه السلام

هزار گوسفند و هزار شتر و صد بدره زر و صد اسب از برای حضرت سلطان
جلال الدین اشرف آورده‌اند و نامه چند بقبیله فرستادند قدغن فرمودند از
آنجمله پنج هزار مرد محب اهل بیت آمدند و در یکشنبه بیست و هشتم ماه رجب
حرب اختیار کردند و هر دو سپاه قلب و جناح بیاراستند و رایت حضرت سلطان
جلال الدین اشرف را بدست حضرت سید ابوالمعالی دادند و میسره را بدست
سلمان ابن بحیر ابن زرقام ابن قعقاع خزائی دادند و میمنه را بدست کریم
ابن فضل ابن ابراهیم ابن مالک اشتر دادند و در قلب سپاه حضرت سلطان

جلال الدین اشرف الحسینی بایستاد و نایها در دمیدند و طبلها فرو کوفتند چنانکه
تو گفتی روز قیامت برخواست از صف ظالمان ملعون مردی بیرون آمد در برابر
سپاه دم سفید و هر دو پایها سفید و نام آن خوارج عبدالرحمن ابن خالد ابن
عتبه ابن ربیعه ابن قیس ابن مره علیه اللعنه بود چون بمیدان آمد سخن ناسزا گفتن گرفت
آنگاه از سپاه مؤمنان سواری بیرون آمد و بر اسب کبودی نشسته و جامه
حریر سیاه پوشیده عمامه کبود بسته بود و نیزه خطی را در دست گرفته نام وی حسن
بیک استجلو بود پیش آمد و در آن در رکاب حضرت سلطان جلال الدین اشرف با

خبر امام علی نقی ع

به بوسید گفت یا امیر مؤمنان بدان و آگاه باش در آن روز که جد
بزرگوارت حضرت امام حسین ع را شهید کردند مجموع ما آن روز تا بحال جامه
سیاه و عمامه کبود می پوشیم مرا دستوری ده تا به نزد آن خوارج روم و داد
شما بستانم اجازت داد آن حرامزاده پیشتر آمد گفت ای مرد نام خود را بگو تا از
دست من بی نام نمیری حسن بیک چیزی نگفت و پیش دستی کرد و یک نیزه بر دهن
خارج زد که از پشت سرش بیرون آمد گفت نام من مرگ تو است و سر او را
از تن جدا کرد و اسب و سلاح او را بگرفت به دست غلام خود داد و پیشتر رفت و گفت

ای خوارجان یکی پیشتر آیید تا ضرب دست مرا ببیند از صف خوارج سواری بیرون
آمد بر اسب ابلقی نشسته و حریر بنات پوشیده و خود مرصع بر سر نهاده و سه جوشن
بر سر یکدیگر پوشیده و نام آن الیاس ابن جعفر ابن فضل ابن یحیی برمکی علیه اللعنه
بود گفت ای ناجوانمرد بکشتی تو خالوزاده مرا که هزار بار از ابوتراب باقی بهتر بود
آنگاه حسن بیک گفت ای خوارج غم مخور که همین ساعت ترا نیز بدو رسانم این بگفت
و بر یکدیگر حمله کردند روایت است که مقدار حمله در میان ایشان رد و بدل شد تیزهای
ایشان بر هم شکست آنگاه حسن بیک ضرب شمشیر که بر میان آن حرامزاده زد

حضرت امام علی نقی و شکست

همچو خیار بید و نیم کرد و اسب و سلاح او را بگرفت و به غلام داد چون جمله ایران استخلو حنبائی
دیدند یکبار بدان خوارجان حمله بردند و بسیار برهم شکستند سه هزار خوارج را اسیر کردند
چون حضرت سید جلال الدین اشرف آنجنان دید گفت ای سید ابو المعالی رایت
من بکش و همه یکبار حمله کنید شاید که این خوارجان را بیخ برکنیم و هر کس از شما امان بخواهد
امان دهید همه یکبار دست بر قبضه شمشیر زدند و صلوات بر محمد مصطفی و علی مرتضی
فرستادند و چنان حرب کردند که رودخانه زنگان همچو ابر بهاری پر از خون شد از صف
ظالمان مقدار هزار کشته شدند پنج هزار خوارج را گرفتند و از صف مؤمنان چهل

کس شهید شدند از آنجمله بیست تن از آنجمله بودند مثل ابراهیم بیک و قاسم بیک و جعفر بیک
و موسی بیک اما حسن بیک را جراحتی رسیده بود امام دعا کرد و دست مالید شفا
چون از آن جا یک سواری دیده بود که آن امامزاده وی را جاوشلو خوانند امامزاده
مردان را نماز کرده بود در آنجا یکجا مدفن کردند و امامزاده ابو المعالی ابن محمود
ابن عبدالله ابن امام علی نقی را در آنجا یکجا شهید کردند و هفت تن امامزادگان
را نیز شهید کردند مثل عبدالله و هارون و صالح و قاسم ثانی و سلیمان که فرزندان
عاقب ابن امام موسی کاظم بودند آنگاه امامزاده معصوم ایشان را در آنجا یکجا دفن

حضرت امام علی نقی ع

کوبند و بغرمود تا کلنکها را برداشتند و آن شهر را تمام خراب کردند و زن و فرزندشانرا بطراق گیران بولایت غربستان بوضع خزانه بردند و بعضی را بقتل آوردند و بعضی را زخمی شدند و غنیمت بسیار گرفتند و آنها را که پیاده بودند سوار و آنها که سوار بودند همه خیل و حشم پیدا کردند و حسن بیک بخدمت امامزاده معصوم آمد و گفت بفرما که این کشتگان خوارجان را بسوزانیم امامزاده دستوری داد و آن خوارجانرا بسوختند و ابوالمعانی خوارج که سرهنگ بود از دست امامزاده گریخت در ولایت طارم بجوالد یور زن نوشکون قلعه بود که او را قلعه شوم ردکفشدی آن خوارج در آن قلعه رفت و نامه باطراف فرستاد

بدین عبارت که نامه من چون بشما رسد باید که لشکر جمع کرده بر سر من آیند که او ترا بیان شهر زنگان را خراب کرده و زن و فرزند ما را بطراق گیران برده روایت دیگر است که از شیخ ابوسعید خارزمی رحمة الله آورده اند که فرزندان محمد ابن علی نقی ابن امام محمد تقی هاشم و قاسم و طیب و حمزه در مدینه بودند که جمال مبارک حضرت رسول ص را در خواب دیدند فرمود ای فرزندان برخیزید و عزم سفر عراق در پیش گیرید که حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف ابن امام موسی کاظم ع و فرزندان امام محمد تقی و فرزندان امام علی نقی ع در دست خوارج طارم گرفتار شدند که امامزاده هاشم را تیغ زدن بفرمودند

ازآن سبب

حضرت امام حسن عسکری ع

ازآن سبب که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بزبان خود را بدین وی که هه بود بازوی خود را بیازوی وی بسته بود چون از خواب بیدار شدند ساز سفر کرده و راه پیش گرفت دوازده هزار مرد بعضی از طایفه بنی اسد بودند و بعضی از آل هاشم و اقربای وی بودند و بعضی از اهل بیت برادرزادگان و علمهای سبز و سفید برپای کردند و علمداری را بقاسم ابن حمزه ابن امام موسی کاظم ع داد و رایت لشکر بدست حسین ابن جعفر ابن امام محمد باقر داد همچنان می آمدند تا مدت چهار ماه و پانزده روز بمنزل رسید چون بحضرت سلطان سید جلال الدین اشرف که هاشم ابن محمد حنفیه امیرالمؤمنین ع با قرب

چهار هزار مرد بامداد میاید شاهزاده چون این سخن بشنید شاد شد آنگاه حسن بیک استجلو با قرب شش هزار مرد که خویشان وی بودند باستقبال بیرون آمدند و هنوز امامزاده هاشم فرود نیامده بود که خبر آمد که ملک شاهمران ابن ملک شاه غازی ابن ملک کاوس ابن ملک اشرف ابن ملک کیخسرو ابن ملک قباد ابن ملک بهمن ابن ملک شاهمران ابن ملک شاه غازی ابن ملک نوذر ابن شهریار با قرب چهل هزار مرد یکجهت و یکرنگ آل محمد ص بخدمت میرسد چون حضرت سید جلال الدین اشرف این سخن بشنید شاد شد و بدان مردم دعای خیر کرده بفرمود

ایضاً جنگ نمودن حق با باطل

حضرت امیر علی علیه السلام

تا طلبها فرو کوفتند در این فکر بودند که از آنطرف شاهزاده هاشم تیغ زن در رسید
و از جانب مشرق ملک بران در رسید دخو را بدست و پای سید انداخت
امامزاده فرمود هر غنیمتی که در شهر زنکان گرفته بودند بر شیعیان قسمت کنند و امامزاده هاشم
و سلطان سید جلال الدین اشرف در یک قالیچه نشسته بود جاسوس ابوالمعالی خوارج
آن لشکر را دید همان شب بجانب طارم روانه شد گفت ما امیر لشکر او را تا پایان بسپارند
و سید جلال الدین اشرف ایشان را دید پشت او قوی شد مشغول دیگر از سلطان
محمود حاجب بابک آورده اند که هاشم تیغ زن از اولاد محمد حنفیه که نام او هاشم پسر محمد
حنفیه است او را پیش از زمان حضرت امام زین العابدین در شهر طارم در موضع
سوزن لوشکوم شهید کردند این حضرت نیز هاشم نام داشت چون ابوالمعالی ملعون
این سخن بشنید خشم بر روی غلبه کرد لشکر را فرمود که بروی عرض کنند صد و بیست
هزار خوارج بود و لشکر اسلام پنجاه هزار بودند آنگاه حضرت سید جلال الدین اشرف
فرمود که سراپرده بیرون زدند و لشکر روی بطارم نهادند چون بدان موضع رسیدند
آن جایگاه را بابا زارک خوانند در آنجا جایگاه ترسائی بود که دویست و بیست سال عمر داشت
آواز داد که ای امیر مومنان نزد من بیا که مرا چند سخن با تو هست بگویم اگر طبع شما قبول
دارد فبها و اگر ندارد نگویم حضرت سید عنان مرکب را بدان جایگاه راند ترسا سلام

داد گفت

داستان پیر ترسا و معجز سید جلال الدین

حضرت امام علی علیه السلام

داد گفت یا امیر المومنین امسال سال عظیم است و ستاره مسلمانان در نحوست است
کار خوارجان قوت دارد که روی سپاه ایشان بجانب قبله است و روی شما بجانب
دریا امامزاده گفت تو علوم نجوم میدانی و آن ستاره را میشناسی ترسا گفت نمیشناسم
امامزاده گفت حکم زمین را میدانی که در زیر پای تو چه هست ترسا گفت تو این سخن را از
روی چه میگوئی امامزاده گفت دوش جدم رسول خدا را در خواب دیدم و مرا خبر داد
که ترسا تو را حضرت رب الارباب توفیق رفیق کرده بموضع خواهی رسید که مقام ترسا است
و چند کلمه سخن تو را خواهد گفت که آن خطا است و اما زیر پای ترسا هفت خم زر است و
خشتهای طلا بر سر او نهاده و خانه ایست پر از سلاح و خانه دیگر است پر از نعمت خدای تعالی
اگر صد سال خورند پایان ندارد چون ترسا این سخن بشنید نعره بزد تا آن زمین را بکندند ترسا
بود که هفت خم زر پیدا شد و خانه پیدا شد از سلاح و خانه پر از نعمت و همه را برداشتند
خوردند چون ترسا این بدید در ساعت کلمه شهادت عرضه کرد آن مال را لشکر قسمت
کردند و نعمت بسیار برداشتند و در پای قلعه رفتند روایت است از شیخ نسب
همدانی که هفت سال لشکر اسلام در آنجا نشستند آخر خوارجان بجان آمدند و لشکر
از قلعه بیرون آمد و حرب عظیمی در پیوست اول کسیکه از خوارجان بمیدان آمد
مروان علیه اللعنه بن منصور کوفی از سپاه مومنان ملکشاه بیران بود حرب

جنگ کردن شاهزاده هاشم ع

حضرت امام علی نقی ع

علمی در بیوت گویند که ملک شاه ایران آن روز بتنهائی خوارج را میکشت آخر الامر از
لشکر خوارجان تیری بینداخت و بر چشم راست ملک شاه ایران آمد چنانکه چشمش
ضعیف شد چون لشکر اسلام ملک زاده خود را چنان دیدند یکبار حمله کردند و هشت
هزار خوارج را بکشتند و هزار خوارج را هم اسیر کردند ملک شاه ایران چندان تا باز
گشت که از کشته پشته میکرد و یرا شهید کردند رحمة الله علیه پس از وی شاهزاده هاشم تیغ
زن بیرون آمد جامه سفید پوشیده و اسب سفیدی سوار شده چون شیر غران که از
بیشه بیرون آید هر کرا از سر زدی تا سینه او بشکافتی و هر کرا میان زدی
چون قلم دو پاره کردی همچنان میکشت تا هزار خوارج را بجهنم رسانید آخر الامر نامردی
از کمین گاه بیرون آمد و ضربتی بشاهزاده هاشم زد و یرا شهید کرد و در آن جایگاه
و یرا دفن کردند و مشهد بساختند رحمة الله علیه چون لشکر وی خداوند خود را کشته دیدند همه یکبار
حمله کردند و از آن خوارجان ده هزار ملاعین را بدوزخ رسانیدند آقا قاسم و حمزه
ابن حضرت امام موسی کاظم ع و حسین ابن محمود ابن حضرت امام محمد باقر ع را در آن
روز شهید کردند و در آن جایگاه مشهد ساختند چون حضرت سلطان سید جلال الدین
اشرف دید که کار بدانجا رسید و دیده روزگار بر وی تنگ شد چون شب در آمد
بقلعه تاکم چندی زدند و باروت ریختند و آتش زدند آن قلعه آتش در گرفت

سه هزار

شکست خوردن شاهزادگان

حضرت امام علی نقی ع

سه هزار خانه خوارج بسوخت و آن قلعه خراب شد و ابو المعالی خوارج روی بهزیمت نهاد
چون بزنکان رسید سی هزار خوارج از شام بامداد وی آمده بودند و حضرت سید جلال الدین
اشرف در طارم نشسته بود خبر آمد که ابو المعالی خوارج با قرب سی هزار خوارج بر
سر شما می آیند آنگاه حسن بیگ با پنج هزار مرد از ابن عمان خویش بآن خوارجان جنگ
کردند حسن بیگ گفت ای ابو المعالی تا چند گریز کردی مردی داری بمیدان خرام که مرا با دیگران
کاری نیست چون آن سگ حرامزاده این سخن بشنید بمیدان آمد و حسن بیگ او را
بگرفت و حلقه کمند در گردنش انداخت و کشان کشان ببارگاه حضرت سلطان
سید جلال الدین اشرف آورد و بر انگشتند بلعنت خدا و نفرین رسول گرفتار شد
حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف گفت ای حسن بیگ آفرین بر کار تو باد
و دعای خیر در حق وی کرد و لشکر شام سی هزار مرد بدست ایشان بقتل آمدند و غنیمت
بسیار گرفتند و حضرت سید جلال الدین اشرف با قرب سی هزار مرد مؤمن روی
بدار الامرز گیلان نهادند چون بشهر لاهیجان رفت قرار گرفت و مردم آن شهر
بآنحضرت بیعت کردند تمام گیلان بحکم آنحضرت و هر ساله حسن بیگ اتلو
با جماعت از خویشان بزیارت وی می آمدند و آنحضرت در حق وی دعای خیر
میگفت روایت است که حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف

لاهیجان در موضع کوکه

حضرت امام علی نقی ع

در بهشت خود آورده است که استجلوا زما اند و از ما جدا شده اند و جان را از برای
ما و اولاد ما فدا کرده اند حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف نوزده سال
در شهر لاهیجان بماند و حکومت کرد چون سال بیست رسید نبیره شمر ذوالجوشن
که در ولایت گیلان در شهر رود بود آن خوارجان خروج کردند در موضع لاهیجان
آمدند و حرب عظیمی در پیوستند آخر الامر امیر ابی جلکوش علیه اللعنه تیر در سینه مبارک
حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف زد و شهید کرد روایت آورده اند که آنحضرت را
شهید کردند تا مدت سه سال باران نشد و خشکی پدید آمد بسیار از گرسنگی مردند تا حضرت
سلطان سید علی کیا که در موضع کوکه بود حضرت سید جلال الدین اشرف را در
خواب دید و گفت که ای اولاد من بیا و مرا دفن کن چون روز شد حضرت
سلطان سید علی کیا با جماعه مؤمنین رفتند دیدند که نعش مبارک حضرت سلطان
سید جلال الدین اشرف بزیر درخت افتاده است چهار علم نور بر سر و پای
عرش پیوسته اند و پلنگ بسیار در پای مبارک وی نشسته و جامه وی از خون
وی آلوده گشته و سر و روی گرد آلوده شده وی را از آنجا برداشتند
بحوالی شهر لاهیجان بردند و دفن کردند و مشهد عالیشان ساختند هر سال
از وی کرامت و ولایت بسیار ظاهر شده و می بینند روایت دیگر از نسخه

نطنز طبس موسنا و رامین دربندک منیک پل استراباد

حضرت امام علی نقی ع

بعضی از اولاد امام علی نقی ع از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری
رسیدند مدتی روزگار بسر بردند اما یوسف و یونس و سلیمان از ری روی بولایت نطنز
نهادند ایشان را شهید کردند اما عزیز و محسن و قاسم از بغداد روی بولایت طبس نهادند
چون بموضع حسین آباد رسیدند ایشان را شهید کردند اما حمزه و رضا از حضرت
امام موسی کاظم ع در زمان مامون الرشید علیه اللعنه در شهر ورامین شهید کردند موضع
موسنا مدفون است اما فرزندان ابراهیم ابن امام علی نقی ع اظهر و اقطر و هادی
و محمود و الیاس از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتی
روزگار بسر می بردند بعد از آن روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند چون به
رودبار علیان دربندک رسیدند اما جمشید را در رودبار زمان شهید کردند و محمود را
در موضع منیک رود شهید کردند و الیاس را در موضع پل شهید کردند اما
اظهر و اقطر و هادی از ری روی بولایت استراباد نهادند چون بشهر استراباد رسیدند
ایشان را شهید کردند مجلس یازدهم در اخبار حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام و بعضی از اخبار سید عالیشان
اما در اخبار آورده اند که حضرت امام حسن عسکری بعد از وفات پدر شش
ده سال پادشاهی کرد از ولایت شام تا ولایت مدینه به تحت تصرف آنحضرت

ورود حضرت بشهر قم

حضرت امام حسن عسکری ع

شد و لشکری بی اندازه جمع کرد مشهور است از حضرت شیخ حسن خوارزمی در انساب خود
آورده است که قریب هزار کار بدیوان آنحضرت نشستندی اول کسیکه بیعت کرده
محمد ابن عبد الله ابن ابو المعالی ابن مسعود شیرازی بود همچنین مردم بیعت کردند چون
حسب المراد آنحضرت از جانب الهی برآمد روی بشهر شام نهاد و شام را مسخر
کرد از ایشان چندان بگرفت و غنیمت بدست آوردند هفتاد هزار خوارج را بقتل
آوردند بعد از فتح شام روی بولایت ری نهادند چون بشهر قم رسیدند تمام اکابر
باستقبال بیرون رفتند شیخ مفید علیه الرحمه گوید که چون حضرت امام حسن عسکری بشهر
قم در آمد دیدم که جامه سبز پوشیده بود و عمامه سفید بسته و دراعه رسول خدا در دوش
افکنده و مصحف حضرت امیر المؤمنین حمایل کرده و خلق بیشمار بر دست و پای آنحضرت
افتاده بود و بسیار کور و کر و مفلوج شفا یافتند چون حضرت امام حسن عسکری ع بشهر قم نزول
فرمود تا مدت ده روز بماند بعد از آن روی بشهر ری نهادند و مردم ری باستقبال
آمدند و علوفه و نذر بسیار آوردند چون حضرت امام حسن عسکری تحفهای مردم را
بدید قبول نفرمود عرض کردند یا ابن رسول الله اگر و پدر ما همه فدای جان تو باد در
زمان عبد الملک مروان ما جزیه میدادیم و محبت شما از دل بیرون نکردیم و گناه ما
چه باشد که ما را یکبار از نظر مبارک خود انداختی حضرت امام حسن عسکری این سخن بشنید

لواسان سامره

حضرت امام حسن عسکری ع

و فرمود ای یاران بدانید که این شهر ری است که خون ناحق ریخته جناب امام حسین را
سبب ری بود و آنجا را از شهدای و هر زمینی که غله بروید و هر باغی که او میوه دهد تمام
خون شهدا ری است آنگاه جناب امام حسن عسکری ع مردم را وداع کرده و روی
بکوه پایه لواسان نهاد چون بموضع لواسان نزول فرمود عامر بن عبد الله را
بخواند و فرمود که نامه باطراف و جوانب فرستادند مضمون نامه این بود که چون نامه من
بشما رسد مسجدی بنا کنید راوی گوید که چون نامه باطراف و جوانب رسید هفتاد مسجد
یک روز بنا کردند و هر مسجد را سه دفعه زر نهادند که اگر خراب شود باز آبادان کنند
اول مسجد همواکه در موضع لواسان است بنا کردند دوم در موضع دارالمرز رستمدار
بنا کردند بهمین طریق سیم مسجد اللویح را بنا کردند چون همه مسجدها تمام رسید حضرت
امام حسن عسکری ع ده روز در لواسان بماند آنگاه آنحضرت یحیی ابن عبد الله ابن
محمد ابن فضل ابن حسن ابن محمد ابن قاسم ابن اسحق ابن هارون ابن محمد ابن زید ابن
امام حسن ع را در موضع لواسان گذاشت و آن مسجدها را بدلت وی سپرد و روی
بولایت بغداد نهاد چون بشهر سامره رسید معتصم علیه اللعنه وی را زهر داده
شهید کرد و حضرت امام حسن عسکری را یک پسر بود حضرت امام محمد مهدی ع که
در چاه سامره غایب شد و زنده است و ظهور خواهد کرد و عالم را از نور پر کار

حضرت امام حسن عسکری ع

منور خواهد ساخت ختم شد والسلام در اخبار آورده اند که مهدی ابن عبد الله ابن
محمود ابن رضا ابن هارون ابن حضرت امام زین العابدین ع از جمله روی بولایت دار المرز
جیلان نهادند چون بموضع تنکابن افتادند وطن ساختند مدتی روزگار بسر بردند و را احمد
کیا کفشدی و مهدی کیا را چهار فرزند بود بدین اسامی یعقوب و علی و محمود و حسین اما
یعقوب و علی از دار المرز جیلان روی بدار المرز رستمدار نهادند چون بناطل رستاق رسیدند
در موضع الهیاوه افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب مهدی
کیا بماندند دوازده سیدان علوی و حسینی و موسوی و رضوی در ولایت دار المرز جیلان
بظلم مخالفان مخفی النسب ماندند بعضی را شیخ گویند و بعضی را کیا اما از اولاد ابراهیم
ابن علی ابن اسحق ابن حسن ابن جعفر ابن یحیی ابن هارون ابن محمد ابن عیسی ابن حضرت امام
امام زین العابدین ع محمد و قوام الدین و رکن الدین از جمله روی بولایت شهریار نهادند
چون بحشت مرداماباد رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
حسینی اما قوام الدین از حشت مرداماباد فرار نموده بدار المرز افتادند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب میر بزرگ مشهور شدند و رکن الدین در ولایت خوار جیب افتادند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی و اما محمد را سه فرزند
بود بدین اسامی سید قاسم سید مجتبی و سید مرتضی و سید محمود و فرزندان در موضع

حشت مرداماباد

حضرت امام علی [illegible]

حشت مرداماباد بماندند اما سید قاسم در ولایت شهریار ساوج بلاغ در موضع
کسین افتادند وطن ساختند و سید مرتضی در ولایت شهریار المعروف بقندیشاه افتادند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی سید کل حسب و نسب الی کنک
فی ذریة علی ابن ابیطالب ع اما از اولاد علی ابن محمد ابن حسام الدین ابن محمود کامل ابن
سلیمان ابن حمزه ابن مطهر ابن عبد الله ابن هادی ابن حضرت امام زین العابدین ع جعفر
و ابراهیم و حسن از جمله روی بهمدان نهادند چون بولایت همدان افتادند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما از اولاد عبد الله ابن جعفر ابن یوسف ابن
یعقوب ابن محسن ابن حضرت امام موسی کاظم ع ادمان و حسین و عمران از بغداد روی
بولایت همدان نهادند چون بشهر همدان رسیدند مدتی روزگار بسر بردند اما حسین
و ادمان و عمران از آنجا فرار نمودند در ولایت تفرش افتادند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما از اولاد جعفر ابن عقیل ابن قاسم ابن ابراهیم
ابن سلیمان ابن سعید ابن احمد ابن هادی ابن حضرت امام علی ابن موسی یعقوب و یونس
و محمد از بغداد روی بولایت شیراز نهادند چون بشهر شیراز رسیدند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما از اولاد امام زین العابدین ع که
بدار المرز جیلان افتادند وطن ساختند دو هزار و سیصد تن مخفی النسب ماندند

مسلم ابن عقیل ع

مجلس دوازدهم در ذکر اولاد مسلم ابن عقیل و محمد حنفیه و غیره اما در اخبار آورده اند
که مسلم ابن عقیل ابن ابیطالب را چهار فرزند بود بدین اسامی محمد و ابراهیم و عبد الله و
جعفر اما مسلم با دو فرزند محمد و ابراهیم را در شهر کوفه شهید کردند اما عبد الله و جعفر را
در زمین کربلا شهید کردند اما جعفر ابن مسلم ابن عقیل ابن ابیطالب را چهار فرزند
بود بدین اسامی عبد المطلب و حمزه و محسن و ابو تراب تا در زمان حضرت امام حسین را
شهید کردند در زمین کربلا فرزندان جعفر ابن مسلم ابن عقیل در هزیمت عبید الله زیاد
علیه اللعنه از کربلا روی بولایت بغداد نهادند چون بولایت بغداد رسیدند بدهی رفتند
که آن ده را بهرور گویند افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
عقیل اما عبد المطلب را دو فرزند بود فضل و عبد الله اما فضل را سه
فرزند بود بدین اسامی حسین و حسن و زید اما عبد الله را سه فرزند بود یوسف و قاسم
و ابراهیم بودند تا زمان خلفای بنی عباس علیه اللعنه فرزندان حسین ابن ابوطالب ابن
حسین بن یوسف ابن محسن ابن زید ابن ابراهیم ابن عبد الله ابن عبد المطلب ابن
جعفر ابن مسلم ابن عقیل ابن ابوطالب شمس الدین و شرف الدین و رکن الدین و
علی و زید تا زمان خلفای بنی عباس از بغداد روی بولایت مازندران نهادند
بولایت هامان سر افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب عقیل

مسلم ابن عقیل ع

اما شمس الدین در پایان قلعه کوهستان بموضع کسیل افتادند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب عقیل اما شرف الدین بدار المرز رستمدار رود در رودخانه
غور افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب عقیل اما رکن الدین
در ولایت دار المرز رستمدار بموضع دارا افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب عقیل اما زید در ولایت رستمدار بموضع لاروج افتادند و وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب عقیل اما عون ابن حضرت امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب ع را دو فرزند بود ابراهیم و علی در زمان منصور دوانقی علیه اللعنه از
مدینه روی بولایت قزوین نهادند چون بکوه پایه قزوین رسیدند اما علی ابن
عون ابن حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع در کوه پایه قزوین در موضع [illegible] او را
شهید کردند اما ابراهیم ابن عون ابن حضرت امیر المؤمنین علی از کوه پایه قزوین
روی بولایت الموت نهادند چون بموضع کبو رسیدند او را شهید کردند ذکر اولاد محمد حنفیه
اما در اخبار آورده اند که محمد حنفیه ابن علی ابن ابیطالب را چهار فرزند بود بدین اسامی
هاشم و حمزه و محمود و یوسف تا در زمان عبد الملک مروان علیه اللعنه اما هاشم و
حمزه از مدینه روی بولایت طارم نهادند چون بموضع بوزرن لوتکان رسیدند
ایشان را شهید کردند اما محمود و یوسف از مدینه روی بولایت جرفر نهادند

میکان

چون بشهر جزر رسیدند ایشان را شهید کردند ذکر اولاد مالک اشتر اما در اخبار
آورده اند که مالک اشتر را چهار فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و محمد و انس و احمد
اما ابراهیم ابن مالک اشتر را سه فرزند بود بدین اسامی عبدالله حارث محمد
و اما ابراهیم ابن مالک اشتر را در شهر کوفه شهید کردند اما فرزندان ابراهیم
ابن مالک اشتر در زمان عبدالله زبیر علیه اللعنه از کوفه روی بولایت بغداد نهادند
چون بشهر بغداد رسیدند وطن ساختند تا زمان خلفای بنی عباس علیه اللعنه و فرزندان
علی ابن ابراهیم ابن حارث ابن محمود ابن انس ابن اسد ابن هاشم ابن محمد ابن قاسم
ابن مالک ابن جعفر ابن عبدالله ابن ابراهیم ابن مالک اشتر اما اسکندر و عسکر و
مهراب از بغداد روی بولایت البرز نهادند چون بموضع رودبار قصران در موضع
میکان افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب سپل حکایت
لنگرنوازان که خود را بناحق سید نسب خوانند و حکایت ملک نوجهر
اما در اخبار آورده اند که ملک نوجهر ابن شهریار دختر خاقان چین را
بجهت فرزند خود ملک شاه غازی خواست آنگاه خاقان چین قاصدی پیش نوجهر بیک
ملک فرستاد گفت در ولایت ری چه زن شهرت دارد که من در حقیقت دختر خود
فرستم چون ملک این سخن بشنید شاد شد گفت که در ولایت ما همه سادات هست

لسرری همدان داستان ایشان آرد و نایین شیراز تبریز

لنگره که در ولایت ما نیست اما بسیار لنگره نواز در عقب دختر پادشاه چین آمدند بولایت
ری افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد تا زمانیکه ملک شاه غازی در دنیا بنفر
کوچ اراحق در پیوست بعد از آن پانصد سال جمله لنگرنوازان فغان بر آوردند که ما
سید هستیم اما عرب لنگره نواز با فرزندان در ولایت الموت در موضع کلاله افتادند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد و خود را بناحق سید خواندند اما محمود لنگرنواز و
فرزندان در شهر ری افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد خود را بناحق
سید خواندند اما ابراهیم لنگره نواز فرزندان و برادران و ابن عثمان در ولایت
همدان بموضع کهک افتادند و خود را بناحق سید خواندند اما حسن لنگره نواز
با فرزندان و برادران و برادرزادگان و خویشان در ولایت طارم در موضع آدر
افتادند وطن ساختند خود را بناحق سید خواندند اما بهرام لنگره نواز و فرزندان و
برادران و برادرزادگان در نایین افتادند وطن ساختند خود را بناحق سید خواندند
اما حسام الدین لنگره نواز و فرزندان و برادران و برادرزادگان و اولاد
و اصحاب هزار و چهارصد تن در شهر شیراز افتادند وطن ساختند و خود را بناحق سید خواندند
اما امیر ارشاه لنگره نواز و فرزندان و محمد شاه لنگره نواز و فرزندان با اولاد
و اصحاب سه هزار و سیصد تن بودند در شهر تبریز افتادند و خود را بناحق سید خواندند اما

آذربایجان رودک درعلیا شمیران استراباد شماخی نخجوان اصفهان

سهراب لنگره نواز و فرزندان و مهراب لنگره نواز و فرزندان چهار هزار تن در شهر
آذربایجان افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد و خود را بناحق سید خواندند
و خوانند اما قاسم لنگره نواز در ولایت رودبار قصران در موضع رودک
افتادند وطن ساختند ذریات ایشان خود را بناحق سید خواندند اما
علی لنگره نواز در ولایت شمیران در موضع درعلیا افتادند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد و خود را بناحق سید خواندند اما رستم لنگره نواز و علی لنگره
نواز در شهر استراباد افتادند و خود را بناحق سید خواندند اما تیم بولق
لنگره نواز و حیدر لنگره نواز در شهر شماخی افتادند وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شد و خود را بناحق سید خواندند اما عنایت لنگره نواز و هدایت لنگره نواز
و فرزندان و برادران در شهر نخجوان افتادند وطن ساختند و خود را بناحق سید
خواندند اما هادی و عابد لنگره نواز و فرزندان و برادران حاجی علی هزار و
چهارصد و پنجاه نفر در شهر جرجز افتادند وطن ساختند و خود را بناحق سید خواندند
اما جمشید لنگره نواز و منصور لنگره نواز و فرزندان و برادرزادگان و ابن عثمان هزار
و چهارصد و پنجاه نفر روی بولایت اصفهان نهادند چون بموضع گلستان آمدند
وطن ساختند و خود را بناحق سید خواندند و اکنون مشهور است باطلقان حکایت ملک شاه پور

رفتن ملک بمدینه طیبه

ابن ملک نوجهر اما در روایت صحیح آورده اند که در زمان جناب امیر مؤمنان
علی ابن ابیطالب علیه السلام معاویه ابن ابوسفیان علیه اللعنه لشکر بسیار جمع کرده
میخواست که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حرب کند حضرت شاه ولایت نیز لشکر جمع
کرده نامه بولایت عجم فرستاد ملک شاه پور ابن ملک نوجهر ابن شهریار نامه بولایت
عجم فرستاد ملک شاه پور ابن ملک نوجهر ابن شهریار نامه را بخواند سپاه خود را
جمع کرده از قلعه شمیران روی بولایت مدینه نهاد چون بولایت مدینه رسید
حضرت شاه مردان و سرور مخلوقات عالم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را
خبر کردند از آمدن ملک شاه پور و سپاه وی چون حضرت شاه ولایت این سخن
بشنید شاد شد و بر ملک شاه پور آفرین کرد آنگاه حضرت امیر فرمود تا تمام سپاه
شهر مدینه باستقبال ملک شاه پور بیرون رفتند و برابر صد عز و جلالت
بپایگاه حضرت امیرالمؤمنین آوردند ملک شاه پور را چون چشم بر جمال
علی ابن ابیطالب علیه السلام افتاد گفت السلام علیک یا اسد الله السلام علیک یا
حجة الله السلام علیک یا قدرة الله السلام علیک یا امام المتقین
یا وارث رسول الله و یعسوب الدین و یا خلیفه رسول رب العالمین
السلام علیک یا حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب هزار جان

رفتن ملک به نهروان

من فدای نام تو باد آنگاه حضرت از جای برخواست و ملک شاه را
در کنار گرفت و بر روی او را بوسه داد و فرا گرامی داد و مدت
یک هفته در مدینه بود بعد از آن حضرت علی ع با سپاه روی بولایت نهروان
نهادند و با لشکر مخالفان بسیار محاربه کردند آخر الامر ملک شاه پسر عبدالرحمن
ابن خالد ابن ولید را بکشت چون حضرت علی ع آن دست برد ملک را بدید شاد
شد و گفت ای یاران بعد از این ملک شاه را شاه غازی بخوانید و از
آن روز نام وی ملک شاه غازی ماند مدت یک هفته در گذشت که دمار از
مخالفان بر آوردند بعد از آن لشکر اسلام رو بولایت مدینه نهادند چون
به نزدیک فرات رسیدند چون حضرت امام حسین ع بیمار بود بیهوش شد
چون حضرت امام حسین بیهوش شد ملک شاه غازی امام حسین را چنان
بدید از مرکب پیاده شد و سر مبارک امام حسین ع را در کنار گرفت و در دامن
خویش نهاد و مدت یک شبانه روز ملک شاه غازی بر سر حضرت امام
حسین ع نشست چندانکه بهوش آمد و بر ملک شاه غازی آفرین کرد و
گفت من از تو خوشنودم خدا هم از تو خوشنود باد ملک شاه غازی گفت
مرا یا حسین حاجتی بدرگاه تو توقع دارم که حاجت من روا کنی حضرت

فرمود

ساکن در قلعه شمیران

فرمود مقصود تو چیست ملک شاه غازی گفت یا امام مقصود من آنکه
سه حجت بمن دهی اول آنکه فردای قیامت بی من قدم در بهشت ننهی
دوم آنکه اگر اولاد من بهزار پشت برسند از اولاد تو روی نگردانند و
سیم آنکه فرزندان و خویشان و اهل بیت من اگر چه گناهکار باشند شفاعت
ایشان در پیش حضرت جناب محمد مصطفی ع درخواست کنی چون حضرت
امام حسین ع این سخن بشنید دوات و قلم طلب نمود بدین عبارت نامه نوشت
یا ملک شاه غازی بدان و آگاه باش که فردای قیامت بی تو قدم در بهشت
ننهم تا تو را همراه خود جای دهم و حجت دیگر بدین عبارت که هرگز اولاد تو
و ذریات تو و اهل بیت تو از من روی نگردانند و نخواهند گردانید دیگر
آنکه اولاد و اهل بیت تو اگر در دنیا کفر و فساد و معصیت بسر برده باشند
از اول عمر تا آخر عمر من فردای قیامت درخواست ایشان را در پیش جدم
محمد مصطفی ع خواهم کرد حضرت امام حسین آن سه مکتوب را نوشت و مهر
مبارک نهاد بعد از آن بدست ملک شاه غازی داد حضرت ملک
شاه آن دست خط مبارک را ببوسید و بر سر و چشم خود مالید و نگاه
داشت و حضرت امام حسین و ملک شاه غازی بولایت مدینه رفتند

قصه پر غصه کربلا

پس از آن ملک شاه غازی حضرت امیر المومنین علی ع را وداع کرد و
روی بولایت عجم نهاد چون بولایت شمیران رسید در قلعه رفت و قرار
گرفت که رحمت خدا بر ملوک عجم باد در اخبار آورده اند در آن زمان
که حضرت امام حسین با اولاد و اصحاب در زمین کربلا گرفتار شدند یزید
ابن معاویه علیه اللعنه لشکر بی اندازه جمع کرد تا سر راه حضرت امام حسین را
بگرفت و نگذاشت که بکوفه رود اما راوی روایت میکند که راه بر حضرت
امام حسین بسته شد آنگاه حضرت امام حسین ع بریر همدانی را بخواند فرمود یا بریر امروز می
بینم که امتان بی وفایان و بی اعتبار از حضرت محمد مصطفی بر فرزندان و
چه ستمها کنند و خواهند کرد یا بریر تو از برای خدا در پیش یزید ابن معاویه باید رفت و ویرا
بگو که فرزندان حضرت امیر المومنین علی ع در حق شما چه کرده اند که شما میخواهید
دمار از روزگار اولاد ائمه بر آرید و فردای روز قیامت در پیش جدم محمد مصطفی
و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن رضی چه عذر خواهند آورد
بیا از کشتن ما درگذر و ما را راه ده تا بجانب مدینه بسر قبر جدم محمد مصطفی
روم و بعبادت خدای تعالی مشغول شوم یا ما را بگذار تا بکوفه رویم و در گوشه
قرار گیریم با همراه و فرزندان و اصحاب مرا آب ده که از تشنگی هلاک شدیم اما بریر

بسیار

وقعه کربلا بریر

بسیار شجاع و دلیر بود و سن وی بنود رسیده بود گفت یا حضرت امام حسین
جان من فدای جان تو باد آنگاه بریر سر فرود آورد و روی براه نهاد آنگاه حضرت
فرمود یا بریر پیش دستی مکن بر مخالفان بریر عرض کرد که فرمان بردارم بریر رفت
تا بارگاه یزید ابن معاویه علیه اللعنه رسید چون ببارگاه یزید رسید سلام
نکرد یزید در خشم گرفت گفت یا بریر بی شرم تو چرا ما را اسلام نکردی مگر ما مسلمان
نیستیم بریر گفت ای پسر معاویه اگر تو مسلمان بودی ستم بر خاندان حضرت محمد
مصطفی و علی مرتضی نکردی و دیگر آنکه کسیکه خواهد خانه نبوت را خراب کند و جگر
گوشه فاطمه زهرا را شهید کند چگونه مسلمان باشد یزید گفت ای بریر مرا از ریش
سفید تو شرم آید و گرنه من سید ام که سرا تو جدا کنم بریر گفت اگر در تو شرم بود
از جناب محمد مصطفی ع و علی مرتضی و اولاد ایشان ظلم نکردی چون یزید ملعون این
سخن بشنید در خشم شد گفت یا بریر سخنهای بیهوده میگوئی اگر حسین تو را الحکم حسین
ابن علی بگوید که پسر معاویه رسول مرا بکشت و سرزنش عرب مرا بماند بریر گفت
ای پسر معاویه چندانکه این تیغ در دست من است من جان را رایگان ندهم
تا بعوض سر خود نستانم یزید گفت یا بریر بکار آمده بریر گفت که مرا حضرت
امام حسین ع فرستاده است و سفیر باید بیاید و از کشتن ما در گذر و دست از

قصه بریر همدانی

شهادت بریر

ما بر دار و بگذار تا بکوفه کوشه کیرم یا ما را آب ده در این دشت کربلا تا ما از تشنگی
هلاک نشویم چون یزید این سخن بشنید گفت با همه حیوانات را آب میدهیم و ابو
ترابیان را آب نمیدهیم بریر گفت ای بی شرم فدای قبای درویش حضرت محمد مصطفی و
علی مرتضی چه عذر خواهی آورد از برای پنج روز بلعنت آخرت خواهی بود تا دنیا
باشد تو را و فرزندانت را بر منبر ملاعنت خواهند کرد چون یزید این سخن بشنید لرزه
بر اندام وی افتاد و بیمار شد یزید ملعون گفت تا خوان نامه کوشتند در برابر روان
نمودند چون بریر بخدمت حضرت سید الشهدا رسید سلام کرد گفت یا امام حسین اگر تمام عالم
دریا شد از برای تو و اولاد تو آب نخواهد بود چون حضرت این سخن بشنید توکل بر خدا کرد
تا آنکه لشکر ضلالت بگرد حضرت درآمد بریر همدانی پیش آمد و گفت یا حضرت امام میخواهم
اول کسیکه در معرکه تو کشته شود من باشم امام فرمود یا بریر تو مدتی بیشتر بودی بسیار
خدمت ما کرده و در سن تو پیر شده امروز برو و کوشه بنشین در بطالت خدا مشغول شو
بریر گفت یا حضرت مرا شادی امروز است که جان خود را پیش از تو در زمین کربلا
رنگین سازم چون امام این سخن بشنید شاد شد دوات و قلم برداشت و قباله صحیح نوشت بدین مضمون
که دو دانگ همدان از کوه و دشت و دو دانگ فرج و لاهیجان را بدستخط مبارک نوشت و
مهر کرده به بریر داد بر دست مبارک حضرت داد و نامه را از امام گرفت و بر سر و چشم نهاد

خدمت کند از حضرت امام حسین ع

احوالات ورقا ابن غالب

بریر همدانی را در زمین کربلا شهید کردند رحمة الله علیه اما بریر را دو فرزند بود زبیر و
عبد الله زبیر در شهر حله بودند تا زمان منصور دوانقی اما فرزند دیگر بریر عبد الله ابن
وهب ابن محمد ابن کریم ابن محمود ابن حسین ابن قاسم ابن نعمت ابن یوسف ابن
عبد الله ابن زبیر ابن بریر همدانی از ولایت حله روی بولایت همدان نهادند
چون بشهر همدان رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
بریر همدانی احوال ورقا ابن غالب اما ورقا ابن غالب بیست و چهار سال
خدمت جناب امام حسین را کرده بود و پیراسته کار فرمه بود اول سفره چی دوم آبدار
سوم پرده دار حضرت امام بود سیم حضرت امام زین العابدین را الکتف خود نگاه
داشتی اما ورقا ابن غالب دختر زاده حضرت یحیی خزائی بود تا زمانیکه حضرت امام حسین را
با اهل بیت در زمین کربلا شهید کردند ورقا ابن غالب در کوفه بود چون خبر وفات
امام بگوش او رسید گریه آغاز کرد و جامه را چاک زد و خاک حسرت بر سر
کرد در روایت صحیح آورده اند که حضرت ورقا ابن غالب بعد از وفات
امام حسین بیست و پنج سال روزه داشت و طعام لذیذ نخورد و خلعت فاخر نپوشید
چون شب شدی پاره نان جو و اندک دوغ شتر خوردی و بجای جامه لیف خرما
باقی و بتن خود پوشانیدی اما ورقا ابن غالب را سه فرزند بود محمد کامل و حسین

موصل بغداد طالقان کجرستاق

ورقا ابن غالب

اما حسین ابن ورقا ابن غالب اکبر فرزند بود عبد الله اما عبد الله ابن حسین ابن ورقا ابن
غالب اکبر فرزند بود ابراهیم تا زمانی که مختار ابن عبید الله ثقفی خروج کرد حضرت
ورقا ابن غالب را با دو فرزند در شهر موصل شهید کردند اما فرزندان حسین ابن ورقا ابن
غالب رحمة الله در زمان هشام ابن عبد الملک مروان از شهر کوفه روی بولایت
بغداد نهادند چون بشهر بغداد رسیدند مدتی بسر بردند تا زمان حضرت محمد حنفیه ابن امیر المؤمنین
علی از مدینه روی بولایت طالقان نهادند اما ابراهیم ابن عامر ابن عبید الله ابن حسین
ابن ورقا ابن غالب با سفره چی حضرت محمد حنفیه بود چون بولایت طالقان رسیدند
حضرت محمد حنفیه در کوه طالقان غایب شد اما ابراهیم ابن عامر ابن عبید الله ابن حسین ابن
ورقا ابن غالب از طالقان روی براه البرز رستمدار نهادند چون بکجرستاق افتادند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کالنج ذکر محمد ابن ابابکر ابن ابی قحافه
اما در اخبار آورده اند که جناب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب از اول عمر تا آخر روز
روزه و شب در نماز عمر و ابابکر و عثمان علیه اللعنه فکر کردند که خانه حضرت
امیر المؤمنین آنچه آن سه سگ حرامزاده گفتند علی روز بروزه و بشب
در نماز مشغول است چون شب آید هر کس بجای خود قرار گیرند علی از خانه بیرون
آید و دزدی کند ابابکر ملعون گفت که من امشب در خانه علی میروم تا دزدی

تخلف خلفای بزرگ

محمد ابن ابابکر

او را بر خلق آشکار کنم ابابکر بدر خانه امیر المؤمنین علی پنهان شد چندان بود که شب در
آمد حضرت علی نماز شام را ادا کرد دید که حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
آمدند و نان جنت را آوردند آنگاه حضرت امیر را چشم بر ابابکر افتاد گفت ای سگ
حرامزاده دزدی مرا آشکار کردی چون ابابکر این سخن شنید لرزه بر اندام پلیدش
افتاد آنگاه حضرت امیر بدست مبارک خود یک لقمه طعام با ابابکر داد و طعام
را بخورد و روی بخانه نهاد چون بخانه رسید با زن خود دخول کرد بقدرت خدای تعالی
فرزندی در وجودش افتاد چون نه ماه و نه ساعت درگذشت فرزند از وجودش متولد
شد و آن فرزند را محمد نام کرد حکایت در روایت صحیح آورده اند که محمد ابن ابابکر
شیر از پستان مادر نخورد ابابکر بنزدیک حضرت امیر المؤمنین رفت گفت یا
امام بر حق حضرت حق سبحانه و تعالی مرا فرزندی داده و امروز سه روز است که شیر
مادر نمیخورد مرا مقصود اینست که شما قدم رنجه فرمائی و بمنزل ما درآئی تا به برکت
شما فرزند ما شیر خورد آنگاه حضرت علی با ابابکر برفت چون بدر خانه ابابکر
برفت رسید حضرت شاه ولایت قدم بخانه نهاد ناگاه آن طفل سه روزه را
چشم بر جمال جهان آرای مبارک حضرت امیر المؤمنین افتاد گفت السلام
علیک یا اسد الله الغالب السلام علیک یا قدرة الله السلام علیک یا حجة الله

مرحمت داشتن مولی امیرالمؤمنین

محمد بن ابابکر علیه الرحمه

السلام علیک یا حضرت امیرالمؤمنین یا امام المتقین یا وارث المرسلین و خلیفه
رب العالمین هنوز اجان من بفدای نام تو باد حضرت علی ع از آن کودک این
سخن بشنید گفت ای کودک چرا شیر از پستان مادر نمیخوری آن کودک گفت
یا حضرت مادر من و آگاه باش من از طعام مجتنب حاصل شدم حضرت علی ع انگشت
مبارک خود را بعسل آلوده کرده بدهن محمد نهاد محمد ابابکر در طفولیت بدره مادر
خود را مکیده بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع بود آمد در اخبار آورده اند که محمد ابن ابابکر
سی سال در خدمت امیرالمؤمنین ع بود اما محمد ابن ابابکر را چهار فرزند بود مالک و علی
و سلیمان و محمد اما محمد ابن ابابکر فرزند کهین خود را نعایت دوست داشتی و نام خود را
باو عطا کرده و پدران نسبت محمد گفتندی در اخبار آورده اند در جنگ صفین معاویه
علیه اللعنه لشکر بروی حضرت امیرالمؤمنین ع فرستاد حضرت علی ع محمد ابابکر را بجانب
مصر فرستاد محمد ابابکر با لشکر مخالفان بسیار جنگ کرد آخرالامر از لشکر معاویه خواجی
ملعون وی را گرفته نزد معاویه ابن ابی سفیان برد چون محمد ابن ابابکر را بدرگاه
معاویه در آوردند حضرت محمد ابابکر سلام نکرد معاویه شاد شد و گفت الحمد لله
که کشنده عثمان بدست من افتاد معاویه گفت تا محمد ابابکر را در شکم خر کنند و بسوختند
که لعنت خدا و نفرین بود بر آن ملعون تا که لعنت الله علی قوم الضالمین اما فرزندان

محمد ابابکر

کوفه طالقان رودبار فیروزکوه

محمد ابن ابابکر علیه الرحمه

محمد ابابکر مالک و علی و سلیمان در زمان حضرت امام حسن ع در شهر کوفه شهید گشتند اما
محمد فرزند کهین محمد ابن ابابکر بود و در زمان حضرت محمد ابن حنفیه از مدینه روی به
طالقان نهادند چون بالکان طالقان رسیدند اما محمد ابن محمد ابابکر از طالقان روی
بولایت رستمدار نهادند چون برودبار دربند کی و درپایان رودبار خلالشتر افتادند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب بابکرا اما فرزندان روح الله ابن محمود
ابن قاسم ابن حسن ابن زرین کمر ابن جعفر ابن موسی ابن امام محمد تقی ع از بغداد روی
بولایت فیروزکوه نهادند بدهی رسیدند که آن ده را کهنک گفتندی وطن ساختند
بالقاب فروین ذکر اولاد کثیر معلم که حضرت کثیر معلم رحمة الله چهارده سال خدمت
حضرت امام حسن ع کرده هرگاه نام حضرت امیرالمؤمنین ع را شنیدی از مداح فرلیکه
داشتی فدا کردی تا زمانیکه حضرت امام حسین ع و فرزندان و برادران و اولاد و اصحاب
و یاران تمامی را شهید کردند و عبدالله زیاد ملعون در شهر کوفه بود و حکومت همی کردی
اما کثیر معلم در شهر کوفه بود و فرزندان عبدالله زیاد را تعلیم میکرد تا مدت بیست سال
و کسی ندانست که وی را مذهب و ملت چیست قضا را یکروز سقائی از در مسجد میگذشت
و میگفت آب بی اثبت چون کثیر معلم را چشم بر سقا افتاد گفت یا سقا مرا شربت آب
ده چون سقا این سخن بشنید بکاسه آب بکثیر معلم داد چون آب را به نزدیک دهن برد

احوالات آن بزرگوار

کثیر معلم علیه الرحمه

دست وی بجه

گفت بعد از شهادت امام حسین ع و فرزندان و برادران آنحضرت را بیاد آورد دوازده بروی
افتاد و گریه آغاز کرد طاس از دستش افتاد گفت لعنت الله علی قاتل الحسین ع
اما پسر سنان ابن انس علیه اللعنه شاگرد کثیر معلم بود گفت یا کثیر معلم قاتل حسین پدر
بود چرا پدر را لعنت کردی چون کثیر معلم از آن حرامزاده این سخن بشنید گفت ای
پسر زنهار که با پدرت نگوئی که من بعد ترا از ادب رعایت کنم ناگاه آن کودک
حرامزاده از مسجد بیرون رفت گفت اگر من این سخن را باید بگویم رافضی باشم
و چوب در بینی نخوت کرده نگاه داشت ناگاه جامه وی غرق خون شد بعد از آن رو
روی بخانه نهاد و با پدر خود گفت که امروز کثیر رافضی را اندنهتی بریده گفت
پدر ملعونش گفت بگو آنگاه آن کودک گفت که امروز در مسجد سقائی میگذشت
و کثیر معلم از سقا آب طلب کرد چون آب را نزدیک دهن برد تشنگی امام حسین ع را یاد آورد
آب نخورد گفت لعنت الله علی قاتل الحسین ع چون سنان ابن انس ملعون از فرزند خود
این سخن بشنید بنزد عبدالله زیاد رفت و احوال باز گفت عبدالله زیاد علیه اللعنه
فرمود تا کثیر معلم را بگرفتند و بزندان انداختند مدتی روزگار در گذشت که حضرت
حق سبحانه و تعالی توفیق داد که حضرت کثیر معلم را مختار ابن عبدالله ثقفی علیه الرحمه از بند
مذلت خلاص کرد و مار از مخالفان برآورد در اخبار آورده اند که حضرت

کثیر معلم

بغداد شهر کوفه دارالمرز رستمدار رودبار شهر رویان

کثیر معلم علیه الرحمه

کثیر معلم را دو فرزند بود عبدالله و عنایت الله اما عبدالله را فرزند بود جعفر و محمود و حسن
اما عنایت الله را دو فرزند بود یعقوب و حارث اما جعفر ابن عبدالله ابن کثیر معلم را دو
فرزند بود بدین اسامی شمس الدین و رکن الدین در اخبار آورده اند که حضرت کثیر معلم را
دو فرزند که عبدالله و عنایت الله نام داشتند تا زمان بنی مروان علیه اللعنه در شهر
کوفه شهید کردند اما فرزندان عبدالله ابن کثیر رحمه الله جعفر و محمود و حسن را در شهر حله
شهید کردند اما فرزندان عبدالله ابن کثیر معلم دو فرزند شمس الدین و رکن الدین در زمان
عبدالملک مروان از بغداد روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند چون بکوه
دربند کی رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شیخ اما یعقوب
ابن عنایت الله ابن حضرت کثیر معلم را دو فرزند بود بدین اسامی معین و مهین اما
یعقوب و حارث را در زمان حجاج ابن یوسف در شهر بغداد شهید کردند اما فرزندان
یعقوب ابن عنایت الله ابن کثیر معلم معین و مهین از بغداد روی بولایت دارالمرز
رستمدار نهادند چون بتوابع شهر رویان در پایان قلعه سیخ کنان افتادند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب ... لوی در ذکر اخبار عمرو معدی
کرب اما در اخبار آورده اند که عمرو معدی کرب جزایری علیه الرحمه صحابه کبار
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و مدت سی سال خدمت کرد اما عمرو معدی

خاورزمین پوش حله

عبدی معدی کرب

کرب را دو فرزند بود عبدالله امان الله تا در زمان حضرت امیرالمؤمنین لشکر جمع کرده
روی بولایت نهروان نهاد با لشکر معاویه بسیار مجادله کردند آخرالامر عبدالله ابن
عبدی معدی کرب بلال ابن علقم را بکشت چون حضرت امیرالمؤمنین آن دست برد
بدید شاد شد عبدالله را در کنار گرفت و سر و روی عبدالله ابو سه داد و گفت
یا ولکم از آن زمان القاب ایشان آنطایفه ولک کردند اما عبدالله ابن عبدی معدی
کرب را دو فرزند بود بدین اسامی محمود و معود اما حضرت عبدی معدی کرب را در زمان حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام در خاور زمین شهید کردند اما فرزندان عبدی معدی کرب عبدالله و امان الله
را در زمان هشام ابن عبدالملک مروان علیه اللعنه در شهر سامره شهید کردند اما فرزندان
عبدالله ابن عبدی معدی کرب محمود و معود در زمان هشام ابن عبدالملک مروان از بغداد
روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند چون بموضع پوش رسیدند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب ولک در ذکر انس ابن مالک اشتر اما در اخبار آورده اند که
انس ابن مالک علیه الرحمه را دو فرزند بود قاسم و ابراهیم اما قاسم ابن انس ابن مالک اشتر را
سه فرزند بود حسام الدین و نظام الدین و ابراهیم اما قاسم و ابراهیم را در زمان هشام
ابن عبدالملک مروان علیه اللعنه در شهر حله شهید کردند اما فرزندان قاسم ابن انس ابن
مالک اشتر حسام الدین و نظام الدین و ابراهیم در زمان محمد حنفیه ابن حضرت

طالقان ناحیه دارالمرز

انس ابن مالک

امیرالمؤمنین از مدینه روی بولایت طالقان نهادند اما حسام الدین و ابراهیم
از طالقان روی بدارالمرز نهادند چون بموضع ناحیه لار رسیدند وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب لاری حکایت در اخبار آورده اند
که حضرت امامزاده اسمعیل ابن فضل ابن امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام در زمان
مامون الرشید علیه اللعنه از بغداد روی بدارالمرز نهادند چون بموضع
ناحیه لار رسیدند وطن ساختند اما ابراهیم ابن محمد ابن قاسم ابن شمس الدین
ابن عابدین ابن نظام الدین ابن قاسم ابن انس ابن مالک ابن اشتر را
که حضرت امیر علیه السلام او را برادر خوانده بود آنگاه ابراهیم امامزاده و التعظیم
اسمعیل ابن فضل ابن حضرت امام علی ابن موسی الرضا را در خانه برد و دست
و پای مبارک امامزاده اسمعیل را بوسه داد و همان روز ابراهیم دختر خود
صالحه را بعقد امامزاده اسمعیل در آوردند اما ابراهیم لاری هفت سال امامزاده
اسمعیل را نگاه داشت تا شنیدن از حال ایشان آگاه شدند و او را شهید
کردند و از آن امامزاده چندین اولاد بماند و سادات رضوی در عالم بسیار شدند
در ذکر احمد ابن شمیت حلبی علیه الرحمه اما در اخبار آورده اند که حضرت احمد ابن
شمیت حلبی رحمة الله چهل سال خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کردی

کوفه کله رود دارالمرز نمارستاق

شمیت حلبی علیه الرحمه

و حضرت احمد ابن شمیت حلبی را دو فرزند بود نعمان و خاقان اما در اخبار آورده اند
که حضرت احمد ابن شمیت حلبی را جناب امام حسین بغایت دوست داشتی که هرگاه آنحضرت بخواب
که مؤمنین را خلعت میداد احمد شمیت متقرر فرمودی و هر وقت که جناب امام احمد ابن شمیت را خوانده
احمد خلعت می خواندی و القاب آنطایفه از تاریخ خلعت بر خلعت بماندند اما حضرت احمد ابن
شمیت حلبی را در زمان عبدالله زیاد علیه اللعنه در شهر موصل شهید کردند اما نعمان
ابن احمد ابن شمیت حلبی را یک فرزند بود محمد اما محمد ابن نعمان ابن احمد ابن شمیت
حلبی را دو فرزند بود بدین اسامی ناصر و یاسر اما فرزندان احمد ابن شمیت
حلبی نعمان و خاقان را در زمان عبدالله زیاد در شهر کوفه شهید کردند اما
محمد ابن نعمان ابن احمد ابن شمیت حلبی رحمة الله با ناصر و یاسر در زمان هشام ابن
عبدالملک مروان از بغداد روی بدارالمرز جیلان نهادند چون بکوه ناحیه موضع
کله رود رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب خلعت جلالیت اما فرزندان
ابراهیم ابن داود ابن محمد ابن سلیمان ابن فضل ابن خردک اسکر که ایشان از آل داود
پیغمبر بودند و هرگز تقیه نکرده بودند و شیعه پاک مذهب بودند در زمان منصور دوانیقی
علیه اللعنه که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را شهید کرد اما فرزند نعمان و ابراهیم محمد از جیلان
روی به لاریجان در موضع نمارستاق نهادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب

کربلا آرو لار رستمدار

مسیب بن قعقاع ۲۹۶

حداد ذکر مسیب ابن قعقاع خزائی اما در اخبار آورده اند که حضرت مسیب ابن قعقاع
رحمة الله را سه فرزند بود محمد و ابراهیم و قاسم اما محمد ابن مسیب ابن قعقاع خزائی را دو
فرزند بود اسد و معصوم اما اسد ابن محمد ابن مسیب ابن قعقاع خزائی رحمة الله را
یک فرزند بود یحیی اما یحیی ابن اسد ابن محمد ابن مسیب ابن قعقاع خزائی را دو
فرزند بود فضل و عبدالله تا در زمان هشام ابن عبدالملک مروان حضرت مسیب را
با سه فرزند که محمد و ابراهیم و قاسم نام داشتند ایشان را بحوالی آفرات شهید کردند
اما فرزندان محمد ابن مسیب ابن قعقاع خزائی اسد از بغداد روی بولایت
دو هزار نهادند چون بموضع آرو اقامت نمودند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب آروج اما فرزندان یحیی ابن محمد ابن مسیب ابن قعقاع خزائی فضل و
عبدالله از دارالمرز جیلان و شیرود و هزار روی بولایت دارالمرز نهادند چون بلار
رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب آروج در ذکر اباسلط هروی اما
در اخبار آورده اند که اباسلط بیست و چهار سال خدمت حضرت علی ابن موسی الرضا
را کرد تا در زمان مامون الرشید که حضرت امام علی ابن موسی را زهر داد و شهید
کرد اباسلط در خدمت امام معصوم در شهر طوس بود اما اباسلط را دو فرزند بود
نجیب و خطیب از خراسان روی به رستمدار نهادند چون بر لار رسیدند مقام پیدا نمودند

رویان و وقعه سکدالت

بعد از آن نجیب و خطیب از رودبار ناحی شهر رویان افتادند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شدند بالغات خواجه ذکر ابولولو و قتل یک دختان اما در اخبار آورده اند که
بعد از خلیفه اول شخص مذکور بخلافت بنشست قضا را یکروز عمر خطاب آسیا بنا
کرده بود ابولولو انصاری علیه الرحمه استاد آن آسیا بود کاهی کرد اندک روزکار
مانده بود که آن آسیا را تمام کند یکروز حضرت امیرالمومنین علی بدر خانه خویش
نشسته بود ابولولو انصاری را گذر بدر خانه حضرت علی افتاد سلام کرد گفت
یا مولانا من امروز سکه خطاب را خواهم کشت حضرت فرمود اگر چنین امری از تو
روی دهد تورا شجاع الدین نام خواهم کرد ابولولو گفت بهمین دعای تو خواهد
شد این بگفت و روی بآسیا نهاد چون بدر آسیا رسید سکه خطاب
با چهل غلام ایستاده بود آنگاه ابولولو انصاری آسیا را تمام کرد و عمر
ابن خطاب گفت یا ابالولو از من چه میخواهی بخواه ابولولو گفت که من از حضرت
رسول شنیدم که هر که سینه عمر را ببوسد فردای روز قیامت و را جا نخواهد
بود چون عمر این سخن شنید اشاره شد جمله غلامانرا بهر طرف روانه نمود و عمر در آسیا رفت
جامه از تن پلید خود بیرون کرد ناگاه ابولولو از پس در آمد و یک کارد در شکم عمر خطاب
زد و گفت یا علی المدد و شکم او بدرید و جان نجس پلیدش بدوزخ رسانید و د

آسیا را

وقعه قتل سکدالت

ابولولو

آسیا را محکم کرد و بخدمت حضرت امیرالمومنین علی آمد و گفت یا مولانا هزار
هزار جان من فدای نام تو باد که کار او را بدسته پاره پاره کردم حضرت چون
حضرت چون این بشنید فرمود اما ما ترا شجاع الدین نام کردیم از آن صفه که نشسته بود
برخواست و بر صفه دیگر نشست و شجاع الدین را از ظالمان پنهان کرد چون عمر
از میان در گذشت غلامان بسوی آسیا آمدند و در آسیا بگشودند عمر را
دیدند مرده و روده اش بیرون آمده و شکم دریده چون غلامان بدان حال دیدند برفتند
و مردم شهر مدینه را خبر کردند و آشوب در میان مخالفان افتاد و دانستند
که ابولولو انصاری خلیفه را بجهنم فرستاده پس مخالفان بخدمت حضرت
امیر آمدند گفتند یا علی شما در این صفه نشسته بودید هیچکس را دیدید از اینجا رفته
باشد جناب علی گفت بحق آن خدائیکه مارا آفرید از برای راستی در این محل که من
آمدم و بدین صفه نشستم کس را ندیدم چون خوارجان این سخن بشنیدند بازگشتند
چون بگشت در آمد حضرت نظر نمود تا دل مبارکش از این تهی ماند و شجاع الدین را
در پشت فی سوار کرد حضرت بدست مبارک خود نامه نوشت و بدست شجاع الدین داد
کاشان که چون نامه بتو رسد باید در ساعت دختر خود را در عقد شجاع الدین
در آوری و صفت نور که تکلیف پیوند کنی تا ولدیت من را به سینه اما در اخبار

وقعه قتل سکدالت

آورده اند و روایت میکنند عبدالله ابن عباس در آنوقت که دلدل مبارک
شجاع الدین را بکاشان رسانید شب پنجشنبه بود چهارم ماه مبارک رئیس
کاشان عبدالکریم ابن نوفل در سر طعام بود که ناگاه آواز پای دلدل بگوش
وی رسید از جای برخواست و از خانه بیرون آمد و دست و پای دلدل را
ببوسید و آن نامه را که در گردن دلدل بسته بود واکرد و مطالعه نمود آنگاه
رئیس آن نامه را بخواند و ببوسید و بر سر و روی خود بمالید و گفت صدق
حضرت امیرالمومنین آنگاه رئیس کاشان دست شجاع الدین را گرفت
و بخانه برد و دختر خود صفیه را بعقد شجاع الدین در آوردند و شب
چراغ روشن کرد و صفت نور ته کل و انگور در باغ نشاندند چون صبح
در آمد آن زن متولد شد و پسر او یکساله بود در باغ انگور آورده بود
و آن پسر را حسن نام کردند در روایت آورده اند که مدت شش ماه در گذشت
خوارجان که از اطراف و جوانب در تفتیش بودند و طالب خون عمر
بودند تجسس کنان بشهر کاشان رسیدند گمان بردند که شجاع الدین
در کاشان است لهذا آن خوارجان در شهر کاشان محلت محلت
میگردیدند تا بدر خانه رئیس کاشان رسیدند قیام کرد آنکس که شما

طلب

تحقیق قاتل عمر و آمدن بکاشان

شجاع الدین

طلب میکنند در این شهر نیست و اما آسیابانی که دارم و نامش
شجاع الدین است و آمدن بکاشان الت که او در این شهر است و زن خواسته است و پسر
دارد و یک ساله رسیده و باغ دارد و نو خواسته و انگور دارد چون خوارجان
این سخن بشنیدند همه بازگشتند اما چون این شجاع الدین انصاری را شش
فرزند بود عبدالله و عبدالله و سعید و محمد و محمود و ابراهیم تا در زمان عثمان ابن
عفان آن ظالمان خبر یافتند و روی بکاشان نهادند شجاع الدین را
بدست آوردند و باز از دست خوارجان خلاص شد و از شهر بیرون آمد
و ظالمان در عقب وی در آمدند اما آخر و شجاع الدین را بسیار دوانیده بودند و
بسیار جراحت بتن مبارک وی رسانیده بودند چون شجاع الدین بیک آسیای
رسید بنالید و گفت یا امیرالمومنین تو میدانی که این کار را برضای تو کردم مرا از
دست این خوارجان نجات ده چون این مناجات را تمام کرد در ساعت زمین
شکافته شد و حضرت شجاع الدین در آنجا غایب گردید چون خوارجان
در آن موضع رسیدند و ویرا نیافتند دانستند که شجاع الدین در آن موضع
غایب شده آنجا را آتش زدند تا روز شد و ویرا بیرون آورده سوزانیدند
چون صبح آمد ندا اثری و نشانه ندیدند اما شجاع الدین را شش فرزند

دماوند نمارستاق کاشان بارا ارنکه اشکور

رسو بو بو شجاع الدین

بود یحیی و ابراهیم و محمد و یعقوب و جلال الدین و علاء الدین و محمود آما یحیی را چهار
فرزند بود شجاع الدین و یوسف و کرم الدین و قاسم یاد در زمان هشام ابن
عبد الملک مروان علیه اللعنه که حضرت امام محمد باقر را زهر داد و شهید
کرد و قصد شیعیان آل محمد کرد و فرزندان با شجاع الدین برادر یحیی و محمد و
یعقوب و جلال الدین و علاء الدین از کاشان روی بولایت دماوند
نهادند چون بشهر دماوند رسیدند متفرق شدند اما محمد و یعقوب از
دماوند روی نمارستاق نهادند چون بکوهی نمارستاق رسیدند وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب شجاع اما ابراهیم و
محمود در شهر کاشان بماندند و ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب بابا
شجاع اما یحیی با یک فرزند شجاع الدین در شهر دماوند بماند ذریات
او بسیار شد بالقاب شجاع اما فرزندان یحیی ابن یوسف به ولایت
فیروزکوه بموضع بارا افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب شجاع اما کرم الدین در ولایت ارنکه رود بار افتادند و وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار بالقاب شجاع اما قاسم در ولایت دار المرز
جیلان در کوه پایه اشکور افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب

شجاع کاشان

حله سعد آباد نایه رستمدار

شجاع ابن علی ابن زید یار

شجاع حکایت علی ابن حر ابن زید ریاحی در اخبار آورده اند که
علی ابن حر ابن زید ریاحی را دو فرزند بود ابراهیم و محمد اما ابراهیم ابن علی ابن
حر ابن زید ریاحی را یک فرزند بود عبد الله که در شهر حله وطن ساخته بودند اما
ابراهیم و محمد را در زمان عبد الله زبیر علیه اللعنه در شهر بصره شهید کردند اما
عبد الله ابن ابراهیم ابن محمد ابن علی ابن حر ابن شهید ریاحی را دو فرزند
بود حسین و محمود ایشان از ظلم بنی مروان متفرق شدند اما حسین و
محمود از حله روی بولایت کردستان نهادند چون بموضع سعد آباد
رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد اما عبد الله در
شهر حله بجوار حق در پیوست اما محمود ابن عبد الله ابن ابراهیم محمد ابن علی ابن حر ابن
زید ریاحی را دو فرزند بود حسن و حسین اما حسین را دو فرزند بود جعفر و یعقوب یاد در زمان
خلفای بنی عباس اما حسین و محمود در موضع سعد آباد بجوار حق در پیوست
اما فرزندان حسن ابن محمود ابن یعقوب ابن حسن ابن محمود ابن عبد الله ابن
ابراهیم ابن محمد ابن علی ابن حر ابن زید ریاحی جعفر و یعقوب از کردستان سعد آباد
روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند چون بموضع نایه رسیدند وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کرد در روایت آورده اند

صفین حله نایه الست

منظفر عصار

عصار مظفر شاه شمس سفر به را وزیری بود قضا را یکشب جای سالار کرد

حضرت امیر المؤمنین را بخواب دید سلمان چون روز شد عصار مظفر از مغرب روی بولایت
مدینه نهاد چون بشهر مدینه رسید بخدمت جناب امیر المؤمنین مشغول شد آنگاه حضرت امیر المؤمنین
دختر عمار یاسر آسیه نام را بعقد عصار مظفر در آوردند اما عصار مظفر را دو فرزند بود قاسم و آثار روایت
صحیح آورده در عصار مظفر همراه جناب علی هفده غزوات بجا آوردند که بود اما قاسم ابن عصار مظفر را سه
فرزند بود حیدر و اسکندر و سهراب اما حیدر ابن مظفر را یک فرزند بود نعمت اما نعمت ابن حیدر ابن عصار
ابن مظفر را دو فرزند بود یوسف و یونس در اخبار آورده اند که حضرت عصار مظفر را در جنگ صفین شهید
کردند اما حیدر و اسکندر و سهراب را در شهر حله شهید کردند اما فرزندان نعمت ابن حیدر ابن قاسم ابن
عصار مظفر یوسف و یونس از مدینه روی بولایت رستمدار نهادند چون بموضع نایه رسیدند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کار دیگر حکایت عکاشه در اخبار آورده اند که در آن زمان که حضرت
محمد مصطفی صلعم از دنیا سفر کند فرمود ای یاران هر که با من دعوای با حق یا قصاصی دارد بیاید امروز از من
بخواهد که من تاب فردای قیامت ندارم ناگاه مردی از میان اصحاب برخواست نام او عکاشه بود گفت یا
رسول الله آن را آگاه باش که در جنگ احد تو تازیانه بر من زدی در عوض تازیانه میخواهم چون حضرت
رسول این سخن بشنید فرمود یا عکاشه آن تازیانه را در خانه فاطمه بردم بروید بیاورید آنگاه سلمان رفت
در خانه فاطمه و گفت یا بتول ای خاتون حضرت رسول آن تازیانه که در جنگ احد آورده بود بمن بده

بده تا عکا

قصه عکاشه با حضرت رسول صلعم

عکاشه

خود از

بده تا عکاشه عوض آن تازیانه باز ستاند که من با دوازده ایم و در تن من باز ستاند چون جناب فاطمه
این سخن بشنید بگریه در آمد فرمود پدرم بیمار است کجا طاقت تازیانه دارد آنگاه جناب فاطمه امام حسن
و امام حسین را طلب کرد و فرمود ای فرزندان همراه سلمان بروید و آن تازیانه که میخواهد عکاشه باز ستاند
شما بجناب جد بزرگوار خود در خواست کنید که پدرم رنجور است و طاقت تازیانه ندارد چون حضرت
امام حسن و امام حسین این سخن بشنیدند گریه آغاز کردند و روی بحجره جناب رسول خدا نهادند چون بحجره
در آمدند پیغمبر را چشم بان دو گوشوار عرش افتاد فرمود ای جگر گوشگان من بچه کار آمده اید جناب
امام حسن و امام حسین گفتند یا جد بزرگوار ما شنیدیم که عکاشه عوض تازیانه از شما میخواهد و شما رنجورید
کجا طاقت تازیانه دارید ما آمدیم تا عوض شما تازیانه بخوریم چون حضرت پیغمبر این سخن از آن دو گوشوار عرش
بشنید بگریه در آمد گفت ای نور دیده مگر فردای قیامت گناه پدر را از پسر خواهند گرفت آنگاه سلمان
تازیانه را بدست عکاشه داد حضرت رسول خدا فرمود یا عکاشه عوض تازیانه باز خواه عکاشه گفت
یا رسول الله آن زمان که شما تازیانه بر کتف من زدید کتف من برهنه بود حضرت رسول خدا کتف
خود را برهنه کرد ناگاه چشم عکاشه بدان مهر مبارک نبوت افتاد که بتن مبارک رسول خدا تن خود را بچسبانید
و آن مهر مبارک را ببوسید گفت یا رسول الله زبان مبارک خود فرمودی هر آن بنده
را که چشم بر مهر نبوت افتد فردای قیامت آن بنده مومن با بهشت است از اصحاب از حضرت
حق سبحانه و تعالی بیامرزد چون حضرت پیغمبر صلعم از عکاشه این سخن بشنید وات و قلم

مدینه نابه رستمدار صفین بصره

شیخ نعمان حلب

روز جمعه طلب کرد مدت مبارک نامه نوشت بدین عبارت که یا عکاشه بدان و آگاه باش که فردا آن قیامت میتو قدم در بهشت
نگذارم در اخبار آورده‌اند که عکاشه را دو فرزند بود حیدر و انور اما حیدر ابن عکاشه را یک فرزند بود الیاس و
اما الیاس ابن حیدر ابن عکاشه یک فرزند بود حیدر تا زمان عبدالله زبیر علیه اللعنه فرزندان عکاشه علیه الرحمه
حیدر و انور را در شهر مدینه شهید کردند اما حیدر ابن الیاس ابن حیدر ابن عکاشه را از زمان عبدالملک
مروان از مدینه روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند چون بموضع نابه رسیدند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب حیدر ذکر نعمان حلبی آورده‌اند که نعمان ابن منظر حلبی که یکی از دوستداران
حضرت امیرالمؤمنین علی ع بود مدت چهل سال خدمت کرده بود اما نعمان ابن منظر حلبی را دو فرزند بود
جربه و هربه اما جربه ابن داود ابن نعمان ابن منظر را یک فرزند بود ابراهیم در اخبار آورده‌اند که نعمان ابن منظر را
در جنگ صفین شهید کردند اما فرزندان داود ابن نعمان ابن منظر حبیب و هربه در شهر حلب بجوار حق پیوست
اما ابراهیم ابن جربه ابن داود ابن نعمان ابن منظر حلبی نور و دور و منظر در زمان امام حسن ع در شهر
بصره شهید کردند اما ابراهیم ابن جربه ابن داود ابن نعمان ابن منظر حلبی را دو فرزند بود نور و منصور
در زمان عبدالملک مروان از بغداد روی برستمدار نهادند چون به نابه رسیدند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حیدر در اخبار آورده‌اند که حضرت سلمان فارسی را دو فرزند بود
زهیر و بشیر و ایشان را برابر برده رسول خدا ص و امام حسن ع و امام حسین ع و امام زین العابدین ع را
خدمت کردند اما بشیر را سه فرزند بود ابراهیم و محمود و قاسم و ایشان در خدمت حسین ابن

امام زین العابدین

جنداب دماوند و اجد بلالجن و ورازده رستمدار

حضرت سلمان در دماوند

امام زین العابدین بودند اما قاسم ابن بشیر ابن سلمان فارسی را دو فرزند بود نور و منظر ایشان
در خدمت سید بن سعید بودند و دولت خط حضرت محمد مصطفی ص داشتند از خرج و اخراجات
و علوفه و بیگار و طرح و دولت اندازی بر اولاد سلمان نبود و اما سلمان ابن محمود ابن
حسن ابن نور و زان قاسم ابن بشیر ابن سلمان از ظلم ابن مروان علیه اللعنه در بغداد روی بولایت
دماوند نهادند بموضع جنداب افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
جندابی حکایت بابا عمر علیه الرحمه اما در اخبار آورده‌اند که بابا عمر معمره هفت پیغمبر داشت
و همیشه در خدمت امیر حمزه عرب بود تا مدت سیصد سال اطاعت کرد تا زمانی که حضرت محمد مصطفی
را در جنگ احد سه دندان مبارک او را یهودان شکسته شد حضرت علی ع روی بقلعه احد نهاد بابا
آن روز جلو آنحضرت را گرفته بود اما بابا عمر را چهار فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و محمد و حسین و منصور
اما بابا عمر را در جنگ صفین شهید کردند در آن زمان که جناب امام حسین ع را خوارجان در
صحرای کربلا شهید کردند فرزندان بابا عمر ابراهیم و محمد و حسین و منصور از کربلا روی بمازندران
نهادند اما محمد و ابراهیم در مازندران در موضع بلالجن افتادند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب ایران در ورازده بشیر اما حسین و منصور در ولایت
رستمدار در موضع ورازده افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
ایران در ورازده بشیر بود و انعمان ابن نوفل گفتند آن ده را از دست وی خریدند

ورازده رستمدار بکرستاق

زمان زین العابدین

تا در زمانی که خالد ابن عبدالملک مروان حضرت امام زین العابدین را شهید کردند اما قاسم
ابن عبدالله ابن حضرت امام زین العابدین ع از مدینه روی به رستمدار نهادند چون بورازده
رسیدند در خانه حسین ایران و منصور ایران فرود آمدند تا مدت هفت سال ماندند و ایشان
همشیره در خانه داشتند خانم نام بعقد قاسم در آوردند مدتی روزگار در گذشت
لیکن شوهر و فرزندان اما مراده قاسم را شهید کردند در اخبار آورده‌اند که جلال الدین
ابن محمد ابن حسن ابن قاسم ابن زید ابن علاء الدین ابن ابراهیم ابن جعفر ابن محمود ابن
نماور ابن شمس الدین ابن جنانه ابن داود ابن الیاس ابن اجل ابن صالح ابن تقی ابن نوش ابن
جلال الدین ابن ابراهیم ابن حسین ابن حضرت امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود
عزیز و اسمعیل و سعدالدین و محمد تا زمانیکه حضرت خاندی علاء الدین از دنیا نقل کرد و بجوار
حق پیوست و پیره زن خواندی علاء الدین شراب خورد و با مادر و خواهر فساد کرد و سلسله
ایشان از بیم ریخت پادشاهی از دست رفت اما فرزندان جلال الدین و عزیز و اسمعیل
و سعدالدین و محمد از ساوج بلاغ روی برستمدار نهادند چون بکرستاق در زاویه
چرکلا افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب درویش و الحاج عزتی
درویشی اختیار کردند و بگوشه نشینی رفتار کردند و القاب سیادت ایشان مخفی
ماند و بدر و بیشتر اسم برآوردند در اخبار آورده‌اند که مهدی ابن عبدالله ابن محمود

ابن ضر

تنکابن مازندران کوفه

حضرت امام زین العابدین ع در

ابن ضرار ابن عمران ابن اذنان ابن یوسف ابن داود ابن جعفر ابن عبدالله ابن مطهر ابن
مهدی ابن حضرت امام زین العابدین ع مدینه از حله روی بدارالمرز جیلان نهادند چون
بتنکابن رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد مدتی روزگار سر بردند و مهدی را
مهدی کیا گفتندی اما مهدی کیا را چهار فرزند بود یعقوب و علی و محمود و حسن
اما یعقوب و علی از دارالمرز جیلان روی بمازندران نهادند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب مهدی کیا اما محمود و حسن بموضع تنکابن ماندند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب مهدی کیا حکایت مختار ابن عبید ثقفی اما در اخبار آورده‌اند که
حضرت مختار ابن عبدالله ثقفی را سه فرزند بود راشد و علی و حمزه بعد از وفات حضرت امام
حضرت امام حسین ع مختار خروج کرد و دمار از کشندگان حضرت امام حسین ع برآورد در روایت
صحیح آورده‌اند که هجده هزار مرد که در زمین کربلا حاضر بودند مختار جمله را بقتل آورد اما
راشد ابن مختار ابن عبدالله ثقفی را چهار فرزند بود جعفر و محمد و مختار اما مختار ابن عبدالله
ثقفی را دو فرزند بود حمزه و حسین اما اسد ابن راشد ابن مختار ابن عبدالله ثقفی را سه فرزند بود
قاسم و مالک و ابراهیم و محمد ابن مختار ابن راشد ابن مختار ابن عبدالله ثقفی را دو فرزند
بود عبدالله و سلیمان اما جعفر ابن مختار ابن راشد ابن مختار ابن عبدالله ثقفی را سه فرزند
بود محمود و فاضل و افضل ایشان در شهر کوفه بودند تا در زمان حضرت امام علی ابن موسی الرضا

بغداد کمر رود مکان رودبار آمل

ذکر اولاد عبد الله ثقفی و محمد ابن عمار یاسر

که مأمون الرشید زهر داد و شهید کرد قصد شیعیان آل محمد کرد اما جعفر و محمد و مختار دو پسر
را در شهر بغداد شهید کردند اما فرزندان مختار بن رشید ابن مختار ابن عبد الله ثقفی حسین و حمزه از
بغداد در روی بدیار البرز رستمدار نهاده اند چون رودبار علیا در بندک در موضع کرود دلارس اقامت کرده اند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شده بالقاب ... اما فرزندان احمد ابن مختار ابن عبد الله ثقفی
قاسم و مالک و ابراهیم از بغداد روی بمازندران نهاده اند چون بمکان رسیدند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شده بالقاب اما فرزندان محمد ابن مختار ابن عبد الله ثقفی عبد الله و سلیمان
از بغداد روی برستمدار نهاده اند چون بمیان رودبار رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شده بالقاب پاشا اما فرزندان جعفر ابن مختار ابن رشید ابن مختار ابن عبد الله ثقفی محمود و فاضل و افضل
از بغداد در روی بمازندران نهاده اند چون بتوابع شهر آمل رسیدند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شده بالقاب رزکج حکایت محمد ابن عمار یاسر آمده در اخبار آورده اند در آن زمان
که حضرت علی ع در جنگ صفین با معاویه علیه اللعنه حرب عظیمی محمد ابن عمار یاسر هلال ابن علقم را
بکشت و حضرت امیر ع بسیار شاد شد و محمد را در کنار گرفت و سر و روی ورا بوسه داد و گفت
یا محمد تو اولاد منی یعنی بواسطه این تو فرزند منی اما حضرت امیر المؤمنین محمد ابن عمار یاسر را دوم خواندی
هر گاه که بهر کفر از جهت آنکه هلال ابن علقم را کشته بود هر گاه که اولاد خواندی از سبب
آن بود و اولاد گفته بود و القاب ایشان اولاد دهر بماند محمد را دو فرزند بود ناصر و یاسر تا زمانیکه

حضرت امام حسن

اندرس مازندران است

ذکر اولاد ترماح طائی

حضرت امام حسن ع از مدینه روی بمازندران نهاد چون بموضع اندرس رسید مدت شش ماه در
آنجا نشست و در آنجا قلعه ساخت ایمان ناصر و یاسر را در قلعه اندرس نگاه داشت ایشان در آنجا بماندند
ذریات ایشان بسیار شده بالقاب اولاد دهر حکایت ترماح طائی آمده در اخبار آورده اند که حضرت
ترماح طائی رحمه الله چهل سال خدمت حضرت امیر المؤمنین کرده تا در آن زمان که محمد ابن ابی بکر عثمان
ابن عفان را بکشت آن قوم ضلالت بر معاویه بیعت کردند و از حضرت حق تعالی روی بگردانیدند
و تیغ بروی حضرت امیر علیه السلام و فرزندان وی کشیدند آنگاه امیر المؤمنین روی بیاران کرد
گفت در میان شما کسی هست که پیغام ما را بمعاویه برد مردی از اصحاب برخواست نام وی
ترماح طائی بود بغایت بلند بالا و شجاع و سخندانی نیکو صورت گفت یا مولا فدا جان
من فدای نام تو باد من بروم و پیغام تو را از جان بکنم رانم چون حضرت این سخن شنید
شاد شد آنگاه ترماح طائی از مدینه روی بولایت دمشق نهاد بمدت بیست روز بدمشق
رسیدند ناگاه عمر ابن عاص علیه اللعنه را که بر در دروازه افتاد ترماح طائی را بدید گفت
یا مرد ابن عثمان چه خبرداری از جهت آنکه مرد بلند بالا و بر شتر هم سوار شده بود جواب چنین
داد که من ملک الموت شمایم آمدم تا جان از شما بازستانم آنگاه ترماح طائی گفت
که معاویه و یزید دین کجا است که من نامه مهتر و بهتر عالم حضرت مرتضی علی ع دارم باو رسانم
عمر ابن عاص رفت و بمعاویه احوال باز گفت معاویه کس فرستاد ترماح طائی را باز خواند

کربلا کوان رودبار جوزه

ذکر ترماح طائی و محمد ابن عمار یاسر

چون در بارگاه معاویه در آمد سلام نکرد معاویه اخشم گرفت و گفت یا عرب چرا بر من سلام نکردی
ترماح طائی گفت یا آنکست که بر امام حق روی بگردانید و تیغ بر روی امام حق نو دی مطلق
کشته و از کرامت شد گرچه با نزاع معاویه گفت و آنکه عون راهیچ پیدا زجای بر خیزانید جواب کرده رحمت
و بخدمت حضرت مرتضی علی ع آمد اما ترماح را دو فرزند بود ضیاء الدین و عز الدین تا در آن زمان که یزید ابن
معاویه علیه الهاویه جناب امام حسین را در صحرای کربلا شهید کرد ضیاء الدین و عز الدین از کربلا بکوه پایه لوان
رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شده بالقاب پیغامی ذکر اولاد محمد ابن عمار یاسر در اخبار آورده اند
که محمد ابن عمار یاسر را چهار فرزند بود ابراهیم حسن و اسکندر و سهراب تا در آن زمان که یزید ملعون جناب امام حسین
را شهید کرد فرزندان محمد ابن عمار یاسر از بغداد روی بولایت مازندران نهادند اما ابراهیم و اسکندر بکوه پایه
ارنگه رودبار افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شده بالقاب بارواج اما حسن و سهراب در کوه پایه
لوان در موضع امامه افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شده بالقاب رودبار رحمه الله علیه
در ذکر بابا سلمان ابن جابر انصاری در اخبار آورده اند که بابا سلمان انصاری پسر بابا جابر انصاری
بود اما فرزندان حضرت علی ابن ابیطالب ع ابو جعفر و زید و عبد الستار کوفه روی بولایت جوزه نهادند
در حوالی جوزه غاری بود بابا جابر انصاری از جوزه روی بولایت شهریار نهاد چون بشهریار
رسید مزرعه بود که او را سرای گفتندی صاحب آن مزرعه عبد الوهاب نام داشت دادوستدار
خاندان امیر المؤمنین بود حضرت بابا سلمان انصاری آن مزرعه را بدست خود از عبد الوهاب

حضرت

شهریار و قصه شهربانویه

ذکر بابا سلمان و عبد الله ابن ابوذر غفاری

خرید دو دانگ آن مزرعه را وقف کرد از برای حضرت امیر المؤمنین ع و دو دانگ دیگر را بعد از
وقف خود ساخت و آن موضع را بابا سلمان نام نهاده شد ذکر عبد الله ابن ابوذر غفاری در اخبار
آورده اند که چون خوارجان اهل بیت رسول خدا را در کربلا شهید کردند چون نوبت بجناب
امام حسین رسید برادر و برادرزادگان و خواهرزادگان تمام کشته شدند جناب امام حسین ع
مخدرات که بحرب در پرده بودند همه یکبار از خیمه بیرون آمدند و دامن جناب امام حسین را
بگرفتند و گفتند یا امام تو میروی و ما را بکه میسپاری آنگاه شهربانو فریاد بر آورد و عرض کرد
با حضرت امام حسین ع میدانی که من در این ولایت غریبم و مرا غیر از تو یاری و مونسی دیگر نیست
و من بعد تو تسلی مرا چگونه می بینی حضرت امام حسین گفت یا شهربانو چون مخالفان مرا شهید
کنند تو بر اسب من سوار شو و پیش برادران خود برو ناگاه حضرت امام حسین ع فرمود باشی
در میان ما یک مرد بیناشد که اهل و عیال مرا در پیش برادران او رساند زینب خواتون
آواز داد که برادر عبد الله ابن ابوذر غفاری زنده است برادر شهید نکرده اند چون
حضرت این سخن شنید ورا طلب کرده فرمود یا عبد الله چون ظالمان مرا شهید کنند اول
عیال مرا بولایت ری در پیش فرزندان ملک یزدجرد بن شهریار برسان عبد الله عرض کرد یا
امام حسین ع ای جان من بفدای نام تو باد کاشکی مرا در پیش تو شهید میکردند راوی ... روایت
می کند که چون جناب امام حسین را شمر ذی الجوشن علیه اللعنه شهید کرد ذوالجناح جناب

غاوری لبهر بیلو دشت نمارستاق صعین

عبدالله ابوذر غفاری

امام حسین در ضیمه آمد شهربانو و زبیده خاتون به لب فی والجناح امام معصوم سوار شدند و از کربلا
روی بولایت ری نهادند عبدالله بن ابوذر غفاری در خدمت آن دو خاتون بود چون
بولایت ری رسیدند در حوالی ری غاری بود شهربانو در آن غار غایب شد و زبیده خاتون دختر
جناب امام حسین را در شهر ری شهید کردند اما عبدالله ابن ابوذر غفاری را چهار فرزند بود ابراهیم و داود و
امین و مهین ایشان مدتی روزگار در ری بسر بردند اما عبدالله در شهر ری بجوار حق در
پیوست اما فرزندان عبدالله ابن ابوذر غفاری ابراهیم و داود از شهر ری روی ببلاد طالقان
نهادند بموضع لهر رسیدند و وطن ساختند ساختند ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب سیدات ری را
بدان سبب ری اگفتند که همراه شهربانو و زبیده خاتون آمده بودند اما امین و مهین از شهر ری
روی بولایت الموت نهادند چون بموضع بیلو دشت رسیدند وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب غفاری اما فرزندان شیرزاد دیلم ابراهیم و محمد کیا و علی کیا و جعفر
از ظلم خلفای بنی عباس از الکور لیان کال محان روی بولایت رستمدار نهادند چون
بموضع نمارستاق افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب دیلم و دیلمان
همیشه محب خاندان حضرت علی ع بودند رحمت خدا بر ایشان باد حکایت از رقام این
قعقاع خزائی رحمه الله در اخبار آورده اند که اولاد ذرقام ابن قعقاع خزائی در زمان
حضرت امیرالمومنین در جنگ صفین پدر را شهید کردند حضرت مرتضی علیه السلام او را بدست مبارک

بسرین آمل ریبه دیلار ستاق کوفه

از رقام ابن قعقاع خزاعی اولاد و کرامان ابن عروه

خود دفن کرد اما ذرقام ابن قعقاع خزائی سه فرزند بود شیرابه سالار و فیلاکوسک ایشان
در مدینه بودند تا زمان امام حسن ع از مدینه روی بولایت ما زندران نهادند در موضع
بسرین فرود آمدند مدت شش ماه در آنجا بماندند و محاربه با یزید علیه اللعنه الجحیم رسید چون حضرت
امام حسن از کشتن آن ملعونان فارغ شد شیرابه را در توابع شهر آمل در موضع لیت کوه جا دادند
اما سالار در ولایت لارجان بموضع ینه جا دادند اما فیلاکوسک را در ولایت بلار ستاق
جا دادند در ذکر هانی ابن عروه در اخبار آورده اند که هانی ابن عروه علیه الرحمه را دو فرزند
بود عبدالله و امان چون عبیدالله ابن زیاد حضرت مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه را شهید کرد
سرهای مبارک ایشان را بنزد یزید ملعون فرستاد فرزندان هانی ابن عروه عبدالله و امان الله را گرفتند
و در چاه دار السماء در بند کردند تا مدت بیست و پنج سال در آنجا بماندند و از مصیبت حضرت امام
حسین ع جامه سیاه و موی کبود داشتند تا زمان مختار ابن عبیدالله که خروج کرد و دمار از قاتلان
جناب امام حسین ع برآورد و عبدالله و امان الله از چاه دار السماء بیرون آورد اما عبدالله را چهار
فرزند بود قاسم و جعفر و محمود و محمد اما امان الله دو فرزند بود هادی و هاشم اما امان الله بسیار فاضل
و کامل و عالم بود و آواز خوش داشت چون حضرت مختار ابن عبیدالله ثقفی به تخت جلالت
بنشست امان الله در جمعه بر منبر رفت و خطبه بنام حضرت امام زین العابدین بخواند و بر
یزید ابن معاویه و بر آل زیاد و آل مروان پیوسته لعنت میکرد تا آنکه مختار از دنیا نقل کرد

کوفه لاویج دین کوه رستمدار رویان قصه وهب حضرت امام حسین

قصه وهب و مادر و زنش

باره ابن مروان قصد شیعیان آل محمد کردند اما عبدالله و امان الله در شهر کوفه بجوار حق در پیوست
اما فرزندان امان الله ابن هانی ابن عروه هادی و هاشم از کوفه به رستمدار نهادند بموضع لاویج افتادند وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب خطیب اما فرزندان عبدالله ابن هانی ابن عروه جعفر و محمود در اول
در شهر رویان شهید کردند و محمد ابن عبدالله ابن هانی ابن عروه غایب شد و عبدالله از بغداد روی
برستمدار نهادند چون بموضع دین کوه رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب علاء حکایت
وهب کلبی رحمه الله در اخبار آورده اند که چون حضرت امام حسین ع روی بکوفه نهاد چون بموضع
قادسیه رسید مدتی سه روز حضرت در آن جایگاه بماند پیرزنی بود یک پسر داشت هر روز
بزیارت جناب حضرت امام حسین ع آمدی و دست و پای آنحضرت را بوسیدی آن پیره زن پسر خود را
وهب نام نهاده بود و مجبوره روز بود که عروس بخانه آورده بود یک روز بمادر خود گفت که این قوم
کیستند و از کجا آمده اند که تو هر روز بزیارت ایشان میروی چون پیره زن از پسر این سخن شنید زار زار
بگریست گفت ای جان مادر این آل ملایک است که خدا تعالی نور ایشان را چهار صد هزار سال آفریده اسم مبارک
ایشان در بهشت نوشته محمد علی فاطمه حسن و حسین از جهت خاطر ایشان نبودی خدا تعالی هرگز
آدم و عالم را نیافریدی چون وهب از مادر این سخن شنید دلش بسوخت و آه کشید و بگفت ای مادر این مرد
چه نام دارد مادر گفت جناب امام حسین نام دارد و جدش محمد مصطفی و پدرش علی مرتضی و مادرش
فاطمه زهرا و برادرش حسن ارضا و وهب کلبی همیشه در خدمت ایشان بود و ایشان را بسیار

گفتن قصه کربلا بوهب

وهب ابن ابی طلحه

دوست داشتی هرگاه جبرئیل امین در پیش حضرت رسول ص آمدی بصورت دحیه کلبی آمدی وهب گفت ای مادر
حضرت امام حسین ع با خویش و اهل و عیال بکجا میرود پیره زن گفت ای فرزند بدانکه معاویه بجهنم واصل شده
یزید پسر او کس فرستاد که یا حسین بیا و با من بیعت کن آن گروه بی دین بی اعتبار زنان و نمک رسول خدا را
فراموش کردند و پیغمبر عاصی شدند و با یزید ملعون بیعت کردند و از امام حق و ولی مطلق روی بگردانیدند
و تیغ بید ریغ بر روی فرزندان مصطفی کشیدند که لعنت خدا و نفرین رسول خدا بر آن ظالمان باد امام
از دست خوارجان مکه بمدینه آمد و مردم کوفه چهار صد نامه نوشتند به پیش حضرت امام حسین ع فرستادند
و گفتند یا امام امروز ما را امامی و پیشوائی نیست شما بکوفه بیائید تا با شما بیعت کنیم حضرت امام حسین ع
مسلم ابن عقیل را بکوفه فرستاد و مردم کوفه بر مسلم ابن عقیل بیعت کردند آخر الامر هواخواهان یزید نامه
نوشتند به یزید که مسلم ابن عقیل بکوفه آمد و مردم کوفه بر دست بیعت کردند و مسلم را گرامی داشتند یزید
عبیدالله زیاد را برای گرفتن مسلم ابن عقیل بکوفه فرستاد و در کوفه آمدند و مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه
در پیش پسر زیاد بردند و شهید کردند و سرهای مبارک مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه را در پیش یزید علیه اللعنه فرستاد
و مردم کوفه از حضرت امام حسین ع روی بگردانیدند و بر عبیدالله ابن زیاد ملعون متابعت کردند و حضرت
امام حسین ع را تنها و بیکس و بی مونس گذاردند که لعنت خدا و نفرین رسول بر آن ظالمان باد چون وهب
از مادر خود این سخن شنید زار زار بگریست پیره زن گفت ای فرزند بدانکه در آن وقت که بعقد و دامادی
کرد تو نامه بودی و من ترا به پور زنی نهاده ام امروز نور دیده مصطفی و میوه دل مرتضی و جگر گوشه فاطمه زهرا ع

وهب بن کلب علیه الرحمه

وامام مخدوم وسید مظلوم حضرت امام حسین ع بدست ظالمان در رماند و بی کس مانده ای فرزند اگر تو نخواهی
که شیر پستان خود را بتو قربت کنم ثواب آن کسی که حضرت امام حسین ع را یاری کرد از جهة جهاد که فردای روز قیامت
شفاعت خواه تو محمد مصطفی ص و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن ع راضی باشند و نکه یاد تو ام از تو خوشنود
باشم وهب گفت ایجان مادر هزار جان من بفدای حضرت امام حسین ع و فرزندان او باد بعد از آن وهب را
در زمین کربلا شهید کردند و زن وهب بار حمل داشت چون جناب امام حسین ع را با فرزندان و برادران
شهید کردند حضرت امام زین العابدین ع را با جمله اسیران در کوه لبنان بردند و در بند کردند و زن وهب
جدی نام داشت مدت نه ماه درگذشت و بار حمل بر زمین نهاد و در یک شکم دو فرزند آورد یکی را
بیک آل ع نام کرد و یکی را کلبی نام کرد اما در آن زمان که حضرت امام زین العابدین ع را خالد بن عبد الملک
مروان علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد و قصد شیعیان آل محمد کرد اما فرزندان وهب بن کلبی
بیک آل ع و کلبی از مدینه روی بولایت ری نهادند و در ری مدتی روزگار بسر بردند اما بیک
آمد از شهر ری روی بولایت رستمدار نهاد چون بموضع علامک رسید وطن ساختند
ذریات او بسیار شد بالقاب بیک آمد اما کلبی از شهر ری روی بتجوار نهاد چون بر دو باره علی
در بندک رسید وطن ساخت ذریات او بسیار شد بالقاب کلبی ذکر بلال ابن حبشی رحمة الله را چنانچه
آورده اند که بلال ابن حبشی علیه الرحمة چهل سال در خدمت حضرت محمد مصطفی ص خدمت کرد
اما بلال ابن حبشی را دو فرزند بود یکی مغربی و یکی را حبشی گفتندی تا آن زمان که حضرت امام

بلال ابن حبشی علیه الرحمه رادر قریه پیع و در

حسین را در زمین کربلا شهید کردند فرزندان بلال ابن حبشی مغربی و حبشی بعد از حضرت امام حسین
جامهای سیاه و موهای کبود کردند از کربلا روی بری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتی روزگار
بسر بردند اما حبشی از شهر ری روی بولایت دار المرز نهاد چون بموضع نمارستاق رسید وطن ساخت
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حبشی اما مغربی از شهر ری روی بدار المرز نهادند چون بموضع
چهار سو رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب مغربی در اخبار آورده اند که ابو
مسلم مروزی را شش فرزند بود محمد و یحیی و اسفندیار و سهراب و صالح و صادق تا زمان حضرت
امام محمد باقر ع که هشام ابن عبد الملک مروان زهر داد و شهید کرد و قصد شیعیان آل محمد نمود
اما فرزندان ابو مسلم مروزی در شهر بغداد بودند قضا را یک شب برادران با یکدیگر اتفاق کردند و گفتند
که پدر ما آنکس بود که بعد از حضرت امام زین العابدین خروج کرد و چندین هزار خوارجان را بجهنم
رسانید و از آن مخالفان هیچ اندیشه نکرد ما هم بدین ظالمان امشب یکدست برد کنیم چون شب
در آمد جمله برادران بدرخانه هشام ابن عبد الملک مروان رفتند و حرب عظیمی کردند و ولد هشام ابن
عبد الملک مروان را بکشتند و بعضی از ایشان را گرفتار کردند غلغله در میان خویش افتاد و محمد
و یحیی و صالح را شهید کردند قبر ایشان در بغداد در محله دار القضا مشهور است اما اسفندیار و صادق
و سهراب از بغداد در روی بدار المرز جیلان نهادند چون بالنگو رد موضع پیع رسیدند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب مروزی تمت بعون الله تعالی هذا الکتاب

هو الله تعالی شانه

بعون و عنایت پروردگار سبحان و مرحمت حضرت پیغمبر آخر الزمان
علیه صلوة الله الملک المنان و لطف حضرت حجة امام زمان در یوم
چهارشنبه پانزدهم شهر ربیع المولود من شهور سنه یکهزار و سیصد و سی دوم
مطابق سنه ترکیه ئیل خرگوش بلیل باتمام رسانیدم این کتاب
بحار الانساب را این بنده ضعیف ذلیل عاصی فقیر مسکین مستکین العبد
المذنب شیخ محمد حسن نجفی ولد جناب مستطاب مروج الاحکام
ملاذ الاسلام ثقة الانام آقای الحاج شیخ عیسی لوسانی مجتهد دامت
برکاته العالی ساکن دار الخلافه طهران و از خوانندگان این کتاب
مستطاب التماس دعا دارم و اگر غلط در این کتاب پیدا شد امید عفو دارم

کتابخانه مجلس شورای اسلامی ۱۳۰۲

خطی